

نگاهی تحلیلی به
تعریف دین و دینداری
از منظر کتب درسی تعلیمات دینی

به اهتمام:

سرگروه‌های آموزشی درس دین و زندگی
شهرستان‌های استان تهران



انتشارات نبأ

سرشناسه: شاه‌منصوری، عباس، ۱۳۵۶
عنوان و پدیدآور: نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دینداری از منظر کتب
درسی تعلیمات دینی / به اهتمام سرگروه‌های آموزشی درس دین و
زندگی شهرستان‌های استان تهران.
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۲۶-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: تعلیمات دینی، تعلیمات دینی اسلامی، دین، دینداری.
رده‌بندی کنگره: ۷ / ۷ BP
رده‌بندی دیویی: ۷۰ / ۷۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۳۶۰۳۶



انتشارات نبأ

نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دینداری از منظر کتب درسی تعلیمات دینی

به اهتمام: سرگروه‌های آموزشی درس دین و زندگی

شهرستان‌های استان تهران

حروفچینی: انتشارات نبأ / صفحه‌آرایی: مشکاة

چاپ و صفافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۴۰۰ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان

بهار شیراز، کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۳۵۷۷۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۲۶-۷

ISBN 978 - 600 - 264 - 126 - 7

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۹
فصل اول: دین و دینداری از منظر دین	۱۷
۱ - دین چیست؟	۱۷
۲ - دین در عالم واقع	۱۹
۳ - یک دین یا چند دین؟	۲۱
۱ - بروز تناقض	۲۱
۲ - تضاد مبنا و مقصد	۲۲
۴ - کدام دین حق است؟	۲۳
۵ - آیا دین تکاملی است؟	۳۰
۶ - تسلیم در برابر حجت خداوند؛ یگانه دین مقبول خداوند	۳۲
۷ - مواضع سه‌گانه در مواجهه با دین	۴۸
۸ - رابطه ایمان و عمل صالح	۴۹
۹ - تولی و تبری؛ اصل دین	۵۳
۱۰ - مؤمن، کافر و مستضعف در روز قیامت	۵۷

- ۱ - مؤمن ۵۸
 ۲ - کافر ۶۳
 ۳ - مستضعف ۶۴

فصل دوم: نقد و بررسی تعریف کتب تعلیمات دینی از دین‌داری .. ۶۷

- ۱ - موضع دوگانه در تعریف دین ۶۷
 ۱ - ۱. موضع نخست ۶۷
 ۲ - ۱. موضع دوم ۶۹
 ۲ - تکاملی دانستن دین و تأثیر آن بر دیگر موضوعات ۷۹
 ۱ - ۲. تکاملی دانستن دین ۷۹
 ۲ - ۲. تکاملی بودن دین و ختم نبوت ۸۳
 ۳ - ۲. نظریه تکامل و قرآن ۸۶
 ۴ - ۲. نظریه تکاملی و احکام ۸۷
 ۳ - دین از منظر فرهنگ و تمدن ۸۸
 نقد و بررسی ۸۹

فصل سوم: باز یابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی تعلیمات

- دینی ۹۷**
 ۱ - طرح مسأله ۹۷
 ۲ - مبانی نظری غرب مدرن ۹۹
 ۱ - ۲. مدرنیته: (Modernite) ۱۰۶
 ۲ - ۲. اومانیزم: (Humanism) ۱۰۷
 ۳ - ۲. ساینتیسم: (Scientism) ۱۰۸
 ۴ - ۲. سیر خطی پیشرفت ۱۰۹
 ۵ - ۲. فمینیسم: (Femenism) ۱۱۰

فهرست مطالب □ ۷

- ۳- بازیابی مبانی فکری غرب مدرن در کتب تعلیمات دینی ۱۱۱
- ۱- ۳- انسان محوری ۱۱۲
- ۲- ۳- سیرخطی پیشرفت ۱۱۸
- ۳- ۳- ساینتیسم: (Scintism) ۱۲۱
- ۱- نیروی جاذبه ۱۲۱
- ۲- انبساط جهان ۱۲۲
- ۳- ۳- تسلط بر طبیعت ۱۲۲
- ۱- ۴- ۳- تصرف و تغییر در محیط زیست ۱۲۳
- ۲- ۴- ۳- تغییر طبیعت انسانی (فمینیسم) ۱۲۳
- ۴- نقد و بررسی ۱۲۵
- ۱- ۴- اومانیسیم ۱۲۵
- ۲- ۴- سیرخطی پیشرفت ۱۳۰
- ۳- ۴- تجربه محوری: (Scientism) ۱۳۱
- ۴- ۴- تغییر و تصرف در طبیعت ۱۳۵
- ۱- ۴- ۴- تغییر و تصرف در محیط زیست ۱۳۵
- ۲- ۴- ۴- فمینیسم (یکی از جلوه‌های تغییر در طبیعت انسانی) ۱۳۶
- فهرست منابع ۱۴۵

مقدمه

وقت خواب که می‌شد تازه موقع فکر کردنم می‌شد. تقصیر این زنگ‌های دینی بود که برهم زنده خواب شب‌هایم می‌شد. به این فکر می‌کردم که در ترازوی اعمال و وضعیت کارهای خوب و بد چگونه است. آیا هر دو را وزن می‌کنند و بعد هر طرفی که سنگین‌تر بود عاقبت ما را تعیین می‌کند؟ یعنی اگر خوبی‌ها بیشتر بود بهشتی می‌شویم و اگر بدی‌ها بیشتر بود جایگاهمان جهنم است؟ پس این که می‌گویند بعضی کارهای خوب کارهای بد را پاک می‌کند و یا برخی بدی‌ها خوبی‌ها را باطل می‌کنند چگونه در این محاسبه وارد می‌شوند؟ ضمن این که کار بدی مانند قتل یک انسان مظلوم با چه کارهای خوبی برابر است؟ و ...

اگرچه زنگ‌های دینی و موقعیت‌هایی از این دست، چند روزی مجال برای پرهیزکاری ایجاد می‌کرد، اما حیف که آن تقواهای دوست‌داشتنی با سوالاتی همراه می‌شد که امنیت تقوای ما را با تلاطم همراه می‌کرد. سؤال‌های بی‌جوابم امواجی بودند که گویی چشم دیدن آبی آرام پرهیزکاری را نداشتند.

روزها که می‌گذشت وسعت سؤال‌هایم و عمق آن‌ها نیز روبه

فزون می‌نهاد. آیا آن چه را که من به آن معتقدم همان حقیقتی است که خدا از بندگان می‌خواهد؟ یا این که من بر باطلم و دیگر ادیان و مذاهب بر حق هستند؟ شاید هم همه بر حق هستند و هر کس به هر طریقی رفتار کند خدا از او می‌پذیرد؟

نه کتاب‌های درسی و نه معلم‌های خوب دینی هیچ کدام پاسخی قانع‌کننده برایم نداشتند. ورود به دانشگاه نیز مجالی برای یافتن پاسخ‌هایم فراهم نمی‌کرد. اساساً رشته الهیات و معارف اسلامی به گونه‌ای نبود که بتواند به سؤالات اعتقادی پاسخ گوید؛ گرایش قرآن و حدیث مجموعه‌ای از دیدگاه‌های اندیشمندان در مورد کتابت قرآن، حدیث‌شناسی، تاریخ حدیث و نظایر این‌ها بود. گرایش فلسفه و کلام نیز مجموعه‌ای از اندیشه‌های فلسفی-کلامی در اثبات وجود، منطق ارسطویی، اثبات نبوت و معجزات و نظایر این‌ها بود که همگی در فضایی ذهنی بوده و همین ذهنی بودن موجب انبوهی از نظریات مختلف شده بود. گرایش ادیان و عرفان هم فارغ از هرگونه واقع‌گرایی همه چیز را مطلوب می‌دانست و سعی داشت با چشم‌پوشی از عالم واقع و تمام اختلاف و نزاحمات موجود، همه را خوب جلوه داده و بگوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است^۱

و یا

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^۲

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، بخش ۵۹.

۲. غزلیات حافظ، غزل شماره ۱۸۴.

گرایش فقه و حقوق نیز برخی قواعد و احکام عبادی را ارائه می‌کرد. گرایش اخلاق نیز فارغ از هرگونه بحث اعتقادی، به مجموعه‌ای از نظریات در خوب و بد افعال نظر داشت. تازه می‌فهمیدم که چرا معلمان دینی ام جوابی برای سوالاتم نداشتند؛ آن‌ها نیز از همین مجراها جواز تدریس معارف دین را یافته بودند.

ظاهراً سیستم آموزش عالی در رشته معارف اسلامی فرض را بر این نهاده بود که همه مخاطبینش در دوره‌های آموزشی پیشین به فهم کاملی از معارف دینی خود رسیده و حالا باید در گرایش‌های مختلف به تخصص برسند. اما آیا به راستی من تا پایان تحصیلات دبیرستانی به فهم درست و کاملی از معارف دینی خود رسیده بودم؟ چه بگویم؟ بگذریم...

و من هنوز از خود می‌پرسیدم دین چیست؟ ایمان کدامین است؟ سال‌ها گذشت و اینک خوب می‌دانم آن‌که آفرید چون قصد هدایت فرمود، هادیانی از جنس نور قرار داد تا در ظلمات و تاریکی‌ها چراغی باشند برای دیگران و آن‌گاه که امواج سهمگین جهالت قصد جان دانش و دانایی می‌کند اینان کشتی نجاتی باشند تا هرکه به سویشان شتافت نجات یافته و هرکه دور ماند جز هلاکت سرانجامی ندارد که پیامبر خاتمش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱

اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است هرکس بر آن

سوار شد نجات یافته و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود.
و خداوند درباره هم‌اینان فرمود:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید.

خوب می‌دانیم که عصر غیبت، عصر ظلمت و تاریکی است؛ عصری است که همه اندیشه‌ها و تفکرات مجال بروز و خودنمایی یافته‌اند و در این میان، اندیشه‌هایی که بیشتر هوی و هوس انسان امروزین را سیراب می‌کند گوی سبقت ربوده و جمعیت بیشتری را به دنبال خود می‌کشد. در این دوران گویی خدا بودن خدا به کلی فراموش شده و جز بت نفس هیچ اله دیگری بر سرزمین یخ‌زده‌ی غیبت حکمرانی ندارد. هر جوانه‌ای که از دل خاک می‌روید سقف رویشش را تنها یخ و خاکستر نشانه می‌کشند و چه راحت فراموش کرده‌ایم رویدن تا آفتاب را. زرق و برق دروغین دکان‌ها، طلای آفتاب را تماماً از یادمان برده‌اند. گویی گوساله سامری دوباره ظهور کرده و بت تکنولوژی، قدرت اندیشیدن از ما ربوده و پاهایی شده‌ایم که فقط به دنبال او می‌دوند، گوش‌هایی که فقط آوای فریب او را می‌شنوند، چشم‌هایی که چنان خیره‌اش شده‌اند که حدقه دیگر تحمل‌شان را ندارد و ... و از ما تنها اسکلتی مانده که با ریسمانی از فن‌آوری به این گوساله‌ی خودکامه بسته شده و به ناکجاآباد در حرکتیم.

نام‌های مقدس را نیز به این گوساله آویخته‌ایم که عذاب و جدان بی‌دینی آزارمان ندهد. گویی وسعت فریب تا عمق جان‌هایمان نفوذ

کرده و دلمان به حال خودمان هم نمی سوزد. وسعت فکرمان تا منتهی الیه بینی بیشتر نیست و آمار بالای جراحی های زیبایی شاهی برای این وسعت فکر است.

آری! دوران ما دوران حیرانی است و معلمان بزرگ بشریت چه زیبا این دوران را توصیف کرده اند:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي
بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى وَلَا
يَجِدُونَهُ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ إِمَامَهُمْ
يَغِيبُ عَنْهُمْ.^۱

امام رضا علیه السلام فرمود: شیعیان را می بینم که در فقدان سومین فرزند من همانند چهارپایان برای یافتن چراگاه جولان می دهند، اما آن را نمی یابند.

اما...

اما تمام داستان این نیست. اگرچه در دوران ظلمتیم، اما هم چنان خداست که خدایی می کند. اگر چه ظلمت و تاریکی فراگیر است، اگرچه رویش، داستان غریبی است، اگرچه همامان و قایل ها حکمرانی می کنند، اگرچه ... اما آفتاب نمرده؛ آفتابی در پس پرده. آفتابی که این همه تاریکی ها هیچ تأثیری در امامتش ندارد و او هم چنان امام است؛ با همان علم، با همان قدرت و با همان مهربانی ...

در پس پرده بودنش حجاب مهربانی پدرانهاش نیست. این حکایت را بشنویم:

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳.

عَنْ رُمَيْلَةَ قَالَ: وَعِكَتُ وَعَكَأَ شَدِيداً فِي زَمَانِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع. فَوَجَدْتُ مِنْ نَفْسِي خِفَةً فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ
 قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُفِيضَ عَلَى نَفْسِي مِنَ
 الْمَاءِ وَ أَصْلِي خَلْفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع. فَفَعَلْتُ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى
 الْمَسْجِدِ. فَلَمَّا صَعِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع الْمِنْبَرَ عَادَ عَلَيَّ ذَلِكَ
 الْوَعْكَ. فَلَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلْتُ
 مَعَهُ. فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةُ رَأَيْتَكَ وَ أَنْتَ مُتَشَبِّكٌ بَعْضُكَ فِي
 بَعْضٍ. فَقُلْتُ: نَعَمْ. وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا وَ
 الَّذِي حَمَلَنِي عَلَى الرَّغْبَةِ فِي الصَّلَاةِ خَلْفَهُ. فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةُ
 لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضْنَا بِمَرَضِهِ وَ لَا يَحْزَنُ إِلَّا
 حَزَنًا بِحَزْنِهِ وَ لَا يَدْعُو إِلَّا أُمَّنًا لِدُعَائِهِ وَ لَا يَسْكُتُ إِلَّا
 دَعْوَانًا لَهُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا
 لِمَنْ مَعَكَ فِي الْقَصْرِ أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ؟
 قَالَ: يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا
 فِي غَرْبِهَا.^۱

رميله می‌گوید: در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام سخت بیمار شدم. روز
 جمعه بیماری‌ام کمی تخفیف یافت. با خود گفتم: بهتر است وضو
 بگیرم و بروم در مسجد پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام نماز بخوانم.
 پس از نماز در مسجد جامع کوفه، امیرالمؤمنین بر فراز منبر رفت
 و دوباره آن بیماری بر من عارض شد. چون امیرالمؤمنین از

مسجد بیرون شد دنبالش رفتیم. حضرت متوجه من شد و فرمود: نمی بینم تو را مگر دنده‌های تو فرو رفته. گفتیم: بله. و داستان خود را و آنچه موجب شد پشت سر ایشان نماز بخوانم را برایشان تعریف کردم. حضرت بمن فرمود: ای رمیله هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای نیست که مریض شود مگر این که ما هم به واسطه‌ی مریضی او مریض می شویم، غمگین و افسرده خاطر نمی شوند مگر این که ما هم به واسطه‌ی آنان اندوهناک می شویم و هر گاه دعا می کنند ما برایشان آمین می گوییم و اگر دعا نکنند خودمان برایشان دعا می کنیم. عرض کردم: یا علی این کار شما برای کسانی است که در این شهر با شما هستند، پس آنان که در گوشه و کنارند چطور می شود؟ فرمود: ای رمیله هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای در مشرق و مغرب زمین از ما غایب نیست.

اینک آیا چند روزی حاکمیت سرما می تواند خورشید را یخ کند؟ هرگز! هرگز! خورشید همیشه خورشید است چه در پس پرده، چه در وسط آسمان. هیچ چیزی نمی تواند مانع تابش اشعه‌های مهربانی امام بر پیروانش باشد. او که نسبت به پیروانش از مادر به فرزند هم مهربان تر است؛ چنان که فرمودند:

الإِمَامُ الْأَيْسُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ
وَالْأُمُّ الْبِرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَمَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ
النَّادِ.^۱

امام همدمی همداستان، پدری مهربان، برادری همراه و همتاست، مادری است که به کودک خردسالش سخت مهر

می‌ورزد. پناه پناهندگان بی‌پناهی است که در سختی‌ها و رنج‌ها و مصیبت‌های مرگ‌بار راه به جایی ندارند.

اگر قرار باشد چیزی ما را از این خورشید مهربانی دور کند خود ما هستیم که موجب این دوری می‌شویم. آیا ما این را آموخته‌ایم؟ آیا آموخته‌ایم دین و ایمان در گرو شناخت این امام است؟ آیا از امام پرسیده‌ایم معنای دین و ایمان چیست؟

کاش از همان ابتدا یاد می‌دادند که امام را باید یافت، با امام باید راه رفت و با امام باید زندگی کرد. دیگر امانی خواهم دانش آموزانم در همان امواج سؤالات و نادانی‌هایی که من داشتم گرفتار آیند. بر این اساس، اوراق پیش رو را محملی قرار دادم برای یافتن پاسخ‌هایی به سؤالات پیش‌گفته از مجرای تفقه در سخنانی که از معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده.

در نوشتار پیش‌رو که حاصل گفتگویی با سرگروه‌های درس دین و زندگی شهرستان‌های استان تهران در سال‌های تحصیلی ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰ است، ابتدا به تعریفی از ایمان و دین‌داری و سؤالات مطرح در این موضوع براساس تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته‌ایم و سپس بررسی کتاب‌های تعلیمات دینی که در مدارس این مرز و بوم به فرزندانمان آموزش داده می‌شود را مدنظر قرار داده‌ایم تا میزان موفقیت یا عدم موفقیت این کتب در ارائه تعریفی درست از ایمان و دین‌داری و مباحث مرتبط با آن را مورد سنجش قرار دهیم.

امیدوارم آنچه ارائه می‌شود مورد استفاده دبیران ارجمند و دانش‌آموزان عزیز قرار گیرد و دل‌های ما را بیش از پیش به ریسمان محبت اهل بیت علیهم‌السلام گره زند.

فصل ۱

دین و دینداری از منظر دین

۱ - دین چیست؟

به نظر می‌رسد قبل از هر بحثی، تبیین و تعریف درستی از معنای دین می‌تواند کمک شایانی در فهم بهتر مطالب داشته باشد. بدین جهت ابتدا به تعریف دین خواهیم پرداخت و از کتاب خداوند این تعریف را جویا می‌شویم. خدای تعالی در پنجمین آیه از سوره بینه می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^۱

و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدهند؛ و دین استوار همین است.

و در آیه‌ای دیگر:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۱

فرمانروایی فقط برای خداوند است امر فرموده که جز او را پرستید آن دین استوار است.

چنانکه در این دو آیه می‌بینیم بندگی خالصانه خداوند همان دین معرفی شده و در یک آیه نیز برخی اعمال مثل نماز و زکات به عنوان مصادیقی از دستورات الهی که باید به آن‌ها گردن نهاد، ذکر شده است. بنابراین می‌توان گفت منظور از دین همان بندگی خالصانه خداوند است. با این تعریف، بندگی خداوند زمانی محقق می‌شود که اوامر و نواهی خداوند مشخص شده باشد تا با انجام اوامر و دوری از نواهی بتوان در مسیر دین داری و بندگی خداوند قدم برداشت. اینچنین است که نیاز به پیامبران برای تحقق بندگی مشهود می‌شود؛ چرا که اگر پیامبران نبودند ما نیز هیچ راهی به درک اوامر و نواهی خدای تعالی نداشتیم؛ چنانکه در حدیثی نیز به این حقیقت چنین اشاره شده:

مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنْ لَهُ رَبًّا فَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يُعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضَاهُ وَ سَخَطَهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ ... فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ.^۲

۱. یوسف / ۴۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

منصوربن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم کسی که فهمید برای او پروردگاری است شایسته است که خشنودی و نارضایتی پروردگارش را بشناسد و باید بداند که این رضایت و ناخشنودی جز از طریق وحی یا رسول شناخته نمی‌شود و بنابراین کسی که به او وحی نمی‌شود باید در پی رسولان باشد ... حضرت فرمود: خدای رحمتت کند.

براساس آنچه گفته شد، دینداری جز با پیروی از فرستادگان الهی تحقق نمی‌یابد و دین حقیقی جز آن‌چه پیامبران الهی آورده‌اند نخواهد بود. از همین مجراست که نقش اساسی شناخت پیشوای الهی در دینداری نیز هویدا می‌گردد.

۲ - دین در عالم واقع

پس از تعریفی که از دین و دینداری به دست آوردیم اینک باید با تکیه بر همان تعریف به دنبال دین حقیقی بود. در دنیای امروز اگر نگاهی کوتاه به جوامع پیرامون خود داشته باشیم، آیین‌ها و روش‌های فراوان و متفاوتی را می‌یابیم که همگی با نام دین عرضه شده و هر یک نیز خود را حق دانسته و دیگری را تخطئه می‌کند و همین امر موجب می‌شود سرگردانی‌های زیادی در این عرصه برای طالبان حقیقت رخ دهد.

نخستین قدم برای رهایی از این سردرگمی، توجّه به دو نوع نگاه متفاوتی است که در نگاه به دین و ادیان وجود دارد؛ نگاهی جامعه‌شناختی و نگاهی تحلیلی. در نگاه جامعه‌شناسی به فراخور بحثی که داریم مختصات و ویژگی‌های پیروان یک آیین که در جامعه وجود

دارند ذکر می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود یهودیان چنین‌اند و بوداییان چنان و مسلمانان گونه‌ای دیگر و ... در این نگاه، هیچ‌گاه از حق و باطل و سعادت و شقاوت انسان سخنی به میان نیامده و فقط توصیف جوامع، صرف نظر از حق یا باطل بودنشان، مطرح می‌شود.

بر خلاف چنین نگاهی، در منظر تحلیلی، حق و باطل بودن مطرح است؛ چرا که در این نگاه بحث سعادت یا شقاوت مورد نظر بوده و برای رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت باید در همان مسیری که خدای تعالی ارائه فرموده قدم نهاد تا به سعادت دست یافت و دوری از این مسیر و رفتن به راهی دیگر که خداوند بندگان را به رفتن در آن نهی کرده، موجب شقاوت و بدبختی خواهد شد.

بر این مبنا، قبل از هرگونه بحثی باید موضع خود را مشخص ساخت. اگر در پی یافتن حقیقت نیستیم و تنها می‌خواهیم با آیین‌های مختلفی که در جوامع وجود دارد آشنا شویم، فارغ از این که این کار فایده‌ای دارد یا نه، در این صورت از نقطه نظر جامعه‌شناختی باید به موضوع نگریست، اما اگر قصدمان بررسی درستی یا نادرستی آن ادیان بود در این صورت، توصیف ما را به مقصود نرسانده و باید از منظری عقلانی به بررسی و تحلیل پرداخت. ضمن این که باید توجه داشت که در میانه‌ی راه تحلیل و بررسی، به مسیر دیگر که عهده‌دار توصیف است نلغزیم.

نگاهی که در پژوهش پیش رو مورد نظر است نه نگاه توصیفی، بلکه نگاهی تحلیلی خواهد بود؛ یعنی می‌خواهیم بدانیم مسیری که خدای تعالی برای بندگان قرار داده و از طریق آن می‌توان سعادت‌مند شد کدام است؟ در این مسیر، این سؤال رخ می‌نماید که آیا همه‌ی دین‌هایی

که با نام‌های متفاوت ارائه شده‌اند همان روشی است که خدای تعالی ارائه کرده و به عبارت دیگر، آیا دین‌های فراوانی داریم؟ اگر چنین نیست و خدا همه آن‌چه را به عنوان دین ارائه شده است نمی‌پذیرد پس کدامین طریق است که دین حقیقی بوده و خدا آن را می‌پذیرد؟ آیا همه کسانی که بر دین حق بوده بهشتی و مابقی مردمان جهنمی خواهند بود؟

۳ - یک دین یا چند دین؟

ابتدا سؤال نخست را مورد نظر قرار می‌دهیم: آیا همه دین‌هایی که ارائه شده‌اند از حقانیت برخوردارند؟ به نظر می‌رسد بنابر دلایلی که در ادامه تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم، پاسخ این سؤال منفی باشد و نمی‌توان همه‌ی مسالکی را که نام دین بر خود دارند، دین حقیقی دانست که موجب سعادت انسان شوند.

۱ - بروز تناقض

اگر قرار باشد همه‌ی دین‌هایی که ارائه می‌شوند حق باشند آن‌گاه باید تمام حرف‌های متقابلی که در یک موضوع وجود دارند نیز پذیرفته شوند. اگر کسی قائل باشد یهودیت، مسیحیت، اسلام، بودیسم، هندوئیسم و دیگر ادیان، همگی حق هستند مانند این است که گفته باشد هم سه خدایی درست است و هم تو حید، هم خدای جسمانی واقعیت دارد و هم خدای غیر مادی، هم اعتقاد به آخرت درست است و هم بی‌اعتقادی به آن. ادیان نامبرده در موضوعاتی که گفته شد هر کدام دیدگاهی متفاوت از دیگری دارد و پذیرش یک دیدگاه موجب نفی دیدگاه دیگر می‌شود؛ مثلاً کسی که سه خدایی مسیحیت را درست

می‌داند قاعدتاً نباید توحید را قائل باشد؛ امکان‌پذیر نیست در آن واحد بگوییم هم سه خدایی درست است و هم خدای بی‌همتا. اگر خدا واحد است دیگر نمی‌توان قائلان به سه خدایی را هم حق دانست و اگر سه خدایی درست است دیگر نمی‌توان قائلان به خدای واحد را نیز بر حق دانست.

بر این اساس، کسی که قائل باشد همه ادیان حق هستند باید هر حرف ضد و نقیضی را نیز درست بداند و اولین ثمره‌ی چنین دیدگاهی، متلاشی شدن نظام زندگی انسان خواهد بود. بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان چنین دیدگاهی را مقبول دانست. همین‌نگاه موجب می‌شود که معیاری نیز برای داوری آراء و نظرات متفاوت وجود نداشته باشد؛ چرا که پذیرفتن یک معیار خاص به معنای کنار نهادن معیارهای دیگر است و دیدگاهی که همه حرف‌های متقابل را درست می‌داند نمی‌تواند از یک معیار خاص برای داوری آراء و نظرات سخن بگوید.

۲ - تضاد مبنا و مقصد

کسی که بر مبنای حقانیت همه ادیان یک دین را از میان دین‌های موجود انتخاب می‌کند، وقتی متدین به دین خاصی می‌شود با مراجعه به متن آن دین درمی‌یابد که دین انتخاب شده هر دین دیگری را باطل می‌داند؛ مثلاً اگر کسی باتکیه بر این که همه دین‌ها حق هستند مسیحیت را بپذیرد وقتی وارد این دین می‌شود، همین دین، جز خودش همه ادیان را باطل می‌داند و بدینگونه این انتخاب جدید که آن را حق می‌داند مبنای چنین فردی در انتخاب دین را ناحق و باطل می‌داند. این‌گونه است که مبنای نخستین او که همه دین‌ها را حق می‌دانست با

دین پذیرفته شده‌اش تضاد دارد. چنین فردی براساس مبنایی حرکت کرده است که در دین مقصودش مورد پذیرش نیست.

۴ - کدام دین حق است؟

براساس دلایل پیش‌گفته، نمی‌توان برای همه ادیان حقانیت قائل بوده و همگی را در یک ردیف دانست. با چنین نتیجه‌ای آن‌گاه این سؤال جان می‌گیرد که اگر همه ادیان حق نیستند، پس کدام دین است که حقانیت را به خود اختصاص داده است؟

در پاسخ به این سؤال ابتدا باید در یک تقسیم‌بندی، همه ادیان را به دو گونه‌ی الهی و غیرالهی تقسیم کرد. ادیان غیر الهی مانند بودیسم و هندوئیسم هیچ داعیه‌ای مبنی بر این که از جانب خدای تعالی باشند نداشته و بیشتر به عنوان یک فرهنگ یا قومیت مطرح می‌شوند و بنابراین وقتی چنین ادیانی خودشان ادعایی بر الهی بودن ندارند نمی‌توان آن‌ها را به عنوان مسیر سعادت و طریق بندگی خدای تعالی دانست و متمسکین به چنین آیین‌هایی هیچ‌گاه نمی‌توانند از رستگاری در سرای آخرت سخنی بگویند، البته اگر به سرای آخرت اعتقادی داشته باشند، چرا که پذیرش معاد در گرو پذیرش خدایی عادل است که به وسیله پیامبرانش از غیبی که پس از مرگ در انتظارمان است خبر داده باشد.

ادیانی که امروزه به عنوان ادیان الهی شناخته می‌شوند یهودیت، مسیحیت و اسلام است و البته برخی، زرتشتی‌گری را نیز دینی الهی می‌دانند. با این وصف، دایره‌ی تحقیق‌مان محدودتر شده و می‌توان پرسید که از میان این ادیان الهی، کدامیک حق است؟

وقتی به متون این ادیان مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که هر دین، دین قبلی رانفی کرده و تعالیم پیشینی را که با نام دین الهی عرضه می‌شود نفی می‌کند؛ به عنوان مثال، متون مسیحیت پایبندی به یهودیت و نپذیرفتن پیامبر جدید (حضرت عیسی علیه السلام) را نفی می‌کند؛ این گفتگوی حضرت عیسی علیه السلام که در کتاب مقبول مسیحیان آمده است شاهدهی بر این مدعاست:

روزی فریسیان و صدوقیان که سران مذهبی و سیاسی قوم [یهود] بودند، آمدند تا ادعای عیسی را مبنی بر مسیح بودن بیازمایند. به این منظور از او خواستند تا معجزه‌ای آسمانی بکند. او جواب داد: «... این قوم گناهکار و بی‌ایمان معجزه آسمانی می‌خواهند، ولی غیر از معجزه یونس، معجزه دیگری به آنان نشان داده نمی‌شود.» این را گفت و از ایشان جدا شد. وقتی به آنسوی دریا رسیدند، شاگردان متوجه شدند که فراموش کرده‌اند چیزی برای خوردن بردارند. عیسی به ایشان فرمود: «خود را از خمیرمایه فریسی‌ها و صدوقی‌ها دورنگه دارید.» ... بالاخره شاگردان فهمیدند که منظور عیسی از خمیرمایه، همان تعالیم غلط فریسی‌ها و صدوقی‌هاست.^۱

چنان‌که می‌بینیم در کتاب مقدس مسیحیان، از دو فرقه مهم و بزرگ یهودیت به عنوان اقوام بی‌ایمان و گناهکار یاد می‌شود و با غلط دانستن تعالیم آن‌ها، دوری پیروان حضرت عیسی را از این تعالیم خواستار می‌شود.

بر همین منوال، آخرین پیامبر نیز با دعوت همگان به تعالیمی که

آورده است، تعالیم باقی مانده از پیامبران پیشین در میان مردمان را تعالیمی انحراف یافته دانسته و به ابطال و نفی آن‌ها همت می‌گمارد. این کلام خداست که می‌فرماید:

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِالسِّنْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَعْمُولًا ۱﴾

برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین می‌گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو ناشنوا گردی.» و «راعنا» و اگر آنان می‌گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درست‌تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز اندکی ایمان نمی‌آورند. ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن‌که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه

آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم؛ یا هم‌چنان‌که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم؛ آنان را لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است.

چنان‌که می‌بینیم در این آیات اولاً به تحریف کتب پیشین اشاره می‌شود و در مرحله بعد از آنان خواسته می‌شود که به پیامبر جدید و کتابی که او با خود آورده ایمان آورند تا از لعن الهی در امان بمانند. و در آیاتی دیگر، به تحریف کتب الهی پیشین این‌گونه تصریح می‌شود:

﴿فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۱

پس به پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند، و بخشی از آن‌چه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند. و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر اندک از ایشان. پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست

می‌دارد * و از کسانی که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، از ایشان پیمان گرفتیم، و بخشی از آن چه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم، و به زودی خدا آنان را از آن چه می‌کرده‌اند خبر می‌دهد.

﴿أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ
كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱

آیا طمع دارید که به شما ایمان بیاورند؟ با آن که گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۲

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آن چه دست‌هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آن چه به دست می‌آورند.

﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ
مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ

۱. بقره / ۷۵.

۲. بقره / ۷۹.

مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ^۱

و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به کتاب می‌پیچانند، تا آن را از کتاب پندارید، با این‌که آن از کتاب نیست؛ و می‌گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست؛ و بر خدا دروغ می‌بندند، با این‌که خودشان می‌دانند. و در آیه‌ای دیگر، پیامبر خاتم به عنوان آشکار کننده آن چیزهایی که از تعالیم پیامبر پیشین مخفی شده است، معرفی می‌شود:

﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْزِفُ عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ^۲﴾

ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان می‌کند، و از بسیاری درمی‌گذرد. قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشن‌گر آمده است.

بدین‌گونه دین جدیدتر، دین قبلی را نفی می‌کند. البته پیروان آیین‌های قبلی نیز برای دوام ثبات خود باید منکر دین بودن دین پسین باشند؛ زیرا نمی‌شود دینی را به عنوان دین الهی که پیامبری جدید آورده است پذیرفت اما هم‌چنان بر تعالیم کهنه خود که در تقابل با تعالیم پیامبر جدید است باقی ماند. بنابراین از این منظر نیز که به این ادیان

۱. آل عمران / ۷۸.

۲. مائده / ۱۵.

بنگریم نمی‌توان حق بودن همه را پذیرفت و همه را در عرض هم دانست.

اینک اگر قرار باشد یکی از این ادیان که داعیه الهی بودن دارند را پذیرا باشیم ملاک و معیار برای این پذیرش چیست؟
از دو منظر می‌توان به این سؤال نگریست:

۱ - نخست آن‌که فردی هیچ دینی نداشته و تازه می‌خواهد از بی‌دینی به سوی دینداری حرکت کند. در این صورت اگر از منظر زمانی به این ادیان بنگریم از چند جهت پذیرش تعالیم پیامبر خاتم به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود؛ نخست آن‌که معمولاً ادله و شواهد بر وجود تاریخی هر آن‌چه که تازه‌تر باشد بیشتر است. تنها دلیل بر وجود پیامبران بنی اسرائیل و حضرت عیسی علیه السلام خود متون دینی پیروان این ادیان است و اگر کسی معتقد به متون دینی آن‌ها نباشد هیچ دلیل تاریخی بر وجود شخص آن پیامبران که آورنده آن شرایع هستند در دست نیست و مطمئناً کسی که می‌خواهد دینی را بپذیرد اول باید وجود آورنده آن دین برایش ثابت شود و متن دینی پس از پذیرش پیامبر و انتساب متن به اوست که مرجعیت می‌یابد.

دیگر آن‌که با وجود امکان تحریف در تعالیم پیامبران، هر چه دینی جدیدتر باشد امکان تحریف آن نیز کمتر بوده و پذیرش آن به صواب نزدیک‌تر خواهد بود.

با این توضیح، اگر فردی ملحد بوده و هیچ دینی ندارد و به هر طریقی متوجه خطای خود شده و از این پس می‌خواهد در مسیر دینداری و بندگی خدای تعالی قدم بردارد، تنها انتخاب درست برای او، پذیرش آیین آخرین پیامبر خواهد بود.

۲- اما اگر فردی پایبند به برخی تعالیم بوده ولی می‌خواهد تعالیم دیگری برگزیند، این حرکت او از دو حال خارج نیست؛ یا می‌خواهد با بازگشت به عقب به سوی دین قدیمی‌تر برود و یا با حرکت به جلو به سوی دین جدید برود. با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، حرکت رو به جلوی او در واقع به منزله پذیرش پیامبر دیگری از پیامبران خدا و دور شدن از تحریفات موجود در تعالیم پیامبران پیشین است، اما اگر کسی بخواهد حرکت رو به عقب داشته باشد این حرکت او تنها با فرض نفی پیامبری پیامبر اخیر و پذیرش تعالیم پیامبر سابق امکان‌پذیر است و چنین نفی و پذیرشی هیچ توجیه عقلانی ندارد؛ چرا که معمولاً ادله وجود پیامبر جدید همیشه قوی‌تر و بیشتر از وجود پیامبر پیشین است.

بر این اساس، حرکت یک مسیحی از مسیحیت به اسلام درست و بازگشتش به یهودیت نادرست خواهد بود. حرکت یک یهودی به مسیحیت و اسلام درست و حرکت یک مسلمان به مسیحیت و یهودیت نادرست خواهد بود. ضمن این‌که حرکت رو به عقب مستلزم نفی نبوت پیامبری از پیامبران خداست، اما حرکت رو به جلو، پذیرش پیامبر دیگری از پیامبران الهی خواهد بود.

۵- آیا دین تکاملی است؟

با توجه به آنچه گفته شد ممکن است این سؤال مطرح شود که اساساً چرا خدای تعالی دین‌های متعددی را برای بشر فرستاده است تا این‌گونه میان مردمان اختلاف افتد. در پاسخ به این سؤال معمولاً پیشرفت و تکامل تدریجی انسان‌ها به عنوان یک فرض مسلم پذیرفته

شده و آن‌گاه با تطابق تعالیم پیامبران بر اندیشه‌های بشری، تعالیم پیامبران نیز درجه بندی می‌شود و تعالیم آخرین پیامبر به عنوان آخرین دین قلمداد شده و کامل‌ترین آن‌ها دانسته می‌شود؛ چنان‌که گفته‌اند:

« گفتیم که پیامبران با همه اختلافات فرعی و شاخه‌ای، حامل یک پیام و وابسته به یک مکتب بوده‌اند. این مکتب تدریجاً بر حسب استعداد جامعه انسانی عرضه شده است تا بدانجا که بشریت رسید به حدی که آن مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد و چون بدین نقطه رسید نبوت پایان پذیرفت. آن کسی که به وسیله او صورت کامل مکتب عرضه و ابلاغ شد، حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و آخرین کتاب آسمانی قرآن است.»^۱

بنابر دلایلی که در ادامه می‌آید، به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی نمی‌تواند از ائقان لازم برخوردار باشد:

۱ - بی‌معنا شدن خاتمیت پیامبر خاتم. اگر قرار باشد که با پیشرفت‌های فکری مردمان، دین جدیدی آورده شود بنابراین هیچ‌گاه نباید برای پیامبران هم پایانی قائل شد؛ چرا که از نگاه قائلین به این منظر، بشر دائماً در حال پیشرفت است و با تغییر و پیشرفت اندیشه‌ها باید دینی که مطابق با اندیشه‌های جدید است آورده شود و دین جدید نیز پیامبر جدید می‌خواهد و این‌گونه است که خاتمیت پیامبر خاتم مورد خدشه قرار می‌گیرد.

۲ - لازمه چنین نگاهی این است که بزرگ مردانی همچون اباذر و

سلمان و مقداد را که جزو یاران پیامبر محسوب می‌شوند از نظر بهره‌مندی از عقل و اندیشه کم بهره و انسان‌های معاصر را انسان‌هایی کاملاً عاقل و فرهیخته محسوب کنیم.

۳ - تاریخ جوامع حاکی از آن است که با زیاد شدن فاصله زمانی از هر پیامبری، تعالیم او نیز بیشتر موجب بی‌مهری قرار گرفته و با استیلای مستکبرین، ابلاغ پیام پیام‌آوران الهی نیز متوقف و یا به سختی انجام شده است. در مورد پیامبر خاتم نیز وضع بر همین منوال بوده و جانشینان معصوم آن پیامبر در کنج انزوا بوده و نهایتاً توسط حاکمان زمان خود به شهادت رسیده‌اند. این وضعیت علاوه بر این‌که نشانه‌چیرگی ددمنشی بر عقلانیت انسان است، حاکی از این مطلب است که تعالیم پیامبران هیچ‌گاه به صورت کامل توسط جوامع جذب نشده و بلکه وضعیت جوامع حاکی از آن است که به تعالیم انبیاء توجهی درخور صورت نگرفته و بنابراین نمی‌توان از تطابق تعالیم با وضعیت جوامع سخن گفت و آن‌گاه که چنین تطابقی وجود نداشته باشد عرضه تعالیم الهی را نمی‌توان متناظر با وضعیت جوامع دانست.

۶ - تسلیم در برابر حجت خداوند؛ یگانه دین مقبول خداوند

نظری در تعالیم انبیاء علیهم‌السلام حاکی از آن است که اصول مورد دعوت آنان با هم مشترک بوده و تنها در گستره‌ی احکام است که برخی اختلافات به چشم می‌خورد و البته ذات احکام چنین بوده و در شرایط متفاوت، احکام متفاوتی پدید می‌آید. بر این مبنا می‌توان گفت خدای تعالی فقط یک دین فرستاده است و تعدد ادیان جز انحراف در اصل

دین نیست.

همه پیامبران در عرصه اعتقادات و آداب اخلاقی با هم هم‌رأی بوده و جز تذکر به واقع‌کاری انجام نداده‌اند و چون واقع فقط یکی است تذکرات همه آن‌ها نیز به یک مقصود ختم می‌شود. در زمینه احکام نیز اگر یک فعل ممکن است در زمان واحد برای یک نفر حرام، برای دیگری واجب و برای دیگری مکروه، مباح یا مستحب باشد، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که احکامی که پیامبران به مخاطبان خود آموزش می‌داده‌اند نیز یکسان باشد.

ممکن است گفته شود تعالیم پیامبران در عرصه اعتقادات نیز متفاوت است و مثلاً یک پیامبر به خدایی یکتا و دیگر پیامبر به خدایی سه‌گانه و یا شبیه این‌ها دعوت کرده است و بنابراین نمی‌توان گفت تعالیم انبیاء یک چیز بوده است. در پاسخ به چنین اشکالی باید متذکر تحریفاتی شد که در تعالیم انبیاء رخ داده است. انبیاء در آنچه مردمان را به آن می‌خوانده‌اند تفاوتی نداشته‌اند؛ چنین نبوده که یکی به خدای یکتا دعوت کند و دیگری به خدای سه‌گانه. اگر چنین بود اصل نبوت پیامبران هم مورد خدشه بود. خدایی که واحد است نمی‌تواند سه‌گانه باشد و بالعکس و بنابراین با باقی ماندن بر این تفاوت، یکی از این دو پیامبر (العیاذ بالله) غیر صادق خواهد بود و با حذف صداقت او اصل نبوتش نیز سقوط خواهد کرد و با حذف نبوت، اساس دین و تعالیمی هم که آورده است غیر قابل اعتنا و اساساً دین نخواهد بود.

بنابراین پیامبران جز یک دین نیاورده‌اند و تعدد پیامبران هیچ‌گاه به معنای تعدد ادیان و تعالیم نیست. مخاطب پیامبران اندیشه‌ی توسعه طلب و ابزارساز آدمی نیست که با دگرگونی این خواسته‌ها تعالیم

جدیدی جهت توسعه بیشتر زندگی آدمی که معلوم نیست از کدام نا کجا آباد سر بیرون بیاورد از سوی خدا صادر شود. مخاطب انبیاء همان فهم و تعقل آن‌هاست که گذشت زمان هیچ تأثیری در خوب و بد آن‌ها ندارد. گذشت زمان هیچ تأثیری در حسن بندگی خدا، صداقت، خلوص و زیبایی‌هایی از این دست ندارد. زبان دین، زبان فطرت است و فطرت انسان‌ها نه با گذشت زمان و نه با تغییر مکان هیچ تغییری نمی‌کند. بنابراین تعالیم انبیاء ناظر بر همان چیزهایی است که گذشت زمان تأثیری بر آن‌ها نداشته و فطرت و نوع خلقت انسان همواره بر اساس همان‌ها امور زندگانی خود را می‌گذراند.

چه بسا اگر تعالیم انبیاء مورد تحریف سودجویان قرار نمی‌گرفت، علت عمده تعدد انبیاء نیز از میان برمی‌خاست. حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ادریس، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت محمد ﷺ همگی به یک برنامه واحد فراخوانده‌اند و تعدد ادیانی که امروزه در جهان ما وجود دارد یقیناً امر باطلی بیش نیست.

اگر حضرت آدم ﷺ به خدای بی‌همتایی که شریکی ندارد و فراتر از اندیشه‌هاست دعوت می‌کند، همه پیامبران پس از وی نیز بر همین مسیر خواهند بود و هرگونه انحرافی از این مسیر مستقیم، تحریفی است که از سوی شیطان در مردم رواج یافته است. یکی از جهات مهم آمدن پیامبران متعدد نیز برای رفع همین تحریفات و بازگرداندن مردمان به همان تعالیم اساسی پیامبران پیشین بوه است و نه ایجاد دینی جدید در عرض دین قبلی.

بدین ترتیب، یهود و مسیحیت دچار انحرافات از مسیر تعالیم و تذکرات پیامبران الهی شدند و دین نزد خداوند همان تسلیم بودن در

برابر حجت‌های الهی است:

«ان الدین عندالله الاسلام»^۱.

دین نزد خدا همان تسلیم بودن است.

و امیرالمومنین علیه السلام در تفسیر «اسلام»ی که دین خداست، می‌فرماید:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: ... الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ.^۲

اسلام همان تسلیم شدن است.

اینک این سؤال مطرح است که آیا امکان وجود تحریف پس از آخرین پیامبر نیز وجود دارد و ممکن است که این تعالیم نیز دستخوش تحریف قرار گیرد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال مثبت بوده و همان‌گونه که تعالیم پیامبران پیشین دستخوش تحریف قرار گرفته است، تعالیم آخرین پیامبر نیز از این‌گزند مصون نیست. خدای تعالی برای این‌که راه چنین خطری را برای مشتاقان به هدایت ببندد افرادی را پس از پیامبر خاتم به عنوان نگهبانان دین و ستون‌های هدایت قرار داد تا مؤمنین با رجوع به آن‌ها از انحرافات و تحریفاتی که ممکن است عارض بر دین شود در امان بمانند و این افراد کسی جز دوازده امام معصومی که پیامبر به مردمان معرفی فرموده بود نیست.

معرفی این دوازده نفر چنان در میان مردمان مشهور بوده که حتی کسانی که به امامت دوازده امام معصوم نیز قائل نبوده‌اند نتوانسته‌اند پوشاننده این نور روشن باشند. این حدیث را در دو کتاب معتبر پیروان

۱. آل عمران / ۱۹.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۲.

سقیفه و منحرفان از امامت پیشوایان معصوم چنین می‌یابیم:

جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، يَقُولُ: يَكُونُ إِثْنِي عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.^۱

جابر پسر سمره می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «دوازده امیر خواهد بود. آن‌گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر فرمود: همه آنان از قریشند.»

همین حدیث در صحیح مسلم با عبارت خلیفه و با کمی تفاوت نقل شده است. براساس این نقل، پیامبر فرمودند:

«اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند»، سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم گفتم پیامبر چه فرمود؟ گفت، فرمود «تمام آن‌ها از قریشند».^۲
این حدیث هم‌چنین در سنن ابوداود^۳ و سنن ترمذی^۴ که از دیگر کتب معتبر اهل تسنن است نیز نقل شده است.
و البته قول پیامبر در بیان درستش از لسان ائمه معصومین علیهم‌السلام چنین است:

۱. بخاری، صحیح البخاری، ۱۳۱۵ ق، ج ۸، ص ۱۲۷، کتب الأحکام، باب الاستخلاف، ح ۷۲۲۳. این حدیث در نسخه‌های اخیر صحیح بخاری حذف شده است؛ به عنوان نمونه مراجعه کنید به: (بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح، بی‌جا، دار الطوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.)

۲. نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۳، حدیث ۱۴۵۳.

۳. ابوداود، ج ۴، ص ۱۰۶.

۴. ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند. اول آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و آخر آنان قائم (عج) است. پس این عده جانشینان و اوصیاء و اولیاء من هستند و از طرف خداوند بر امت من حجت می‌باشند. مؤمن اقرار به امامت آنان می‌کند و کافر هم منکر فضل و مقام آن‌ها می‌باشد.^۱

اگر بخواهیم مجموع آن‌چه گفته شد را به صورتی دیگر تکرار کنیم باید گفت خدای تعالی برای هدایت مردمان پیامبرانی فرستاد و اساساً زندگی مردمان با پیامبران آغاز شد. اولین پیامبر، مخاطبان خود را به توحید متذکر ساخته و تعالیمی را برای رستگاری آنان آموزش داد. با رفتن آن پیامبر، پیامبر پسین بر همان آموزه‌ها تکیه کرده و همچون محوری برای هدایت مردمان در میان آنان حضور داشت.

در این مسیر گاهی می‌شد که با غیبت پیامبری از میان مردمان، تحریف‌هایی به وجود می‌آمد؛ مثلاً حضرت موسی علیه السلام بعد از چهل روز که از کوه طور برگشتند شدت انحراف را تا جایی یافتند که مردمانی که این همه معجزه از حضرت موسی دیده بودند تنها در همین مدت کم غیبت پیامبرشان، خدا را وانهاد و گوساله پرست شده بودند و جانشین حضرت موسی را تنها گذاشته و در پی شیطان افتادند.

گاهی که به هر دلیلی غیبت پیامبر حاصل می‌شد، دست مستکبران برای تحریف تعالیم الهی آن پیامبر باز می‌شد و به تدریج اندیشه‌های انحرافی بر جای تعالیم الهی می‌نشست و این‌گونه بود که به عنوان مثال دینی مانند یهودیت شکل می‌گرفت. وقتی پیامبر بعدی می‌آمد و حجم

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۰.

تحریفات پیامبر پیشین را می‌دید سعی بلیغ در رفع آن تحریفات و احیاء همان آموزه‌های الهی داشت که پیامبر پیشین بر آن اهتمام داشت؛ چنان‌که حضرت عیسی بانفی آن‌چه یهودیت بر آن بود آن‌ها را انحرافات از تعالیم حضرت موسی علیه السلام می‌دانست و سعی در احیای مجدد تعالیم برادرش حضرت موسی داشت. در این میان، عده‌ای که خواهان حق بوده و بندگی خداوند دغدغه اصلی‌شان بود وقتی متوجه می‌شدند که حضرت عیسی علیه السلام از جانب خداست، به او ایمان آورده و خود را از چنگال تحریفات یهودیان بر تعالیم الهی می‌رهاندند. در این صورت، پیروی از پیامبر همان زمان، یعنی حضرت عیسی، مصداق دینداری بوده و ماندن بر تحریفات منسوب به حضرت موسی و یهودیت، خروج از دین‌داری و بندگی خدا محسوب می‌شد.

بارفتن حضرت عیسی، تعالیم ایشان که همان تعالیم حضرت موسی و تمامی پیامبران پیشین بود نیز دستخوش تغییر و تحریف شد و همه این تحریفات با انتساب به حضرت عیسی با نام دین مسیحیت به مردم ارائه شد. پیامبری دیگر آمد و فریاد بر داشت که آن‌چه به عنوان مسیحیت و تعالیم حضرت عیسی در میان مردمان است جز فریبی بیش نیست و ساخته دست کسانی است که از این نوع دین‌ورزی مردمان منفعت می‌برند.

پیروان ساده لوح این پیشروان مکار وقتی سخن پیامبر جدید را شنیدند نزد اربابان خود رفتند و گفتند ادعای این پیامبر جدید یا درست است و یا نادرست. اگر درست است پس باید به او ایمان آوریم و اگر نادرست است شما که پیشوایان ما هستید او را رسوا سازید.

پیشوایان که در مقابل این حرف درست در مانده بودند چاره‌ای جز

پذیرش مقابله با پیامبر جدید نداشتند. آنان همانگونه که در شناخت فرزندان خودشکی نداشتند در پیامبر بودن پیامبر جدید و لزوم ایمان آوردن به او هم هیچ تردیدی نداشتند، اما اگر چنین می‌کردند باید آن پست و مقام دنیایی خود را رها کرده و در ردیف تازه مسلمان‌ها در می‌آمدند و البته آن‌قدر مطیع خداوند نبودند که برای بندگی او این جایگاه دنیایی خود را وانهند و ترجیح می‌دادند که هم‌چنان در مقابل حق بایستند و علم باطل مسیحیت را برافراشته نگاه دارند اما تسلیم حق و حقیقت نشوند.

اما این پیشوایان اینک با درخواستی عاقلانه از سوی پیروانشان که تخت ریاستشان برگرده‌های آنان استوار شده بود مواجه بودند. باید چشم در چشم پیامبر جدید می‌شدند و ادامه ماجرا:

«مدینه اولین باری است که میهمانانی چنین غریبه را به خود می‌بیند. کاروانی متشکل از شصت میهمان نا آشنا که لباس‌های بلند مشکی پوشیده‌اند، به گردنشان صلیب آویخته‌اند، کلاه‌های جواهر نشان بر سر گذاشته‌اند، زنجیرهای طلا به کمر بسته‌اند و انواع و اقسام طلا و جواهرات را بر لباس‌های خود نصب کرده‌اند.

وقتی این شصت نفر برای دیدار با پیامبر، وارد مسجد می‌شوند، همه با حیرت و تعجب به آن‌ها نگاه می‌کنند. اما پیامبر بی‌اعتنا از کنار آنان می‌گذرد و از مسجد بیرون می‌رود.

هم‌هیأت میهمان و هم مسلمانان، از این رفتار پیامبر، غرق در تعجب و شگفتی می‌شوند. مسلمانان تاکنون ندیده‌اند که پیامبر مهربانشان به میهمانان بی‌توجهی کند.

به همین دلیل، وقتی سرپرست هیأت مسیحی، علت بی‌اعتنایی

پیامبر را سؤال می‌کند، هیچ‌کدام از مسلمانان پاسخی برای گفتن پیدا نمی‌کنند.

تنها راهی که به نظر همه می‌رسد، این است که علت این رفتار پیامبر را از حضرت علی بپرسند، چرا که او نزدیک‌ترین فرد به پیامبر و آگاه‌ترین نسبت به دین و سیره و سنت اوست. مشکل مثل همیشه به دست علی حل می‌شود. پاسخ او این است که:

«پیامبر با تجملات و تشریفات، میانه‌ای ندارند؛ اگر می‌خواهید مورد توجه و استقبال پیامبر قرار بگیرید، باید این طلاجات و جواهرات و تجملات رافرو بگذارید و با هیأتی ساده، به حضور ایشان برسید.»

این رفتار پیامبر، هیأت میهمان را به یاد پیامبرشان، حضرت مسیح می‌اندازد که خود با نهایت سادگی می‌زیست و پیروانش را نیز به رعایت سادگی سفارش می‌کرد.

آنان از این که می‌بینند، در رفتار و کردار، این همه از پیامبرشان فاصله گرفته‌اند، احساس شرمساری می‌کنند.

میهمانان مسیحی وقتی جواهرات و تجملات خود را کنار می‌گذارند و با هیأتی ساده وارد مسجد می‌شوند، پیامبر از جای بر می‌خیزد و به گرمی از آنان استقبال می‌کند.

شصت دانشمند مسیحی، دور تا دور پیامبر می‌نشینند و پیامبر به یکایک آن‌ها خوش آمد می‌گوید. در میان این شصت نفر، که همه از پیران و بزرگان مسیحی نجران هستند، ابو حارثه اسقف بزرگ نجران و شرحبیل نیز به چشم می‌خورند. پیداست که سرپرستی هیأت را ابو حارثه اسقف بزرگ نجران، بر عهده دارد. او نگاهی به شرحبیل و

دیگر همراهان خود می‌اندازد و با پیامبر شروع به سخن گفتن می‌کند: «چندی پیش نامه‌ای از شما به دست ما رسید، آمدیم تا از نزدیک،

حرف‌های شما را بشنویم.»

پیامبر می‌فرماید:

«آن چه من از شما خواسته‌ام، پذیرش اسلام و پرستش خدای یگانه

است.»

و برای معرفی اسلام، آیاتی از قرآن را برایشان می‌خواند.

اسقف اعظم پاسخ می‌دهد: «اگر منظور از پذیرش اسلام، ایمان به خداست، ما قبلاً به خدا ایمان آورده‌ایم و به احکام او عمل می‌کنیم.»

پیامبر می‌فرماید:

«پذیرش اسلام، آثار و علایمی دارد که با آن چه شما معتقدید و

انجام می‌دهید، سازگاری ندارد. شما برای خدا فرزند فائید و مسیح را خدا می‌دانید، در حالی که این اعتقاد، با پرستش خدای یگانه متفاوت

است.»

اسقف برای لحظاتی سکوت می‌کند و در ذهن دنبال پاسخی مناسب

می‌گردد. یکی دیگر از بزرگان مسیحی که اسقف را در مانده در جواب

می‌بیند، به یاری‌اش می‌آید و پاسخ می‌دهد:

«مسیح به این دلیل فرزند خداست که مادر او مریم، بدون این که با

کسی از دواج کند، او را به دنیا آورد. این نشان می‌دهد که او باید خدای

جهان باشد.»

پیامبر لحظه‌ای سکوت می‌کند.

ناگهان فرشته وحی نازل می‌شود و پاسخ این کلام را از جانب

خداوند برای پیامبر می‌آورد. پیامبر بلافاصله پیام خداوند را برای

آنان بازگو می‌کند: «وضع حضرت عیسی در پیشگاه خداوند، همانند حضرت آدم است که او را به قدرت خود از خاک آفرید...»^۱ و توضیح می‌دهد که «اگر نداشتن پدر دلالت بر خدایی کند، حضرت آدم که نه پدر داشت و نه مادر، بیشتر شایسته مقام خدایی است. در حالی که چنین نیست و هر دو بنده و مخلوق خداوند هستند.» لحظات به کندی می‌گذرد، همه سرها را به زیر می‌اندازند و به فکر فرو می‌روند. هیچ یک از شصت دانشمند مسیحی، پاسخی برای این کلام پیدا نمی‌کنند. لحظات به کندی می‌گذرد؛ دانشمندان یکی یکی سرهایشان را بلند می‌کنند و درانتظار شنیدن پاسخ به یکدیگر نگاه می‌کنند، به اسقف اعظم، به شرعیل؛ اما... سکوت محض.

عاقبت اسقف اعظم به حرف می‌آید: «ما قانع نشدیم. تنها راهی که برای اثبات حقیقت باقی می‌ماند، این است که با هم مباحثه کنیم. یعنی ما و شما دست به دعا برداریم و از خداوند بخواهیم که هر کس خلاف می‌گوید، به عذاب خداوند گرفتار شود.»

پیامبر لحظه‌ای می‌ماند. تعجب می‌کند از این که اینان این استدلال روشن را نمی‌پذیرند و مقاومت می‌کنند. مسیحیان چشم به دهان پیامبر می‌دوزند تا پاسخ او را بشنوند.

در این حال، باز فرشته وحی فرود می‌آید و پیام خداوند را به پیامبر می‌رساند. پیام این است:

«هر کس پس از روشن شدن حقیقت، با توبه انکار و مجادله برخیزد، [به مباحثه دعوتش کن] بگو بیایید، شما فرزندان‌تان را بیاورید

و ما هم فرزندانمان، شما زنانتان را بیاورید و ما هم زنانمان. شما جان‌هایتان را بیاورید و ما هم جان‌هایمان، سپس با تضرع به درگاه خدا رویم و لعنت او را بر دروغگویان طلب کنیم»^۱.

پیامبر پس از انتقال پیام خداوند به آنان، اعلام می‌کند که من برای مباحله آماده‌ام. دانشمندان مسیحی به هم نگاه می‌کنند، پیداست که برخی از این پیشنهاد اسقف رضایتمند نیستند، اما انگار چاره‌ای نیست. زمان مراسم مباحله، صبح روز بعد و مکان آن صحرای بیرون مدینه تعیین می‌شود.

دانشمندان مسیحی موقتاً با پیامبر خدا حافظی می‌کنند و به اقامتگاه خود باز می‌گردند تا برای مراسم مباحله آماده شوند.

صبح است. شصت دانشمند مسیحی در بیرون مدینه ایستاده‌اند و چشم به دروازه مدینه دوخته‌اند تا محمد بالشکری از یاران خود، از شهر خارج شود و در مراسم مباحله حضور پیدا کند.

تعداد زیادی از مسلمانان نیز در کنار دروازه شهر و در اطراف مسیحیان و در طول مسیر صف کشیده‌اند تا بیننده این مراسم بی‌نظیر و بی‌سابقه باشند.

نفس‌ها در سینه حبس شده و همه چشم‌ها به دروازه مدینه خیره شده‌اند.

لحظات انتظار سپری می‌شود و پیامبر در حالی که حسین را در آغوش دارد و دست حسن را در دست، از دروازه مدینه خارج می‌شود. پشت سر او تنها یک مرد و زن دیده می‌شوند. این مرد علی است و

این زن فاطمه.

تعجب و حیرت، همراه بانگرانی و وحشت بردل مسیحیان سایه می‌افکند.

شرحیل به اسقف می‌گوید: نگاه کن. او فقط دختر، داماد و دو نوه خود را به همراه آورده است.

اسقف که صدایش از التهاب می‌لرزد، می‌گوید:

«همین نشان حقانیت است. به جای این که لشکری را برای مباحله بیاورد، فقط عزیزان و نزدیکان خود را آورده است، پیدا است به حقانیت دعوت خود مطمئن است که عزیزترین کسانش را سپر بلا ساخته است.»

شرحیل می‌گوید: «دیروز محمد گفت که فرزندانمان و زنانمان و جان‌هایمان. پیدا است که علی را به عنوان جان خود همراه آورده است. آری، علی برای محمد از جان عزیزتر است. در کتاب‌های قدیمی ما، نام او به عنوان وصی و جانشین او آمده است...»

در این حال، چندین نفر از مسیحیان خود را به اسقف می‌رسانند و با نگرانی و اضطراب می‌گویند:

«ما به این مباحله تن نمی‌دهیم. چرا که عذاب خدا را برای خود

حتمی می‌شماریم.»

چند نفر دیگر ادامه می‌دهند: «مباحله مصلحت نیست. چه بسا

عذاب، همه مسیحیان را در بر بگیرد.»

کم‌کم تشویش و لوله در میان تمام دانشمندان مسیحی می‌افتد و همه تلاش می‌کنند که به نحوی اسقف را از انجام این مباحله بازدارند.

اسقف به بالای سنگی می‌رود، به اشاره دست، همه را آرام می‌کند و

در حالی که چانه و موهای سپید ریشش از التهاب می‌لرزد، می‌گوید:
«من معتقدم که مباحله صلاح نیست. این پنج چهره نورانی که من
می‌بینم، اگر دست به دعا بردارند، کوه‌ها را از زمین می‌کنند، در صورت
وقوع مباحله، نابودی ما حتمی است و چه بسا عذاب، همه مسیحیان
جهان را در بر بگیرد.»

اسقف از سنگ پایین می‌آید و با دست و پای لرزان و مرتعش، خود
را به پیامبر می‌رساند. بقیه نیز دنبال او روانه می‌شوند.

اسقف در مقابل پیامبر، با خضوع و تواضع، سرش را به زیر می‌افکند
و می‌گوید: «ما را از مباحله معاف کنید. هر شرطی که داشته باشید،
قبول می‌کنیم.»

پیامبر با بزرگواری و مهربانی، انصرافشان را از مباحله می‌پذیرد و
می‌پذیرد که به ازای پرداخت مالیات، از جان و مال آنان و مردم
نجران، در مقابل دشمنان، محافظت کند.

خبر این واقعه، به سرعت در میان مسیحیان نجران و دیگر مناطق
پخش می‌شود و مسیحیان حقیقت‌جو را به مدینه پیامبر سوق
می‌دهد.^۱

و این تنها نمونه‌ای بود از تقابل دین‌های ساختگی با پیامبری الهی.
تعدد ادیان حاصل این خودخواهی‌ها و تقابل با حقانیت است. اگر
چنین خودخواهی‌هایی از میان بشر رخت برمی‌بست، هیچ‌گاه با این
تعدد مواجه نبودیم. خدای تعالی هیچ‌گاه از تعدد پیامبران تعدد
ادیان را نخواست و بلکه بر عدم تفرقه پیامبران در ابلاغ دین نیز

۱. جریان مباحله به نقل از سید مهدی شجاعی.

تأکید فرموده است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسى وَ عيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۱

از دین، آن چه را که به نوح درباره آن سفارش کرده، برای شما تشریح کرد و آن چه را به تو وحی کردیم و آن چه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: «دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید.»

خدای تعالی در آیاتی دیگر، کسانی که دین سازی کرده و پیامبران الهی را نیز به دین ساخته شده‌ی خود منسوب می‌کنند این چنین تخطئه می‌کند:

﴿ما كان إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرایی فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود.

اگر این ظلم و ستم‌ها نبود دین خدا هم چنانی که خدا می‌خواست در شناخت حجت همان زمان باقی می‌ماند و تعالیمی که از آن حجت خدا به مردم می‌رسید همان دینی بود که خداوند برای بندگان خود مقدر فرموده بود و بدین ترتیب همان‌گونه که در هر زمانی یک حجت الهی در میان مردمان است یک دین بیشتر نیز وجود نداشت. آن چه امروزه

۱. شوری / ۱۳.

۲. آل عمران / ۶۷.

به عنوان دین الهی در میان مردمان جهان وجود دارد اگر بسته به حجت زنده و حاضر خدا نباشد دین نبوده و تحریفات و دروغ‌هایی است که به پیامبران پاک الهی نسبت داده می‌شود.

و چه ظلم بزرگی است که با نام دین خدا در مقابل دین خدا بایستی! از آن چه گفتم اینک عمق سخن آخرین رسول الهی آشکار می‌شود که فرمود:

مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.^۱

هر کس در حالی بمیرد که امامش را نشناخته است به مرگ جاهلیت مرده است.

بر این اساس، می‌توان گفت خدای تعالی فقط یک دین فرستاده اما پیامبران متعددی برای ابلاغ تعالیم الهی به سوی مردمان گسیل داشته است و البته هیچ‌کدام از این پیامبران مسلک و آیینی جداگانه نساخته‌اند تا موجب پدید آمدن ادیان متعدد شوند. آنچه موجب تعدد ادیان و شکل‌گیری دین‌های متفاوت شد خودخواهی‌ها و انحرافات بزرگان و صاحب نفوذانی بود که با نام دین بر مردم حاکم شده و خود را زمامدار امور دینی معرفی می‌کردند.

آن‌گاه که پیامبری جدید می‌آمد اگر این صاحب‌منصبان با آنان جدال نمی‌کردند و بر انحرافات خود که نام دین یافته بود اصرار نمی‌ورزیدند و کلام پیامبر خدا را اطاعت می‌کردند، نه مسیحیتی شکل می‌گرفت، نه یهودیتی و نه فرقه‌های فراوان مسلمانان.

اصل و اساس دینداری، شناخت حجت خداست؛ به این معنا که در

هر زمانی که هستیم بدانیم چه کسی نماینده و واسطه‌ی خداوند میان مخلوقاتش است تا با پذیرش او و تبعیت از دستوراتش در همان مسیری سیر کنیم که خود خداوند ترسیم کرده و نه آن‌چه صاحبان نفوذ از مخلوقات ادعا می‌کنند. در زمان حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام دیندار واقعی کسی بود که پیرو ایشان بوده و در زمان حضرت موسی، کسی دیندار حقیقی و مؤمن خواهد بود که پیرو حضرت موسی باشد. در زمان حضرت عیسی، رد کردن ایشان و تمسک به حضرت موسی عملی تناقض‌آمیز و به دور از خرد خواهد بود و مؤمن واقعی جز تبعیت از حجت زمان خود کار دیگری انجام نمی‌دهد.

۷ - مواضع سه‌گانه در مواجهه با دین

با توجه به آن‌چه تاکنون گفته شد روشن می‌شود که انسان‌ها در زمینه دین‌داری از سه حال خارج نیستند؛ یا مؤمن هستند، یا مستضعف و یا کافر. اگر ملاک دین‌داری، حجت خداوند است، کسانی که حجت خدا را شناخته و می‌دانند که او از سوی خداست و باید امرش را پذیرفت، اگر نسبت به او تسلیم شده و به عنوان کسی که اطاعتش اطاعت خداست او را پذیرفتند مؤمن خواهند بود و در مقابل، کسانی که بعد از یقین به حجت بودن او، راه کفر و عناد پیش گرفته و حجت خدا را نمی‌پذیرند از زمره کافران خواهند بود. غیر از این دو گروه، عده‌ای نیز در بی‌خبری از حجت خدا به سر می‌برند و بنابراین مسیر ایمان یا کفر برایشان گشوده نشده و از دینی که مورد نظر خداوند است در غفلت خواهند ماند.

منظور از «بی‌خبری» فقط این نیست که از آمدن حجت خدا بی‌خبر

باشند، بلکه منظور این است که او را به حجت خدا بودن نشناخته باشند؛ چه بسا کسی همسایه حجت خدا بوده و با او مراوده هم داشته باشد، اما حجت بودن او برایش روشن نشده باشد. چنین فردی باز هم مصداق مستضعف بوده و حجت خدا برایش آشکار نشده تا نسبت به او اعلان موضع کرده و در مسیر ایمان یا کفر درآید.

براساس آنچه گفته شد، جایگاه اعمال صالح نیز در گستره دین‌داری روشن می‌شود. اگر اصل دین‌داری شناخت حجت خدا و اطاعت از اوست، عمل صالح از منظر خدای تعالی نیز عملی خواهد بود که در سایه‌ی این آفتاب قرار گیرد. یعنی عملی صالح خواهد بود که اولاً به نیت کسب رضای الهی بوده و ثانیاً موافق با آموزه‌های حجج الهی باشد. بنابراین به عملی می‌توان دل بست و در سرای ابدی به انسان نفع می‌رساند که در بستر معرفت حجت خدا و تسلیم در مقابل او شکل بگیرد. کسی که کاری را نه برای خدا و نه مطابق با اوامر الهی انجام می‌دهد نباید انتظار پذیرش آن از سوی خداوند و مترتب شدن ثواب بر آن کار را داشته باشد.^۱

۸ - رابطه ایمان و عمل صالح

از مسیر آنچه گفته شد می‌توان پاسخ این نکته مهم را دریافت که میزان محاسبه اعمال، ایمان افراد خواهد بود و نه اعمال. یعنی چنین نیست که بر مبنای تصورات دوران کودکی، اعمال خوب و بد با هم مقایسه شده و هر کدام غلبه یافت آینده انسان نیز براساس همان غلبه

۱. البته این که خداوند از روی فضل و رحمتش اثراتی برای این‌گونه اعمال قرار دهد بحث دیگری است.

رقم بخورد، بلکه اصل و اساس در محاسبه‌ی اعمال، ایمان انسان است. مؤمنین هستند که رستگار خواهند شد و نه غیر آن‌ها. اساساً بهشت و سعادت ابدی برای مؤمنین است. کافر یا مستضعف حتی اگر کارهای خیر زیادی انجام داده باشند جوازی برای ورود به خلد برین الهی نخواهد داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمایشی در مقام مقایسه ایمان و عمل می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ تَمَسَّكُوا بِهِ لَا يُزِيلُكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ
لَأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ
تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةَ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ.^۱

ای مردم، دینتان! دینتان! به آن متمسک شوید تا هیچ‌کس نتواند شما را از آن جدا کند؛ چراکه کار ناپسند با وجود دین داشتن بهتر از کار خیری است که بدون دین داشتن انجام می‌شود؛ زیرا کار ناپسند در دین مورد آمرزش قرار می‌گیرد، اما کار پسندیده در بیرون از دین پذیرفته نمی‌شود.

طبق این تذکر حضرت امیر علیه السلام، عملی از منظر خدای تعالی مُهر تأیید می‌خورد که در بستر ایمان باشد و اهمیت ایمان چنان است که اگر با فرض داشتن ایمان، خطایی از انسان سرزد، آن خطا از عمل خیری که در خارج از دین و ایمان سر می‌زند بهتر است.^۲ دین راه است و آهسته رفتن در راه نهایتاً به مقصد ختم می‌شود، اما رفتن در بیراهه

۱. الأُمالی (للصدوق)، النص، ص ۳۵۱.

۲. روشن است که حضرت امیر علیه السلام در مقام مقایسه ایمان و عمل هستند و آلا خود ایشان هیچ‌گاه هیچ چیزی را جوازی برای ارتکاب نافرمانی خدا نمی‌دانند.

حتی اگر به دویدن باشد جز سرگردانی و انحراف بیشتر، چیزی به ارمان نمی‌آورد.

نکته‌ی دیگری که در این مسیر باید بدان توجه داشت همبستگی ایمان و عمل صالح است؛ یعنی گرچه ایمان و برقرار کردن عقد قلبی با آنچه مورد رضای خداست اصل دینداری محسوب می‌شود، اما تأکید بر ایمان، هیچ‌گاه به معنای بی‌اعتنایی به عمل صالح نیست. به میزانی که ایمان و عقد قلبی قوت می‌گیرد، وسعت و عمق اعمال صالح نیز توسعه می‌یابد؛ تا جایی که گفته می‌شود:

الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ^۱.

ایمان به تمامه عمل است.

اگر تأملی در معنای ایمان داشته باشیم نمی‌توان جز ارتباط وثیق میان ایمان و عمل صالح را نیز انتظار داشت. اگر ایمان را عقدی قلبی با یک حقیقت بدانیم، آن‌گاه نمی‌توان گفت قلب و روح انسان چیزی را پذیرفته باشد، اما اعضاء او تحت حکم قلب در نیامده باشد. ایمان به حجت خدا هیچ‌گاه با این نگاه سازگاری ندارد که او چیزی گفته باشد و ما هم در برابر او خود را صاحب نظر دانسته و رفتار دیگری داشته باشیم. اگر حجت خدا را پذیرفته‌ایم یعنی او بر ما حجت است و در کردار، پندار و گفتار خود باید بنابر راهی که او پیش پایمان می‌نهد حرکت کنیم. اینچنین است که ایمان در وجود آدمی خود را آشکار و بارز می‌گرداند. به میزانی که ایمان و عقد قلبی انسان نسبت به حقیقتی که پذیرفته است محکم‌تر باشد بروز و ظهور آن ایمان در ظاهر انسان

نیز بیشتر خواهد بود.

نمونه‌ی این همراهی میان دل‌بستگی و عمل انسانی را می‌توان در برخی طرفداران تیم‌های ورزشی ملاحظه کرد. به هر میزانی که دل بستگی و طرفداری فردی از تیمی ورزشی بیشتر باشد تأثیرات آن در اعمال آن فرد نیز مشهودتر خواهد بود؛ به عنوان مثال کسی که طرفدار تیم آبی است سعی می‌کند مقداری از وقت خود را که می‌توانست به کارهای زیاد دیگری اختصاص دهد به تماشای بازی تیم محبوبش اختصاص دهد و غم و شادی خود را وابسته به پیروزی یا شکست تیم محبوبش می‌داند. اگر این دل‌بستگی بیشتر شود، این طرفدار وقت بیشتری اختصاص داده و سعی می‌کند با حضور در ورزشگاه به تشویق تیم محبوبش بپردازد. رنگ لباس، مالیدن رنگ به مو و صورت، دعوا با طرفداران تیم مقابل، خوابیدن پشت درهای ورزشگاه به انتظار دیدن بازی تیم محبوب و نظایر این کارها، همگی حاصل ازدیاد محبت و دل‌بستگی به تیم محبوب است. این در حالی است که دیگرانی که پیوندی قلبی با این تیم ندارند ممکن است حتی زمان بازی این تیم را ندانند.

امیرالمومنین علیه السلام همبستگی ایمان و عمل صالح را چنین توصیف می‌فرماید:

الْإِيْمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانٌ تَوَآمَانِ وَرَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ.^۱

ایمان و عمل برادرانی همراه و دوستانی جدایی ناپذیرند.

۹ - تولی و تبری؛ اصل دین

اگر آنچه را تا کنون گفتیم مروری دوباره کنیم می‌توان گفت عصاره و اساس دینداری چیزی جز تولی و تبری نخواهد بود؛ یعنی دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا. در تفصیل این ادعا باید گفت مبنا بودن قلب و روح انسان برای تصمیمات او غیر قابل انکار بوده و نمی‌توان نقش عظیم محبت و علاقه را در انجام صحیح و درست امور نادیده گرفت. مطمئناً اگر به کاری علاقه داشته باشیم آن را با جان و دل انجام داده و اگر در انجام کاری رغبت نداشته باشیم نمی‌توان در انجام آن موفق بوده و بر استمرارش امید داشته باشیم.

بر این اساس، این دل‌بستگی‌ها و علایق ماست که جهت دهنده مادر زندگی بوده و شخصیت ما را رقم می‌زند و به عبارت دیگر، انسان در همان چیزی خلاصه می‌شود که دوستش دارد و محبوب قلبش است. بر این مبنا، اگر اولویت نخست انسان در دل‌بستگی و دلدادگی به دین بود می‌توان او را فردی مؤمن دانست و در غیر این صورت مؤمن دانستن او چندان سزاوار نخواهد بود. خدای تعالی نیز با تأکید بر همین نکته می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ

اللَّهُ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱﴾

قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند بهر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند. دوست بدارند. در دل این‌هاست که ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر آن جوی‌هایی روان است در می‌آورد؛ همیشه در آن‌جا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آن‌ها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاراند.

براساس این آیه، دیندار واقعی کسی خواهد بود که محبتش به خدای تعالی اصل بوده و همین محبت موجب می‌شود که از دیگر محبت‌هایی که در زندگی برای انسان رخ می‌دهد در صورتی که مخالف با محبت الهی باشند صرف نظر کند. اهمیت تولی و تبری در دینداری تا آن‌جا پیش می‌رود که دینداری چیزی جز همین تولی و تبری نخواهد بود:

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ. ۲

آیا دین چیزی غیر از دوست داشتن و دشمن داشتن است؟
دوستدار خداوند جز بر دوستان خدا دل نبسته و کینه و ناخشنودی‌اش را جز برای دشمنان خدا ابراز نمی‌دارد؛ چرا که در وجود انسان جز یک دل نیست و در عین حال نمی‌توان به دو چیز مقابل دل بست:

۱. مجادله / ۲۲.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۳۰.

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾^۱

خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است. و متون دینی ما پر از چنین جبهه‌گیری‌هایی است که محبت ما را به سوی دوستان خدا و بغض ما را به سوی دشمنان خدا سوق می‌دهد؛ به عنوان نمونه:

فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَلَمْ تَرَى هَذَا؟ فَقَالَ: بَلَى. قَالَ: وَلِيٌّ هَذَا وَلِيٌّ اللَّهُ فَوَالِهِ وَ عَدُوٌّ هَذَا عَدُوٌّ اللَّهِ فَعَادِهِ. وَالِ وَلِيٍّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَ وَ لَدَيْكَ وَ عَادِ عَدُوٌّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَ وَ لَدَيْكَ ...^۲

پس رسول الله ﷺ به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا ایشان را می‌بینی؟ گفت: بله. فرمود: دوست ایشان دوست خداست پس او را دوست بدار و دشمن او دشمن خداست پس با او دشمن باش. دوست او را دوست بدار اگر قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمن او دشمن باش اگرچه فرزند پدر و فرزندت باشد ...

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ وَ عَلَيْهِمْ بِمُؤَالَاتِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ مِنْ جَمِيعِ أَعْدَائِكُمْ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ الْجَوْرَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُيُوتَهُ وَ

۱. احزاب / ۴.

۲. الأُمّالی (للصدوق)، النص، ص ۱۲.

أَجْرِي ظُلْمَهُ وَ جَوْرَهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ بَرْتُمْ إِلَى اللَّهِ
وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ
مُؤَالَاتِهِ وَ لِيَّكُمْ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ النَّاصِبِينَ لَكُمْ
الْحَرْبَ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ اتَّبَاعِهِمْ إِنِّي سَلَّمُ لِمَنْ
سَالَمَكُمْ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ- وَ وَلِيَّ [مُؤَالٍ] لِمَنْ وَالَاكُمْ
وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ^۱

ای اباعبدالله من به سوی خدا و رسولش و امیرالمومنین و فاطمه
و حسن و به سوی تو تقرب می جویم از طریق دوستی با تو و
دشمنی با دشمنانت و بیزاری از قاتلانت و آنان که با تو جنگ راه
انداختند و از همه دشمنانتان و با بیزاری از کسی که ستم بر شما
را پایه ریزی کرد و ظلم و ستم را بر شما و پیروانتان جریان داد.
به سوی خدا و شما از آنان بیزاری می جویم و به سوی خدا و
سپس به سوی شما تقرب می جویم با دوستی با شما و دوستی با
دوستانتان و بیزاری از دشمنانتان و کسانی که با شما جنگ راه
انداختند و بیزاری از پیروانشان . قطعاً من با کسی که با شما
دوستی ورزد دوست هستم و در جنگم با کسی که با شما جنگ
کند و با دوستان شما دوست و با دشمنانتان دشمن هستم.

این چنین است که مهم ترین دستگیره ی دین که با اتکاء بر آن می توان
از دینداری سخن گفت همین تولی و تبری خواهد بود:

أَوْثَقُ عُرَى الْإِيْمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي

أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّوْبَى مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.^۱

محکم‌ترین دستگیره ایمان دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای اوست و پذیرفتن ولایت اولیاء الهی و بیزاری از دشمنان خداست.

فرد دیندار همان‌گونه که به اولیاء الهی که همان پیامبران و امامان هستند مهر می‌ورزد و این مهرورزی خود را به انحاء گوناگون ابراز می‌دارد، تنفر و بیزاری خود را از دشمنان این اولیاء نیز ابراز می‌دارد. لعن و نفرین دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام از بارزترین مصادیق تبری بوده و این مهم نباید به بهانه‌های مختلف به فراموشی سپرده شود. البته در این مسیر باید به نکاتی نیز توجه داشت و به گونه‌ای رفتار نکرد که جان و مال و آبروی مؤمنین در معرض خطر قرار گیرد.

۱۰ - مؤمن، کافر و مستضعف در روز قیامت

با ارائه تعریفی از مؤمن، کافر و مستضعف و نیز تفکیک میان نجات اخروی و حق یا باطل بودن ادیان، اینک این سؤال مطرح می‌شود که چه سرانجامی در انتظار هریک از این سه گروه بوده و وضعیت اینان پس از این دنیا چگونه خواهد بود؟

جواب درست برای این سؤال تنها از سوی خدای تعالی قابل بیان است و گمانه‌زنی‌های بشری در این موضوع، هیچ پرده‌ای از واقعیت بر نمی‌دارد؛ چرا که سرای پسین تجلی حاکمیت مطلق خدای تعالی است و بر اساس معیارهایی که در این عالم بیان فرموده بود جایگاه افراد را در

آن عالم مقرر می‌فرماید. البته عقل نیز پاسخ ارائه شده را فهم و سپس تأیید می‌کند. براساس آنچه از قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام به دست می‌آید می‌توان در مورد هر کدام از سه گروه فوق مطالب زیر را ارائه کرد:

۱- مؤمن

از آن جایی که مؤمنین تسلیم امر خدای تعالی بوده و در مقابل حجت‌های الهی تسلیم بوده‌اند، جایگاهشان در سرای آخرت، بهشت جاوید خداوند خواهد بود، اما چون درجات مؤمنین متفاوت بوده و ایمان امری متدرج است، درجات بهشت نیز متفاوت بوده و هر مومنی با توجه به درجه ایمانی خود در جایگاهی خاص قرار خواهد گرفت. از آن جایی که برخی مومنان در درجات پایین ایمان ممکن است گناهی نیز داشته باشند و با توجه به این که جز پاکان روی بهشت را نخواهند دید، لذا آلودگی گناهان باید از اینان زدوده شود و تا چنین امری صورت نگیرد و رود به بهشت ممکن نخواهد بود:

وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ^۱.

جز پاکیزه به بهشت وارد نمی‌شود.

تصفیه مؤمنین از آلودگی گناهان طی مراحل انجام می‌گیرد. سختی‌ها و ملامت‌هایی که در دنیا بر مؤمنین عارض می‌شود از جمله مواردی است که کفار و پاک‌کننده گناهان محسوب می‌شود؛ چنان که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ ذَنْبُهُ أَقْلَ وَ أَحَفَّ فَيُطَهَّرُ مِنْهَا بِالشَّدَائِدِ
وَالنَّوَابِ مِنَ السَّلَاطِينِ وَ غَيْرِهِمْ وَ مِنَ الآفَاتِ فِي الأَبْدَانِ
فِي الدُّنْيَا لِيُدْلَى فِي قَبْرِهِ وَ هُوَ طَاهِرٌ^۱

و کسانی از اهل ایمان که گناهانشان کمتر و سبکتر است در همین دنیا از آن گناهان پاک می‌شوند، به وسیله سختی‌ها و انواع گرفتاری‌هایی که از جانب سلاطین و دیگران به آن‌ها می‌رسد و با دردها و مرض‌هایی که به بدن‌های ایشان در دنیا وارد می‌شود؛ تا آن‌که پاک و پاکیزه در قبر خویش سرازیر گردند.

سختی جان دادن از دیگر مراحل است که موجب تصفیه مؤمن از گناهان و آلودگی‌ها می‌شود. اگر مومنی دارای گناهی بود که با سختی‌های دنیا از آنان رهیده نشد، جان دادن سختی خواهد داشت تا بدین طریق به مجازات اعمال ناپسندش برسد:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرُبُ مَوْتَهُ وَ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ فَيَسْتَدُّ نَزْعَهُ
وَ يُكْفَرُ بِهِ عَنْهُ فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ وَ قَوِيَتْ عَلَيْهِ يَكُونُ لَهُ بَطْرٌ وَ
اضْطِرَابٌ فِي يَوْمِ مَوْتِهِ فَيَقِيلُ مَنْ بَحَضْرَتِهِ فَيَلْحَقُهُ بِهِ الذُّلُّ
فَيُكْفَرُ عَنْهُ^۲

و گروهی از آنان که مرگشان نزدیک شده اما گناهی به گردنشان باقی مانده، جان‌دانشان سخت خواهد بود و همین سختی جان دادن کفاره گناهانشان می‌شود. اگر با این وجود باز هم از گناهان چیزی باقی مانده باشد به ناخشنودی و نگرانی در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴.

روز مرگشان مبتلا می‌شوند به طوری که اطرافیان‌شان از آن‌ها دوری جسته و بدین ترتیب به ذلت و خواری می‌افتند و این‌گونه از گناهانشان پاک می‌شوند.

و در حدیث دیگری، این دو مرحله پیش‌گفته این چنین ذکر می‌شود:

إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ ابْتَلَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدَهُمْ فِي جَسَدِهِ
فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَ إِلَّا ضَيَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ
فَإِنْ كَانَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَ إِلَّا شَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَوْتَهُ حَتَّى يَأْتِي
اللَّهُ وَ لَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.^۱

اگر مؤمنین اهل گناه باشند، خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را به بلاهایی جسمانی مبتلا می‌کند. اگر با این بلاها پاک نشدند خداوند روزی را بر آن‌ها تنگ می‌کند و اگر با این فقر هم پاک نشدند خداوند مرگشان را بر آن‌ها سخت می‌کند تا این‌که بدون گناه به پیشگاه خداوند حاضر شوند سپس ایشان را وارد بهشت می‌کند.

در صورتی که سختی‌های گفته شده تمام گناهان را پاک نکرد و هنوز از گناهان مؤمنین چیزی باقی مانده بود، تحمل شداید روز محشر کفاره‌ای بر این گناهان باقی مانده خواهد بود:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يُصِيبُهُ الشَّدَائِدُ فِي الْمَحْشَرِ بِبَعْضِ دُنُوبِهِ ثُمَّ
يَلْقَاهُ مِنْ هُنَا مَنْ يَبْعَثُهُ إِلَيْهِ مَوَالِيَهُ مِنْ خِيَارِ شَيْعَتِهِمْ كَمَا

يَلْقُطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ.^۱

گروهی از اهل ایمان به خاطر بعضی گناهانشان به سختی‌های محشر مبتلا می‌شوند سپس برخی شیعیان خاص که از طرف امامان فرستاده شده‌اند، آن‌ها را همچون مرغی که دانه از زمین برمی‌چیند، آن‌ها را از گوشه و کنار محشر برمی‌چینند. و یا فرموده‌اند:

فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ أَكْثَرَ طَهَّرَ مِنْهَا بِشِدَائِدِ عَرَصَاتِ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

اگر گناهانش بزرگ‌تر و بیشتر باشد، با تحمل سختی‌های روز قیامت از آن‌ها پاک می‌شود.

نهایی‌ترین سختی که ممکن است دامان مؤمنین را بگیرد آتش جهنم است؛ یعنی اگر مومنی بار سنگینی از گناهان داشته که طی مراحل پیشین از آن‌ها پاک نشده و عفو الهی و شفاعت نیز شامل حالشان نشده نهایتاً به جهنم و آتش آن درآمده و پس از تحمل این عذاب و با پاک شدن از تمامی گناهان به بهشت درمی‌آیند:

قِيلَ (الرَّسُولَ اللَّهِ ﷺ) فَهَلْ يَدْخُلُ جَهَنَّمَ أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّكَ وَ
مُحِبِّي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَدِرَ نَفْسُهُ بِمُخَالَفَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ
وَاقِعَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ ظَلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ خَالَفَ مَا
رُسِمَ لَهُ مِنَ الشَّرِيعَاتِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْرًا طَفِسًا يَقُولُ
مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا فُلَانُ أَنْتَ قَدِرَ طَفِسٌ لَا تَصْلُحُ لِمُرَافَقَةِ

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۳.

الْأَخْيَارِ وَلَا لِمُعَانَقَةِ الْحُورِ الْحَسَانِ وَلَا الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ
لَا تَصِلُ إِلَيَّ هُنَاكَ إِلَّا بِأَنْ يُطَهَّرَ عَنْكَ مَا هَاهُنَا يَعْنِي مَا عَلَيْكَ
مِنَ الذُّنُوبِ فَيَدْخُلُ إِلَى الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ فَيَعَذَّبُ
بِبَعْضِ ذُنُوبِهِ.^۱

به پیامبر گفته شد که آیا از دوستاناران شما و دوستاناران
علی علیه السلام کسی وارد جهنم می‌شود؟ فرمودند: کسی که با نافرمانی
از دستورات محمد و علی علیه السلام خود را آلوده کرده باشد و مرتکب
محرمات و ظلم به مؤمنین و رعایت نکردن دستورات شریعت
شده باشد روز قیامت الوده و کثیف محشور می‌شود. در آن روز
محمد و علی علیه السلام می‌گویند: ای فلانی تو آلوده و ناپاک هستی و
شایستگی همراهی با برگزیدگان، هم‌آغوشی با حوریان و لیاقت
مصاحبت با فرشتگان را نداری و به این نعمت‌ها نمی‌رسی مگر
این‌که از این آلودگی‌ها پاک شوی. آن‌گاه او را به طبقه بالای
جهنم داخل کرده تا به کیفر برخی گناهانش برسد.

فرد مؤمن با پاک شدن از گناهان طی مراحل قبل، نهایتاً در بهشت
برین الهی قرار می‌یابد و به پاس پذیرشی که در ایمانش نسبت به خدای
تعالی داشت از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌شود.

لازم به ذکر است که شفاعت مورد وعده خداوند نسبت به مومنان
در قیامت واقع می‌شود و سنت بر آن است که دربرزخ از شفاعت خبری
نیست:

عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي سَمِعْتُكَ

وَأَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ ... فَقَالَ:
أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ
وَصِيِّ النَّبِيِّ وَ لِكِنِّي وَ اللَّهُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبُرْزَخِ^۱.

عمرین یزید می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از شما شنیده ام که فرموده اید همه شیعیان ما در هر حالی که باشند وارد بهشت می شوند ... فرمود: بله. همه شما در قیامت با شفاعت پیامبر اطاعت شده یا وصی پیامبر در بهشت خواهید بود، ولكن به خدا قسم من از برزخ بر شما می ترسم.

۲ - کافر

برای کسی که حق^۲ برایش روشن شده، اما به جای تسلیم شدن، از مسیر مخالفت و تقابل با آن درآمده جایگاهی جز جهنم و عذاب نخواهد بود. البته خدای تعالی از روی لطف و رحمتش در ازای برخی کارهای خوبی که از برخی کفار سر می زند به آن ها نعمت هایی ارزانی می دارد. رفاه دنیوی، راحتی جان دادن و تخفیف در برخی عذاب ها، نمونه هایی از نعمت هایی است که خدای تعالی به این دسته از کفار عطا می کند؛ چنان که در حدیثی می فرماید:

وَمَا كَانَ مِنْ سُهُولَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَلْيُوَقِّ أَجْرَ حَسَنَاتِهِ

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲. منظور از حق در این جا هر چیزی است که از جانب خدای تعالی باشد؛ چه امری اعتقادی مانند ولایت اولیاء الهی و یا عملی از اعمال دینی مثل نماز یا حجاب. اگر کسی بداند حجاب دستوری الهی است ولی آن را انکار کند به خدای تعالی کفر ورزیده است، اما اگر کسی آن را انکار نکرده اما در رعایت آن بی مبالا باشد از زمره گناهکاران محسوب می شود و نه کافران.

فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلاَّ مَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ
وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءٌ عَذَابِ اللَّهِ
لَهُ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لاَّ يَجُورُ.^۱

راحت جان دادن کافر به جهت این است که پاداش کارهای
خوبش را در دنیا به طور کامل دریافت کند تا این‌که وقتی وارد
آخرت می‌شود جز آن‌چه باعث عذابش می‌شود برایش باقی
نماند. سختی کشیدنش هنگام مرگ نیز در واقع شروع عذاب
الهی در حق اوست. این بدان جهت است که خداوند عادل است
و ظلم و ستمی نمی‌کند.

نکته‌ای که از این‌گونه روایات استنباط می‌شود این است که اگر
دینگی یا گشایشی را در زندگی افرادی دیدیم نمی‌توانیم سریع استنباط
کنیم که فلان شخص به جهت ایمان یا کفرش به چنین وضعیتی رسیده
است. سختی یا راحتی جان دادن و هر نوع نعمت یا نعمتی نمی‌تواند
برای ما جوازی برای حکم کردن در مورد دین و ایمان افراد صادر کند.
تنها معصومین عليهم السلام هستند که می‌توانند تشخیص دهند فلان نعمت یا
سختی به چه جهت به افراد داده می‌شود. بر این اساس ما هیچ‌گاه نباید با
دیدن موقعیت‌های مختلف افراد به خود اجازه دهیم که در مورد دین و
ایمان آن‌ها نیز نظر دهیم.

۳- مستضعف

مستضعفین که از هدایت الهی محروم بوده و بنابراین در این زمینه
نیز اتخاذ موضعی ندارند شامل کسانی می‌شود که یا از پیامبر درون و یا

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۷۵.

از پیامبر بیرون محروم بوده‌اند. کودکان قبل از سن بلوغ، دیوانگان و انسان‌هایی که از تعالیم انبیاء محروم بوده‌اند از جمله این افراد هستند. با مرگ مستضعف، هرگونه حیات و شعوری نیز از او سلب شده و تا روز قیامت که مردگان سر از قبر برداشته و برای حساب و کتاب آماده می‌شوند هیچ‌گونه حیات و فهمی نخواهند داشت. با برپایی قیامت و سر برداشتن همه انسان‌ها از خاک، مستضعفین نیز سر از خاک برداشته اما نه جهنمی بودنشان مشخص است و نه بهشتی بودنشان:

فَقُلْتُ: أَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمْ أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ: ائْتِرْهُمْ حَيْثُ تَرَكَهُمْ اللهُ. قُلْتُ: أَأَفْتَرِجُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ أُرِجُهُمْ كَمَا أَرَجَاهُمْ اللهُ. إِنْ شَاءَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ. وَإِنْ شَاءَ سَأَقَهُمْ إِلَى النَّارِ بِذُنُوبِهِمْ وَ لَمْ يَظْلِمُهُمْ.^۱

زراره در مورد مستضعفین از امام می‌پرسد: آیا آن‌ها از اهل بهشت هستند یا از اصحاب جهنم؟ فرمود: آن‌ها را رها کن همانگونه که خداوند رها کرده است. گفتم: آیا آن‌ها را به بعد موکول می‌کنی؟ فرمود: بله، همانگونه که خداوند به بعد موکول کرده است. اگر بخواهد آن‌ها را به رحمتش وارد بهشت می‌سازد و اگر بخواهد به واسطه گناهانشان آن‌ها را به آتش سوق می‌دهد و به آن‌ها ظمی نمی‌کند.

در برخی روایات نیز از آن آینده چنین گزارش می‌شود که خدای تعالی در همان موقف قیامت آن‌ها را آزمایش می‌کند؛ اگر از آن آزمایش سربلند بیرون آمده بهشتی خواهند بود و در غیر اینصورت

رهسپار جهنم خواهند شد:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَطْفَالَ وَالَّذِي مَاتَ
 مِنَ النَّاسِ فِي الْفِتْرَةِ وَالشَّيْخَ الْكَبِيرَ الَّذِي أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ
 وَهُوَ لَا يَعْقِلُ وَالْأَصَمَّ وَالْأَبْكَمَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ وَالْمَجْنُونَ
 وَالْأَبْلَهَ الَّذِي لَا يَعْقِلُ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللَّهِ
 عَزَّوَجَلَّ فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيُوجِّحُ لَهُمْ نَارًا
 ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَيَقُولُ لَهُمْ إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ
 تَتَّبِعُوا فِيهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ أُدْخِلَ
 الْجَنَّةَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا دَخَلَ النَّارَ.^۱

خدای عزوجل اطفال و مردمانی که در زمان فترت از دنیا
 رفته‌اند، و پیرمردانی که زمان پیامبر ﷺ را در حال پیری و
 بی‌خردی درک کرده‌اند و کران و لالان و سبک‌سرانی که از خرد
 بهره‌ای ندارند را روز قیامت جمع می‌کند و همه آن‌ها بر خدای
 تعالی احتجاج می‌کنند [که ما از عقل بی‌بهره بودیم یا پیامبری
 برای ما نفرستادی]. پس خدای تعالی فرشته‌ای را به سوی آن‌ها
 می‌فرستد و وی آتشی برای آن‌ها می‌افروزد. سپس فرشته‌ای به
 آن‌ها می‌گوید: پروردگارتان شما را دستور می‌دهد که خود را در
 آتش اندازید. در این صورت هر کس که داخل آتش می‌شود
 آتش برای او سرد و سلام شده و به بهشت وارد می‌شود و هر
 کس از وارد شدن در آتش تخلف کند به جهنم داخل می‌شود.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الخصال، ص ۲۸۳ با اندکی اختلاف.

فصل ۲

نقد و بررسی تعریف کتب تعلیمات دینی از دین و دین‌داری

۱ - موضع دوگانه در تعریف دین

از آن جایی که تعریف دین اصل و اساس طرح هرگونه بحثی در این بستر است، شناخت تعریفی که کتب درسی دینی از دین دارند می‌تواند نگاه بنیادین و مبنایی مؤلفین را باز نمایاند. در تلاش برای یافتن این نگاه، به نظر می‌رسد نمی‌توان موضع ثابت و یگانه‌ای را در این کتب به دست آورد، بلکه نگاهی دوگانه قابل دست‌یابی است که در ادامه، این دو نگاه را به مشاهده می‌نشینیم:

۱ - ۱. موضع نخست

کتب تعلیمات دینی آن‌گاه که در صدد ارائه تعریف دین برمی‌آید به درستی وارد شده و تعریفی ارائه کرده است که بر مبنای درستی استوار است؛ به عنوان مثال در موضعی گفته می‌شود:

«نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، لوط، یعقوب، یوسف، الیاس، ایوب، یونس، صالح، شعیب، موسی، عیسی و سایر پیامبران همگی، مردم را به یک دین دعوت می‌کردند. حضرت موسی به همان چیزی دعوت می‌کرد که حضرت نوح دعوت کرده بود و حضرت عیسی نیز به همان چیزی دعوت می‌کرد که پیامبران پیشین دعوت کرده بودند.»^۱

یا

«دین به معنای راه و روش است. دین اسلام، راه و روشی است که خداوند برای زندگی انسان‌ها برگزیده است. براساس آیات قرآن کریم، خداوند یک دین برای انسان‌ها فرستاده و به همه پیامبران فرمان داده است، تا همان دین را در میان مردم تبلیغ کنند و راه تفرقه در پیش نگیرند. انبیا هم این فرمان را اطاعت کرده و مأموریت خود را با شایستگی انجام داده‌اند.»^۲

این رویه شایسته تا آن‌جا پیش رفته که اسلام نه به عنوان مکتبی در کنار دیگر مکاتب انحرافی، بلکه به همان معنای درست «تسلیم شدن» معنا شده است و دین خدا به همان تسلیم بودن در مقابل او تعبیر شده: «بنابراین همه پیامبران الهی مسلمان بوده‌اند؛ یعنی تسلیم محض خواسته‌های خداوند.»^۳

بر این مبنا، آنچه امروزه به عنوان دین مطرح می‌شود جز انحرافات از تعالیم انبیاء الهی نخواهد بود که حاصل استکبار قدرت‌هایی بوده است که نخواسته‌اند در مقابل پیام‌آوران الهی سر

۱. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۳۵.

۲. دین و زندگی یازدهم انسانی، ص ۱۷.

۳. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۴۴.

تسلیم فرود آورند:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز خود را ادامه دهنده راه همه انبیا و تمام‌کننده کار آنان معرفی کرد و از یهودیان و مسیحیان خواست تا به ایشان ایمان آورند. با وجود آن‌که وعده آمدن ایشان در تورات و انجیل داده شده بود، برخی از بزرگان یهودی و مسیحی، رسالت پیامبر رحمت را انکار کردند و حتی به مبارزه علیه ایشان برخاستند. قرآن کریم منشأ اصلی اختلافات و چند دینی را از ناحیه آن دسته رهبران دینی می‌داند که به خاطر حفظ منافع دنیوی (ثروت و قدرت)، پیامبر جدید را انکار می‌کردند و منشأ اصلی اختلاف در ادیان الهی می‌شدند.»^۱

۲ - ۱. موضع دوم

به رغم این پردازش درست، اما مبانی دیگری موجب عدم پایبندی به این نگاه شده و مطالبی در تقابل با آن اظهار می‌شود؛ به عنوان مثال:

۱ - در برخی مواضع از واژه‌هایی استفاده می‌شود که حاکی از پذیرش تعدد ادیان است؛ واژه‌هایی مثل: «آخرین دین خدا»^۲ یا «کامل‌ترین دین»^۳

۲ - در برخی موارد نیز تعریف درست و حقیقی دین، جای خود را با برخی تعاریفی که برای وظایف عبادی به عمل آمده خلط شده است. توضیح آن‌که در میان تکالیفی که برای مؤمنین آمده است به عنوان مثال ازدواج با کسانی که شهادتین را می‌گویند مجاز است، دفن کردن قائلین

۱. دین و زندگی یازدهم انسانی، ص ۲۲ و ۲۳.

۲. هدیه‌های آسمان، پایه چهارم، ص ۷۱.

۳. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۶.

به شهادتین در قبرستان مؤمنین بلامانع است، ذبیحه قائلین به شهادتین پاک است. حال اگر کسی از این‌گونه وظایف عبادی استفاده کند که قائلین به شهادتین جزء مؤمنین محسوب می‌شوند آشکارا در این نتیجه‌گیری به خطا رفته است.

هیچ‌گاه نمی‌توان از احکام فقهی که ناظر بر اعمال مؤمنین است اصول اعتقادی را که مربوط به قلب و روح انسان است استخراج کرد. بر این اساس، اگر کسی شهادتین را بر زبان جاری ساخت احکام خاصی بر او جاری می‌شود، اما این‌که بتوان او را مؤمن نیز دانست بحثی دیگر است.

انکار نمی‌کنیم اگر کسی شهادتین را گفت نیاز به تجسس برای یافتن اعتقاد او نیست، اما اگر او خود اظهار داشت که پس از پیامبر به جانشینان او اعتقادی ندارد، ایمان او کامل نیست. آیا این کلام خداوند نیست که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱

و هر کس پس از آن‌که راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد، و غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذار می‌کنیم و به دوزخش کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است.

آیا غیر این است که پس از پیامبر، مسیر هدایت جز از طریق امامان

فصل دوم: نقد و بررسی تعریف کتب تعلیمات دینی از دین و دین داری □ ۷۱

معصوم نیست؟ آیا این حدیث مشهور سفینه نوح نیست که پیامبر فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱

اهل بیت من همانند کشتی نوح هستند هرکس به آنها بیبوند نجات یافته و هرکس از آنها تخلف کند غرق می شود. مگر نه این است که پس از روشن شدن حق، غیر آن گمراهی خواهد بود؟ مگر خدای تعالی به این نکته روشن متذکر نفرموده که:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ﴾^۲

بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس به کجا روی می گردانید؟ اگر چنین است که خدای تعالی فرموده پس نمی توان رویگردانی از حجت خدا و صرف چند عمل خاص را دلیل ایمان کامل به معنای واقعی کلمه دانست:

«ما مسلمانان به خدای یگانه و روز قیامت اعتقاد داریم، حضرت محمد ﷺ را آخرین پیامبر خدا و قرآن را آخرین و کامل ترین کتاب آسمانی می دانیم و به سوی کعبه نماز می خوانیم. از نظر دین اسلام، هر کسی که به این موارد معتقد باشد، مسلمان است.»^۳

آن گاه در ادامه با استناد به فرمایش امام صادق علیه السلام حق مسلمان بر مسلمان موارد زیر معرفی می شود:

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۴۴.

۲. یونس / ۳۲.

۳. پیام های آسمان، پایه هشتم، ص ۱۱۲.

«نخست آن‌که هرچه برای خودت دوست داری برای او نیز دوست بداری و هرچه برای خودت نمی‌پسندی برای او نیز نپسندی، دوم آن‌که به دنبال خوشنودی‌اش باشی و او را خشمگین نکنی، سوم آن‌که [هرگاه نیاز شد] با جان و مال و زبان و دستت او را یاری کنی، چهارم آن‌که آئینه و راهنمای او باشی، پنجم آن‌که سیر نباشی، در حالی که او گرسنه است و سیراب نباشی در حالی که او تشنه است و از لباس‌های گوناگون بهره‌مند نباشی، در حالی که او لباسی ندارد، ششم آن‌که اگر مریض شد به عیادتش بروی، هفتم این‌که اگر دانستی که نیازی دارد، پیش از آن‌که به تو بگوید خودت برای رفع نیازش اقدام کنی.»^۱

اگر مؤلفین محترم به چنین لازمه‌ای پایبند هستند که جای گفتگویی باقی نمی‌ماند، اما اگر چنین نیست بنابراین باید در معیارهای دینداری تجدید نظر شده و به همان معیاری که در موضع نخست متذکر شدیم پایبند بمانند؛ یعنی دین همان شناخت و تبعیت از حجّت خداوند باشد. در تبعیت از حجّت خداوند، توحید، معاد، نماز، قبله، نبوت، قرآن و نظایر این‌ها همان‌گونه که رضای خداوند است لحاظ می‌شود و جایی نیز برای اختلاف باقی نمی‌ماند. اگر فصل الخطاب امام معصومی باشد که خدای تعالی مرجع بندگانش قرار داده این همه فرقه‌های مختلف که هر کدام به نام مسلمانی به منازعه با دیگری برمی‌خیزند نیز وجود نداشت.

آن معیاری که اگر همگی به آن چنگ بزنند متفرق نخواهند شد و اسلام حقیقی باقی خواهد ماند، چیزی جز امام معصوم نیست؛ چنان‌که

۱. پیام‌های آسمان، پایه هشتم، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

فصل دوم: نقد و بررسی تعریف کتب تعلیمات دینی از دین و دین‌داری □ ۷۳

احادیث در تفسیر این آیه قرآن: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱ فرموده‌اند:

و روی جابر عن أبی جعفر علیه السلام قال السلم هو آل محمد أمر الله بالدخول فيه، و هم حبل الله الذي أمر بالاعتصام به

قال الله: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا».^۲

جابر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «سلم» همان آل محمد هستند که خدا امر فرموده آن‌جا وارد شوید و آن‌ها همان ریسمان الهی هستند که امر فرموده به آن‌ها متمسک شوید: به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

و پیامبر خاتم در معرفی سرسلسله معصومینی که باید پس از پیامبر به آن‌ها تمسک بسته تاگمراه نشویم می‌فرمایند:

خَلَقْتُ فِيكُمْ الْعِلْمَ الْأَكْبَرَ عِلْمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَ ضِيَاءَهُ
وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَلَا وَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ
اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا.^۳

پیامبر فرمود: نشانه بزرگ، نور و روشنی هدایت را در میان شما جانشین قرار دادم و او علی بن ابیطالب است و همان ریسمانی است که خداوند فرموده به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام ... وَ فِي قَوْلِهِ: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ

۱. آل عمران / ۱۰۳.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. خصائص الأئمة عليهم السلام (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام)، ص ۷۴.

اللّٰهُ جَمِيعًا» قَالَ: نَحْنُ الْحَبْلُ.^۱

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «همگی به ریسمان الهی چنگ زبید» فرمودند: ما همان ریسمان هستیم.

توحید بدون تذکرات امامان معصوم هیچ‌گاه نمی‌تواند مانع تفرقه و گمراهی شود؛ چرا که همه فرقه‌های مختلف مسلمانان ادعای توحید دارند و هر کدام به راهی رفته‌اند. قبله، کتاب آسمانی، نماز و هیچ چیز دیگری نیز نمی‌تواند همان معیار محکمی باشد که در پرتو آن تفرقه‌ها برخاسته و دین الهی استوار می‌شود.

معیار محکم دینداری همان چیزی است که خود خدای تعالی ارائه می‌کند و آن معیار چیزی جز حجت الهی نیست که در تبعیت از او همه امور نظام می‌یابد و گردانحراف و تفرقه از رخسار دین محو می‌شود.

۳- در مواضع دیگر با عدول از این که مؤمن فقط بر پذیرندگان حجت الهی قابل تطبیق است، غیر چنین افرادی نیز وارد این شمول شده و بدین ترتیب تهافتی به دست می‌آید که از یک سو دین را فقط در پیروی از حجت خدا بدانیم و از سوی دیگر غیر پیروان حجت خدا را نیز در زمره دینداران حساب کنیم؛ به عنوان مثال در برخی دروسی که بر وحدت میان شیعه و سنی تأکید می‌شود این موضوع تا جایی پیش می‌رود که هر دو گروه به عنوان دیندار معرفی می‌شوند:

«در یکی دو قرن اخیر، دشمنان اسلام بایک نقشه دقیق و برنامه‌ریزی شده، همبستگی مسلمانان را به دشمنی بایکدیگر تبدیل

برادری توصیه فرموده اما مؤلفین محترم توصیه به رابطه برادری با همه انسان‌ها دارند. بدین طریق یا باید در معنای مؤمن توسعه دهیم و همه انسان‌ها را مؤمن بدانیم و یا معنای برادری و محبت میان برادران را نادیده بگیریم تا این آیه‌ی قرآن بر نگاه خاصی که در کتب تعلیمات دینی آمده است تطابق یابد.

اقتضائات زندگی و زیست در این دنیا ممکن است ما را وادار کند که حتی با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام از در سازش و رفتار مسالمت‌آمیز بر آییم^۱ اما این هرگز بدان معنا نیست که با چنین افراد و گروه‌هایی هیچ اختلافی نداریم. چنین تفکراتی به حذف هویت دینی ما می‌انجامد و دانش‌آموزانی که مخاطب چنین آموزه‌هایی قرار می‌گیرند پس از مدتی میان اهمیت اعتقاد به ولی و حجت خدا و عدم اعتقاد به او هیچ تفاوتی نمی‌بینند و دین و دین‌داری را وابسته به یک سری اعمالی می‌بینند که چه مؤمن و چه کافر آن‌ها را انجام دهند متوب خواهند بود و اعتقاد به آن‌چه خدای تعالی بر آن تأکید داشته بی‌رنگ خواهد شد و این‌گونه است که نهایتاً به استحاله هویت دینی می‌رسیم.

۴- در کتاب‌های دینی از ترجیح ایمان به حجج الهی بر انجام اعمال صالح هیچ سخنی به میان نمی‌آید و بیشتر بر انجام اعمال صالح تأکید می‌شود. حال آن‌که چنان‌که پیش از این تبیین شد، محور دینداری پذیرش حجت خداوند بوده و بدون ایمان به او هیچ عملی نیز از انسان پذیرفته نمی‌شود. توجه در حدیثی، اهمیت این موضوع را بیشتر برایمان آشکار می‌سازد:

۱. دستور به تقیه در آموزه‌های دینی بر همین مناسبت.

إِنَّ مَنْ صَلَّى وَ زَكَى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ
مَعْرِفَةٍ مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ
لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ يَحُجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ
يَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يَتَطَهَّرْ وَ لَمْ يُحَرِّمِ لِلَّهِ حَلَالاً وَ لَيْسَ
لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنْ رَكَعَ وَ إِنْ سَجَدَ وَ لَا لَهُ زَكَاةٌ وَ لَا حَجٌّ وَ إِنَّمَا
ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مَنَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ
بِطَاعَتِهِ وَ أَمَرَ بِالْأَخْذِ عَنْهُ فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَخَذَ عَنْهُ أَطَاعَ اللَّهَ.^۱

کسی که نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه این‌ها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورد، در حقیقت هیچ‌کدام از این اعمال را انجام نداده است؛ نه نمازی خوانده، نه روزه‌ای گرفته، نه زکاتی داده و نه حج و عمره‌ای به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارتی کرده است و حرمت حلال خداوند را نگاه نداشته. برای چنین شخصی نمازی نیست، حتی اگر رکوع و سجود کند، زکات نپرداخته و حج هم انجام نداده است. این‌ها همه وابسته به معرفت کسی است که خدای تعالی به اطاعت از او بر خلاقش منت نهاده و دستور داده که از او پیروی شود. پس کسی که او را شناخت و دینش را از او گرفت اطاعت خداوند را به جا آورده است.

در حدیثی دیگر، حتی شک در پذیرش مقام خلفای الهی نیز همدوش با انکار آن‌ها محسوب شده و شک‌کننده در مقام خلفای الهی

دور از عنایت و رحمت خداوند شمرده می‌شود:

يَا عِيسَىٰ إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتِي مِنْهُ
إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ فَلَوْ دَعَانِي حَتَّىٰ يَنْقَطِعَ
عُنُقُهُ وَ تَنْتَبِثَ أُنَامِلُهُ مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ.^۱

ای عیسی بنده من از غیر آن دری که می‌توان نزد من آمد، نزد من آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواند تا این که گردنش قطع شود و انگشتانش بیفتند، من اجابتش نخواهم کرد.

تعلیماتی که در کتب درسی تعلیمات دینی به دانش‌آموزان داده می‌شود هیچ‌گاه بر چنین محوری تکیه نداشته و با نادیده‌انگاشتن این اصل، بر صرف عمل صالح تأکید می‌شود. البته این بدان معنا نیست که هیچ سخنی از حجج الهی ذکر نشود، بلکه چنان که گفتیم موضوعیت آن بزرگواران در دینداری نادیده‌انگاشته شده است.

گویی کتاب‌ها نیز متأثر از تفکر حاکم که دست‌آورد زندگی مدرن است جایی برای نظر خدا باقی نگذاشته و باید دینی ارائه شود که مورد پسند مردمان باشد. تأکید بر عمل و نادیده گرفتن ایمان به حجج الهی تا آن‌جا پیش می‌رود که در مورد عاقبت مستضعفین نیز گفته می‌شود: «ممکن است پیروان پیامبران گذشته از آمدن پیامبر جدید آگاه نشوند؛ چنین افرادی نزد خداوند عذر دارند و اگر مطابق دین خود عمل کرده باشند، پاداش خود را می‌گیرند.»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۳۴.

کاش مؤلفین محترم می‌فرمودند معیار انتساب چنین حکمی به خداوند برگرفته از کدامین آیه یا حدیث است تا شائبه انتساب نظر خود به خداوند پیش نیاید.

۲ - تکاملی دانستن دین و تأثیر آن بر دیگر موضوعات

خلط مبانی پیش‌گفته موجب جان‌گرفتن نگاه تکاملی به تعالیم انبیاء شده و دین امری تدریجی دانسته می‌شود که رو به پیشرفت و تکامل دارد. آن‌گاه از همین منظر تکاملی نیز به برخی موضوعات نگریسته می‌شود. در ادامه، تبیین این دیدگاه و تأثیر آن بر برخی از موضوعات را مورد نظر قرار می‌دهیم.

۱ - ۲. تکاملی دانستن دین

در کتب تعلیمات دینی در مواضع متعددی بر تکاملی بودن دین تأکید می‌شود. چکیده این نگاه چنین است که در تکاملی دانستن سیر حرکت قافله بشریت که انسان‌ها رو به پیشرفت و تکامل دارند، متناسب با این حرکت تکاملی، دین نیز به صورت تدریجی و تکاملی به انسان‌ها عرضه می‌شود.^۱

به نظر می‌رسد اگر دین را امر واحدی دانستیم که توسط پیامبران متعدد برای مردم بیان می‌شود نمی‌توان این امر واحد را دارای شدت و ضعف دانست. انکار نمی‌کنیم که فهم مردمان متفاوت بوده و آن امر واحد را باید متناسب با درک و فهم افراد برای آن‌ها ارائه کرد، اما این

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۱۹؛ دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۲۹؛

پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۶؛ پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۸.

تفاوت از جانب مردمان است و نه از جانب خود دین. ضمن این‌که تفاوت درک مردمان نیز امری است که در همه مکان‌ها و زمان‌ها جاری است نه این‌که باگذشت زمان انسان‌ها از کم فهمی به سوی فهم بیشتر در حرکت باشند.

انکار نمی‌کنیم که انسان باگذشت زمان توانسته است در تکنولوژی و صنعت توسعه چشمگیری داشته باشد، اما رفتار عقلانی و تعقل، چیزی غیر از توسعه تکنولوژی و فناوری است. اگر رفتار عقلانی را غیر از توسعه تکنولوژی و فراوانی اطلاعات می‌دانیم آنگاه دلیلی نداریم توسعه تکنولوژی را همان رشد عقلانیت بدانیم و آن توسعه را به این هم سرایت داده و نهایتاً به رشد و تکاملی بودن دین رای دهیم.

خود کتاب نیز در موضعی که در صدد اقامه دلیل بر واحد بودن دین برمی‌آید به فطرت مشترک همه انسان‌ها استناد کرده و می‌نویسد:

«از ابتدای آفرینش انسان تا کنون، اقوام مختلفی روی زمین زندگی کرده‌اند؛ این افراد با این‌که در برخی خصوصیات مانند نژاد، زبان و آداب و رسوم بایکدیگر تفاوت‌هایی دارند، ولی همگان ویژگی‌های فطری مشترکی دارند. به سبب این ویژگی‌های مشترک (فطرت)، خداوند یک برنامه کلی به انسان‌ها ارزانی داشته است، تا آنان را به هدف مشترکی که در خلقتشان قرار داده است، برساند. همان‌طور که گفته شد، این برنامه اسلام نام دارد که به معنای تسلیم بودن در برابر خداوند است.»^۱

اینک سؤال این است که اگر آن‌چه موجب واحد بودن دین می‌شود

ویژگی‌های مشترکی است که در همه انسان‌ها از ابتدای تاریخ تا کنون موجود بوده و دین نیز قرار است با همین ویژگی‌های مشترک تطبیق یابد، پس تکاملی بودن دین به چه معناست؟ وقتی این ویژگی‌های فطری تکاملی نیستند پس چرا دینی که قرار است بر آن‌ها منطبق شود تکاملی باشد؟

در کتاب‌ها با تکیه بر همین نگاه تکاملی است که به علل فرستادن پیامبران متعدد نیز نظر می‌شود و یکی از این عوامل، رشد تدریجی سطح فکر مردم بیان می‌شود و گفته می‌شود:

«علت دیگر فرستادن پیامبران متعدد، رشد تدریجی فکر و اندیشه و امور مربوط به آن، مانند دانش و فرهنگ می‌باشد. از این رو، لازم بود تا در هر عصر و دوره‌ای پیامبران جدیدی مبعوث شوند، تا همان اصول ثابت دین الهی را درخور فهم و اندیشه انسان‌های دوران خود بیان کنند و متناسب با درک آنان سخن گویند. در حقیقت هر پیامبری که مبعوث می‌شد، درباره توحید، معاد، عدالت، عبادت خداوند و مانند آن سخن گفته، اما بیان او در سطح فهم و درک مردم زمان خود بوده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم:
ما پیامبران مأمور شده‌ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن
بگوییم.^۱

در این‌که میزان بهره‌مندی عقول آدمیان متفاوت است جای تردیدی نیست و حجج الهی نیز با توجه به همین مهم با بیانات مختلفی

با مخاطبان خود سخن می‌گفتند، اما این هیچ‌گاه به معنای تکاملی بودن فهم انسان‌ها نیست تا بخواهیم این فرمایش پیامبر را نیز بر همین سیاق تفسیر کنیم. آنچه از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برداشت می‌شود این است که مخاطبان حجج الهی در یک زمان واحد می‌توانند گروه‌های مختلفی از نظر درک و فهم باشند؛ برخی سریعاً متوجه می‌شوند و برخی دیرتر، برخی لایه‌های بیشتری از واقعیت را متوجه می‌شوند و برخی در همان لایه‌های نخستین متوقف می‌شوند و این تفاوت فهم در زمان ما نیز جاری است و بنابراین این حدیث را نمی‌توان موافق با تکامل تدریجی فهم انسان‌ها تفسیر کرد.

همان‌گونه که مردمان امروزه از توحید، معاد، نبوت، عدالت و دیگر تعالیم انبیاء فهم دارند مردمان پیشین نیز از این تعالیم فهم داشته و متناسب با همان فهم به تکالیفی امر شده بودند که مردمان زمان ما نیز به آن‌ها امر شده‌اند. اگر عقلانیت به تبعیت از خداوند متعال است به نظر نمی‌رسد زمان در این امر روشن‌تأثیری داشته باشد و چه بسا با جذابیت‌هایی که دنیای امروزه به خود اختصاص داده، رفتار عقلانی و بندگی خدای تعالی و مخالفت با هوای نفس نسبت به گذشته نیز کمرنگ‌تر شده است.

جالب آن‌که کتب تعلیمات دینی در موضوعی دیگر گویی این مبنای تکامل‌گرایی خود را فراموش کرده و ارزش‌های دینی و اخلاقی را مربوط به همه زمان‌ها و غیر تکاملی می‌داند:

«ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که چگونه می‌شود انسان‌های بزرگی را که حدود ۱۴۰۰ سال قبل زندگی کرده‌اند، اسوه قرار داد؟ پاسخ این سؤال این است که اسوه بودن آن بزرگان مربوط به اموری که

به طور طبیعی و با تحولات صنعتی تغییر می‌کنند، نیست. و وسایل حمل و نقل، وسایل خانه، امکانات شهری، شکل و جنس پارچه‌ها و لباس‌ها از این قبیل‌اند. اسوه بودن در اموری است که همواره برای بشر خوب و با ارزش بوده‌اند. عدالت، گذشت، فداکاری، مهربانی، داشتن نظم و برنامه در زندگی و... از ارزش‌هایی است که همواره مورد احترام بشر بوده است و باگذشت زمان، حتی درک بهتری از آن‌ها نیز به دست آمده است. پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام اسوه‌های انسانیت هستند و انسانیت دیروز و امروز و فردا ندارد.^۱

چنان‌که می‌بینیم، در این سطور تغییرات طبیعی و صنعتی به کلی از الگو بودن معصومین علیهم‌السلام جدا شده و مؤلفین محترم در صدد تبیین این مطلب هستند که تغییرات طبیعی و صنعتی هیچ ارتباطی با الگو بودن پیشوایان دینی نداشته و آنچه از سوی این بزرگواران ارائه می‌شود غیر از تغییر و تحولات طبیعی و صنعتی است. بنابراین پایبندی به همین سطور نیز مانع از آن می‌شود که تعالیم الهی را وابسته به تغییرات طبیعی و صنعتی بشر کرده و بگوییم با تغییر در این مواضع بشری، تعالیم الهی نیز دچار دگرگونی می‌شود.

۲ - ۲. تکاملی بودن دین و ختم نبوت

همین نگاه تکامل‌گرایانه در نگرش به عوامل ختم نبوت نیز لحاظ شده و عوامل زیر موجب ختم نبوت دانسته می‌شود:

«با توجه به اعلام ختم نبوت در زمان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، درمی‌یابیم که عوامل بی‌نیازی از پیامبر جدید فراهم بوده است. برخی

از این عوامل عبارت‌اند از: ۱- آمادگی جامعه بشری برای دریافت برنامه کامل زندگی ... ۲- حفظ قرآن کریم از تحریف ... ۳- وجود امام معصوم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ... ۴- پویایی و روزآمد بودن دین اسلام...^۱

به نظر می‌رسد ادله‌ای که بر ختم نبوت ذکر شده خدشه پذیر بوده و قابل پذیرش نباشند. در بررسی دلیل اول باید گفت همان‌نگاه تکاملی حاکم بوده و تعالیم پیامبران پیشین، برنامه‌ای ناقص و متناسب با نقص فکری جوامع پیشین محسوب می‌شود، اما تعالیم پیامبر خاتم برنامه‌ای کامل و متناسب با فکر کامل مردم جامعه خود محسوب می‌شود. چنین دلیلی پیش از این که موید خاتمیت باشد ناقض آن است.

توضیح آن‌که اگر فکر بشر را تکاملی بدانیم و قرار باشد تعالیم انبیاء را نیز بر این فکر تطبیق دهیم، آن‌گاه باید بپذیریم که فکر بشر از هزار و چهارصد سال پیش تا کنون پیشرفت‌هایی داشته که باید دینی مطابق با این پیشرفت‌ها برایش ارائه کرد و این مهم جز با آمدن پیامبری جدید محقق نمی‌شود.

دلیل دوم نیز نمی‌تواند دلیل متقنی باشد. پذیرفتن عدم تغییر الفاظ قرآن نمی‌تواند منجر به عدم تغییر محتوا و پیام قرآن نیز باشد و آن‌چه از نزول قرآن منظور بوده محتوا و پیام آن است نه الفاظ آن. وجود تفاسیر فراوان و کاملاً متفاوت در میان کسانی که ظاهراً قائل به قرآن هستند حاکی از آن است که آن‌چه مقصود خداوند از نزول قرآن بوده تحقق نیافته و پیام قرآن از تحریف در امان نمانده است. هر گروه و

فرقه‌ای براساس خواسته خود قرآن را تفسیر کرده و بدین ترتیب قرآن را از مسیر هدایت بخشی خود تحریف و خارج می‌کنند.

این همه تفاسیر مختلفی که اینک موجود است چگونه می‌تواند هدایتگر انسان باشد تا مدعی شویم وجود همین قرآن برای هدایت کافی است و بعد از پیامبر، این قرآن هدایتگر مسلمانان به خیر و صواب است؟

سومین دلیل که به وجود معصومین پس از پیامبر تمسک می‌کنند نیز نمی‌تواند دلیلی بر مدعا باشد. اگر قرار بود وجود جانشینانی معصوم پس از هر پیامبر مانع از آمدن پیامبری جدید شود، این امر در مورد پیامبران پیشین نیز تحقق داشته است اما موجب ختم نبوت نشده است. پیامبران پیشین نیز دارای جانشینانی معصوم بوده‌اند که پس از آن‌ها به حراست از تعالیم او پرداخته و پناهی برای مؤمنین بوده‌اند، اما وجود آنان موجب ختم نبوت نشده است. بنابراین نمی‌توان وجود امامان معصوم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دلیلی بر ختم نبوت او صلی الله علیه و آله دانست. آنچه در دلیل چهارم مورد توجه است، بیشتر اصول و قواعدی است که مورد توجه فقها در استنباط احکام قرار می‌گیرد. در بررسی این دلیل نیز اختلافات مبنایی فقها در استنباط احکام کافی است تا این دلیل نیز از اثبات مدعا ساقط شده و نتواند مبنایی برای خاتمیت باشد. آنچه در کتاب به عنوان قوانین تنظیم‌کننده و یا قوانین کلی مورد نظر قرار می‌گیرد نزد فقهای که عهده‌دار استنباط احکام هستند آن چنان متفاوت است که نمی‌توان انتظار دست یافتن به اصولی ثابت از این بستر را داشت. اگر هم بخواهیم این اصول کلی را خارج از متون دینی دانسته و امری بدانیم که عقلای عالم بر آن متفق هستند آن‌گاه ربط دادن

این مسائل به دین و تعالیم خاتم پیامبران چندان وجهی ندارد و نمی‌توان از این قواعد غیر دینی به عنوان عواملی برای ختم نبوت یک پیامبر خاص یاد کرد.

بر اساس آنچه گفته شد اگر بخواهیم بانگ‌تکاملی به دین‌نگریسته و موضوعات مختلف را با این دیدگاه نظاره کنیم بسیاری از موضوعاتی را که خود دین برایمان آورده و ما نیز مسلم می‌دانسته‌ایم از دست خواهیم داد. چه بسا بسیاری از اشکالاتی را که از سوی برخی اندیشمندان به مبانی دینی می‌شود در واقع ناظر بر همین نظریه پردازیهایی ما بوده که به دین نسبت می‌دهیم.

۳ - ۲. نظریه تکامل و قرآن

از منظر نظریه تکامل وقتی قرار است برنامه کامل و نهایی برای بشر معرفی شود، قرآن عهده‌دار این مهم می‌شود:

«دینی کامل است که علاوه بر پاسخ دادن به سؤالات اساسی، به سؤالات جدید نیز پاسخ دهد. خداوند حکیم با آخرین فرستاده خود پیامی را برای انسان‌ها فرستاد که تا روز قیامت برای هدایت آن‌ها کافی است و آن قرآن است.»^۱

آن‌گاه در تبیین این نحوه پاسخگویی گفته می‌شود:

«قرآن کریم دریای عظیمی از معارف است که خداوند آن را به نوری تشبیه کرده است که راه را به انسان نشان می‌دهد. معارف و مطالب موجود در قرآن را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

۱- آفریننده جهان، خداوند یگانه است و جز او هیچ خدایی

۱. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۸.

وجود ندارد...

۲- تنها راه‌رستگاری انسان‌ها، عمل کردن به دستورهای خداست و راه دیگری وجود ندارد... خداوند در وحی خود به پیامبر اکرم، دستوراتش را به روشنی بیان کرده است و توضیح کامل آن را نیز بر عهده پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام گذاشته است.

۳- خداوند روزی تمام آسمان و زمین را برخواهد چید و در قیامت با حسابرسی به کارهای بندگان، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را به جهنم خواهد فرستاد... تمام معارف فوق در ۱۱۴ سوره قرآن کریم و در قالب بیش از ۶۲۰۰ آیه بیان شده است.^۱

تأملی کوتاه در همین توضیح کتاب از برنامه کامل بودن قرآن، ناقض اصل مدعاست. از موارد سه‌گانه فوق بحث توحید و معاد اموری همیشگی بوده و ربطی به بشر امروز ندارد و با تغییر زمانه، توحید و معاد هیچ تغییری نمی‌یابد که بگوییم در گذشته پاسخگو نبوده و در زمان حاضر پاسخگو هستند. موضوع دوم هم به پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام و اگذار می‌شود و بدین ترتیب پاسخگویی قرآن به پاسخ‌های جدید بشر در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

۴-۲. نظریه تکاملی و احکام

نگاه تکاملی حتی در تبیین برخی احکام نیز دخالت داده می‌شود: «دانستیم که دین اسلام آخرین و کامل‌ترین برنامه‌ای است که خداوند برای نجات بشر از تمامی گرفتاری‌ها و دست یافتن به رستگاری در دنیا و آخرت فرستاده است؛ به همین دلیل این دین باید

راهی برای نجات مردم از فقر داشته باشد. یکی از راه کارهای دین اسلام برای حل این مشکل انفاق است.^۱

لازمه این نگاه این است که مردمان گذشته به دلیل عقب ماندگی فکری شان مشکل فقر نداشته‌اند که خداوند برایشان فریضه زکات را قرار دهد و یا اگر مشکل فقر داشته‌اند به دلیل عقب ماندگی فکری باید این مشکل را تحمل می‌کردند و یا حق بخشیدن اموال خود را نداشتند. تنها مردمان این زمان است که به واسطه پیروی از اسلام به هیچ مشکلی گرفتار نمی‌شوند.

۳ - دین از منظر فرهنگ و تمدن

در آخرین کتاب از تعلیمات دینی آموزش عمومی، مؤلفین محترم برآنند که از نگاه فرهنگ و تمدن به دین نگریسته و دین را به عنوان یک تمدن و فرهنگ مورد ارزیابی قرار دهند:

«بیش از چهارده قرن از فرود آمدن پیامبر مکرم اسلام ﷺ، در یک سیه‌دهم تاریخ‌ساز، از فراز جبل النور، که غار حرا در آن قرار داشت، می‌گذرد. در آن روزها از اهالی مکه، کسی تصور نمی‌کرد که این انسانی که در حال پایین آمدن از کوه است، پایه‌گذار تمدنی در جهان شود که از سایر تمدن‌های عصر خویش پیش بیفتد و آثار و برکات خود را به تمدن‌های بعد نیز برساند.»^۲

و در ادامه گفته می‌شود:

«این چنین بود که پیامبر اکرم ﷺ تمدنی عظیم و باشکوه را رقم زد،

۱. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۱۲۸.

۲. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۲۷.

یعنی تمدن اسلامی. گذر از عصر جاهلیت به عصر اسلام، نیازمند تغییر در نگرش انسان‌ها و تحوّل بنیادین در شیوه زندگی فردی و اجتماعی مردم بود. رسول خدا ﷺ این رسالت بزرگ را از شهر مکه آغاز کرد و با کمک یاران خود در مدینه، پایه‌های تمدن اسلامی را بنا نهاد.^۱

آن‌گاه محدوده زمانی این تمدن نیز چنین بیان می‌شود:
«پس از پیامبر اکرم ﷺ در طول چند قرن، تمدنی پدید آمد که جنبه‌های مثبت فراوانی داشت و دستاوردهای بزرگی برای بشریت به شمار می‌آمد؛ گرچه جنبه‌های منفی غیرقابل انکاری هم در آن وجود داشت.»^۲

و یا:

«حدود قرن هفتم میلادی و در اواسط قرون وسطی، در همسایگی سرزمین اروپا، تمدن اسلامی متولد شد و طی دو تا سه قرن به مرحله شکوفایی و شادابی رسید و بر محیط‌های پیرامون خود پرتوا فکند.»^۳

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد نگرستن به دین به عنوان یک تمدن اشکالاتی دارد که مانع از پذیرش چنین نگرشی می‌شود. این که دین را تمدنی در کنار دیگر تمدن‌ها بدانیم، حق قضاوت در مورد دیگر روش‌های زندگی را از ما ستانده و به گونه‌ای ما را به سوی تکثرگرایی سوق می‌دهد. وقتی دین

۱. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۲۸.

۲. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۴۰.

۳. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۵۷.

به عنوان یک تمدن‌نگریسته شود معیارهای خوب و بدش نیز مختص به درون همان مجموعه بوده و نمی‌توان دیگر اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها را با معیارهای درون تمدنی نقد و بررسی کرد. در نتیجه، همانگونه که مسلمانان حق دارند تمدنی داشته باشند، این حق نیز برای دیگران محفوظ بوده و اینچنین است که حق‌های مختلفی رخ می‌نماید که هیچ یک نیز حق نقد و ردّ‌دیگری را ندارد و به میزانی که تمدن مسلمانان حق است، تمدن قوم مغول، تمدن قرون وسطایی، تمدن جدید غرب و دیگر تمدن‌ها نیز حق خواهند بود.

آن‌چه گفته شد در تعریفی که کتاب برای تمدن ارائه می‌کند نیز نهفته است. کتاب در تعریف تمدن می‌نویسد:

«تمدن، عبارت است از زندگی جمعی و مدنی یک یا چند ملت برای رفع نیازهای مادی و معنوی. عظمت و بزرگی تمدن‌ها وابسته به همت، درایت و مجموعه توانمندی‌هایی است که آن جمع در اختیار دارد و به کار می‌گیرد. یکی از تمدن‌ها، تمدن اسلامی است که با ظهور دین اسلام آغاز شد و در قرونی به اوج رسید و به دلایلی به تدریج ضعیف شد.»^۱

از مجموع آن‌چه از منظر کتاب در مورد تمدن اسلامی نقل شد این نکته قابل استنباط است که با ورود به بحث تمدن، مبنای دینی به کلی فراموش شده و با منظری جامعه‌شناختی به موضوع‌نگریسته شده و این خلطی آشکار است. اگر قرار است توصیفی جامعه‌شناختی از جامعه‌ای خاص داشته باشیم نباید از منظری ارزشی و در کتاب دینی که

عهده‌دار تبیین تعالیم الهی است به این موضوع پرداخت، بلکه در کتابی که عهده‌دار تبیین تعالیم و حیانی نیست از همان ابتدا گفته شود که نگاه ما به این موضوع صرفاً توصیفی و نه ارزشی است.

چنان‌که تبیین شد، اساسی‌ترین موضوع در دین، همان حجت خداست و همه تعالیم دینی بر محور اورنگ دینی می‌یابند و اگر این محوریت فراموش شود شیرازه دین از هم پاشیده و اساساً چیزی به نام دین که بتوان آن را به خدای تعالی منسوب کرد، باقی نمی‌ماند. آنچه در رویکرد کتاب به بحث تمدن وجود دارد دقیقاً رویکردی جامعه‌شناختی و فراموش کردن نگاهی است که قرار است به تبیین آموزه‌های الهی بپردازد. اگر در نگاه دین، اصل و اساس دینداری، محوریت حجت خداست، آیا پس از پیامبر ﷺ این امر اساسی توسط اکثریت به کنار نهاده نشد؟ آیا می‌توان با حاکمیت کسانی که از جانب خدای تعالی منسوب نشده‌اند ادعا داشت که جامعه‌ای مطلوب خداوند شکل گرفته تا از آن تعبیر به جامعه اسلامی و تمدن اسلامی کرد؟

آیا می‌توان کشورگشایی‌هایی که پس از پیامبر ﷺ انجام شد را به پای دین خدا گذاشته و به تمجید و تجلیل از آن پرداخت و ادعا داشت که تمدنی که پیامبر بنا نهاده بود به سایر بلاد نیز نفوذ کرد؟ آیا غصب خلافت الهی ابتدای انحراف از تعالیم الهی نیست؟ اگر چنین است پس چگونه می‌توان اعمال افرادی که به جای حجج الهی نشسته‌اند را استمرار تمدنی دانست که پیامبر بنیان نهاده بود؟

آیا این از نمودهای تمدن اسلامی است که جانشین برحق پیامبر در محراب عبادت کشته شود و قسمت عظیمی از مملکت تحت حکومت حاکم وقت از این‌که آن حجت الهی هم اهل نماز بوده و به مسجد

می‌رفته اظهار تعجب کنند؟ آیا این تمدن اسلامی است که حتی به جنازه دومین حجت خدا نیز رحم نکرده و دستور تیربارانش دهند؟ آیا این تمدن اسلامی است که برترین انسان دوران خود را میان دو نهر آب با لبان تشنه به فجیع‌ترین وضع به شهادت رسانده و سر او و فرزندان و پیروانش بر نیزه کنند؟ آیا این اوج انحراف نیست که فردی بدکاره حاکم بر جامعه شده و حجّت خدا را خارج شده از دین بداند؟ آیا این‌ها تمدن اسلامی است که باید به آن افتخار کرد؟

آیا این تمدن اسلامی است که جنازه برترین انسان دوران خود، امام موسی کاظم علیه السلام، که همگان به علم او اعتراف داشتند سه روز بر زمین بماند و کسی جرات نکند او را دفن کند اما همان موقع میمونی که همراه همیشگی حاکم بوده می‌میرد و بازار سه روز سیاه پوش می‌شود؟ آیا واقعا می‌توان این‌ها را تمدن اسلامی خواند؟

شنیدن توصیف امام معصوم از دورانی که از نگاه کتاب اوج تمدن اسلامی خوانده می‌شود می‌تواند ما در قضاوت این ادعایاریگر باشد. امام صادق علیه السلام در گفتگو با یکی از اصحاب خاصّش در حالی که از شدت اندوه اشک می‌ریزد؛ در مورد حکومت «منصور دوانیقی» می‌فرماید:

«والله ما بقیت لله حرمة الا انتھکت... و لا عمِلَ بشيء من الحق»^۱

به خدا قسم «همه حرمت»های الهی شکسته شده و به چیزی از حق عمل نمی‌شود!

توجه داریم که در دوران منصور دوانیقی مناسک دینی انجام می‌شد، مرزهای حکومت به ظاهر اسلامی گسترش یافته بود، بازار بحث‌های علمی داغ شده بود، ثروت و رشد اقتصادی بالا رفته بود، خود خلیفه نیز لباس ساده و وصله‌دار می‌پوشید و موارد فراوان دیگری از این دست، اما هیچ‌کدام از این‌ها باعث نشده بود که حجت خداوند بر این دوران و این افعال صحه بگذارد، بلکه فائلمند به چیزی از حق عمل نمی‌شود. وقتی توصیف امام معصوم از آن دوران چنین است آیا ما می‌توانیم با انتساب آن شرایط به دین ادعا کنیم که اوج تمدن اسلامی بوده است؟ تنها راهی که براساس آن می‌توان چنین دورانی را اوج تمدن بدانیم جدا کردن آن از دین و اسلام است. به هم آمیختن این دو، هم دین را از دین بودن خارج می‌کند و هم معنای تمدن را منقلب می‌سازد.

اگر منظور از تمدن، ساختن بناها و مدارس باشد که پیش از پیامبر و پس از او نیز چنین چیزی وجود داشته. آیا پیش از حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام مدرسه‌آتن وجود نداشته؟ آیا تخت جمشید وجود نداشته؟ آیا....

اگر منظور از تمدن، ارزش‌های دینی و اخلاقی است، چگونه می‌توان مدعی بود که همه این‌ها وابسته به حجت خداست و آنگاه با شرایطی که حجج الهی داشتند باز هم ادعای تمدن اسلامی داشت؟^۱

اگر با چشم پوشی از برخی اشکالات، پذیرای «تمدن اسلامی» شدیم، اما به نظر می‌رسد پیوند این دو واژه باهمدیگر چندان درست نباشد؛ چگونه می‌توان یک مجتمع را اسلامی خواند در حالی که

۱. فعلاً به امکان وجود تمدن، تعریف آن و باید و نباید آن کار داریم. فعلاً بحث این است که اگر تعریف درستی از تمدن داشتیم و آن را چیز خوبی بدانیم تحقق چنین چیزی با پسوند اسلامی به معنای واقعی کلمه محال است.

پیشوای آن در سیاه‌چال و اسارت عمر بگذراند و نهایتاً با شهادت از صحنه حذف شود؟ اگر اسلام به معنای تسلیم بودن در مقابل خداوند است، وقتی حجت خدا را از جایگاهش عزل کرده و با غضب جایگاه او به ساختن بناها و مساجد و مدارس پرداخته‌اند تا افکار خود را بیشتر ترویج دهند، چگونه می‌توان از تسلیم دم زد؟

اگر اسلام به معنای تسلیم شدن، تعبیر دیگری از دین بود، چگونه می‌توان آن‌چه را که با غضب خلافت الهی آغاز و نیز استمرار داشته، تمدنی منتسب به اسلام دانست؟

مؤلفین محترم که در این موضع در باب تمدن اسلامی داد سخن داده و به چنین دورانی بالیده و مخاطبان را نیز به چنین امری سوق می‌دهند، در موضعی دیگر با فراموش کردن تمام تعریف و تمجیدهایی که از این دوران داشته‌اند می‌نویسند:

«پس از رحمت رسول خدا ﷺ حوادثی رخ داد که رهبری امت را از مسیری که پیامبر اسلام ﷺ بر نامه‌ریزی کرده و بدان فرمان داده بود، خارج کرد و در نتیجه، نظام حکومت اسلامی که بر مبنای «امامت» طراحی شده بود، تحقق نیافت و امامان معصوم علیهم‌السلام با وجود حضور در جامعه، فاقد قدرت و امکانات لازم برای اجرای همه‌جانبه مسئولیت‌های خود شدند. ... طولی نکشید که حکومت به دست بنی‌امیه افتاد. آنان کسانی بودند که سرسختانه با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبارزه کرده بودند و فقط هنگامی تسلیم شدند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شهر مکه را فتح کرد و آنان راهی جز تسلیم و اطاعت نداشتند. ابوسفیان که رهبری مشرکان را بر عهده داشت، حدود دو سال قبل از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ناچار تسلیم شد و به ظاهر، اعلام مسلمانی کرد. پسر او،

معاویه که جنگ صفین را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام به راه انداخت، در سال چهارم هجری با بهره‌گیری از ضعف و سستی یاران امام حسن علیه السلام حکومت مسلمانان را به دست گرفت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سلطنت تبدیل کرد. معاویه بر خلاف تعهدی که به مسلمانان داده بود، یزید را جانشین خود قرار داد؛ شخصی که از هیچ کار زشت و ناپسندی ابایی نداشت؛ احکام خداوند، مانند نماز را به بازی و سخره می‌گرفت، آشکارا شراب می‌خورد، سگ‌بازی و میمون‌بازی می‌کرد و با همان سگ و میمون وارد مجالس می‌شد و آن‌ها را کنار دست خود می‌نشاند. همین شخص، نوه گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام و یارانش را با وضع هولناکی به شهادت رساند و خانواده ایشان را که نوادگان پیامبر بودند، به عنوان اسیر، در شهرها گرداند. پس از سقوط بنی‌امیه، حکومت به دست بنی‌عبّاس افتاد. آنان با این‌که خود را از عموزادگان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند و به نام اهل بیت، قدرت را از بنی‌امیه گرفته بودند، روش سلطنتی بنی‌امیه را ادامه دادند و در ظلم و ستم به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از چیزی فروگذار نکردند، به گونه‌ای که اگر تحوّل معنوی و فرهنگی ایجاد شده در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و دو میراث‌گراں قدر آن حضرت - قرآن کریم و ائمه اطهار علیهم السلام - نبود، جز نامی از اسلام باقی نمی‌ماند.^۱

با چنین توصیفی که در این موضع از دوران پس از پیامبر به عمل آمد اینک یا باید این سطور را پذیرفته و منکر تمدن اسلامی شویم و یا با پذیرفتن تمدن اسلامی، این سطور را غیر واقعی بدانیم. در آخرین کتاب از کتب تعلیمات دینی، با اختصاص دادن

درس‌هایی به تمدن جدید غربی، به برشمردن برخی نقاط قوت و ضعف این تمدن پرداخته شده و مؤلفین محترم برآنند که با تمسک به بنیان‌هایی، طرحی نو ریخته و تمدنی جدید براساس مبانی دینی بنیان نهند. نگارنده این سطور معتقد است که نه تنها چنین نگاهی هیچ‌گاه ارائه نشده بلکه تمدن جدید غرب تأثیر عمیقی بر کتب تعلیمات دینی داشته و به راحتی می‌توان این تأثیر را بر آموزه‌هایی که به عنوان تعالیم دینی به مخاطبان ارائه می‌شود ملاحظه کرد. اهمیت این موضوع ما را بر آن داشت تا در فصلی مجزا به این موضوع بپردازیم. لذا فصل آینده را به این مهم اختصاص می‌دهیم.

فصل ۳

بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی تعلیمات دینی

۱ - طرح مسأله

در تعامل و تبادل اندیشه‌ها، دوام و ماندگاری از آن اندیشه‌ای خواهد بود که بر پایه‌ای استوار بنا گردیده و در هجوم اندیشه‌های مخالف تاب استقامت داشته باشد؛ خصوصاً این‌که در عصری واقع شده‌ایم که هر لحظه بیش از لحظه‌ی قبل به سوی تحقق دهکده‌ی جهانی در حرکت هستیم و حرکت به سوی چنین جهانی، عنان استقلال در اندیشه را از آدمی ربوده و او را به تابع بودن تفکر عموم انسان‌ها، که البته همان تفکر حاکم جهانی است، سوق می‌دهد.

استقلال در اندیشه در چنین برهه‌ای از زمان، گرچه بسیار سخت می‌نماید اما تقدیری قطعی از سوی خدای تعالی بر تسلط چنین اندیشه‌ای و تسلیم آن گشتن در این عصر صورت پذیرفته است که به موجب آن دست از هر تکاپوی فکری برداشته و زمام اندیشه در مهار

غول مهیب تفکر جهانی نهیم. بر این اساس، شایسته خواهد بود که لحظاتی به بازبینی در اندیشه‌ی خود گذرانده و سودای تطبیق آن با مسیری که حجج الهی علیهم‌السلام برای بشر به ارمغان آورده‌اند را در دل داشته باشیم؛ چه آن‌که هر اندیشه‌ای را معیاری است و برای پایدار ماندن بر هر اندیشه، بایسته است که دائماً خود را به میزان آن اندیشه سنجید تا در صورت ملاحظه‌ی هر گونه اعوجاجی، با تطبیق با معیار، هر ناراستی راست گشته و به حیات فکری ادامه داد. هم‌چنین می‌دانیم که اندیشه آدمی است که زیربنای رفتار او محسوب می‌شود و پر واضح است با اندیشه‌ای غیر الهی نمی‌توان انتظار تحقق جامعه و یا حتی فردی دین‌محور را داشت.

استقلال در اندیشه پایه و مبنای استقلال در امور دیگر نیز به شمار می‌رود؛ آن‌گاه که فرد یا جامعه‌ای خود را متعلق به اندیشه‌ای خاص دانستند سعی‌شان بر مشی‌ء بر ممشای همان اندیشه بوده و از میل به سوی دیگر اندیشه‌ها خودداری می‌کنند و اینچنین است که به میزان غنای اندیشه‌ی دل‌بسته، غنای فرد یا جامعه‌ی پیروان آن اندیشه نیز رقم می‌خورد.

بر اساس آن‌چه گفته شد، اولین قدم در گام برداشتن به سوی تحقق جامعه‌ای با مبانی اندیشه‌ی اسلامی، بازنگری در اندیشه‌های مقبول و سنجش آن‌ها به عیار نقد خواهد بود. پر مسلم است تا چنین کاری صورت‌نگیرد و قرارگاه خویش را در مرزهای اندیشه نشناسیم، گام‌های پسین هم‌گرچه نام اندیشه دینی بر خود داشته باشد، اما ممکن است در سرزمین اجانب قدم برداشته و نهایتاً در همین سرزمین نیز اجل محتومش فرا رسیده و جز خسران چیزی عاید نشود.

از آنجایی که کتاب‌های درسی از عمومیت فراگیری در القاء اندیشه‌های متخذه‌ی یک ملت برخوردار است و از سویی دیگر آنچه که در کتب درسی یک مرز و بوم موجود است تفکر نهایی و برگزیده از میان تمام نحله‌های فکری موجود در همان گستره‌ی جغرافیایی است، لذا کتب درسی و مخصوصاً کتبی که عهده‌دار صیانت از مرزهای فکری و اعتقادی یک ملت هستند بستر مناسبی برای یافتن میزان استقلال یا وابستگی فکری آن ملت هستند.

بدین طریق سعی ما در سطور پیش‌رو بر این دغدغه استوار است که آیات‌فکر حاکم بر جهان امروزین که با نام اندیشه‌ی مدرن (Modernite) از آن یاد می‌شود، توانسته است در کتب تعلیمات دینی ما نفوذ کند؟ و در صورت تأثیر، این تأثیر تا چه میزان است؟

در جهت نیل به این مقصود، بیان مبانی اندیشه‌ی غرب مدرن و پس از آن بازیابی این مبانی در کتب مذکور، دو قدمی هستند که در سطور پیش‌رو مورد نظر خواهد بود.

۲ - مبانی نظری غرب مدرن

در کشاکش تحولاتی که منجر به تحولات رنسانس در اروپا گردید این واژه‌ی پر طمطراق «حق انسان» بود که چون خونی در رگ‌های آن تحولات و روحی حیاتی برای آن تغییرات بود. «از آن جا که در تجدد، نظم وجود از دست رفته و انسان در کانون ایجاد نظم‌های متوهم یا متخیل برای عالم قرار گرفته، یکسره مفهوم تکلیف از دست می‌رود و به جای آن حق می‌نشیند. در نظریه تجدد، نظمی از پیش مقرر، چه در صورت دینی و چه در صورت طبیعی، وجود ندارد که بر پایه‌ی آن

بتوان انسان را ملزم به گونه‌ای از بودن کرد. این فقدان هرگونه الزام از پیش نهاده‌ی وجود شناختی عالم برای رفتار و حیات فردی و اجتماعی انسان است که از آن تعبیر به حق‌مداری شده است. این حق‌مداری به معنای آن است که انسان در برابر هیچ موجودی به غیر از خود پاسخ‌گو نیست و اجابت‌کننده‌ی فرمان هیچ فرمان‌دهنده‌ای چه خدا و چه طبیعت نیست. این حق‌مداری به معنای رهاشدگی انسان و فقدان الزامات ذاتی و از پیش مقرر برای رفتارهای انسانی است... به این معنا حق‌مداری انسان متجدد و نظم‌تجدد یعنی این که اساس نظم‌تجددی و نحوه‌ی وجود انسان متجدد بر پایه‌ی طغیان در برابر خدا و طبیعت و عدم قبول هیچ حد و حدودی بر رفتارها و نظم خاص استوار است.^۱

اندیشمندان انسان محور غربی با سر دادن شعار «حق انسان» بر آن بودند تا به زعم خود حقوق انسان را احیاء کرده و سلطه خدا بر انسان را خاتمه دهند. «انسان‌گرایی، مبنای دیگری برای مدرنیسم است. انسان در مدرنیسم به جای خدا نشسته و تنها از آیین خود تبعیت می‌کند.»^۲

از رهگذر همین شعار و براساس همین پایه بود که تحولات اساسی در طرز فکر بشر حادث شد؛ به بیانی دیگر با محور قرار گرفتن انسان در تحولات رنسانس بود که تمامی اعتراضات در همه‌ی زمینه‌ها مبنای واحدی یافت و نظریات برآمده از انسان‌مداری در اقسام اندیشه‌های بشری رسوخ یافت. «باید توجه داشت که او مانیسیم، روح غالب عصر مدرن و مهم‌ترین ویژگی و وجه ممیزه‌ی عصر جدید است و همه‌ی

۱. کچوبیان، حق محوری تجدید و تکلیف‌مداری سنت، ص ۲۵.

۲. خسروپناه، کلام جدید، ص ۶۴.

ایدئولوژی‌های مدرن نظیر لیبرالیسم، مارکسیسم، شکل‌های مختلف سوسیالیسم، ناسیونالیسم و فاشیسم در ذیل آن و ملهم از آن پدید آمده‌اند. پس او مانیسیم فقط یک مکتب نیست بلکه روح حاکم بر تمام وجوه زندگی و تفکر فلسفی و علمی و سیاسی و هنری و حتی دینی غرب مدرن است.^۱ «هایدگر^۲ محوریت انسان در مدرنیته را این چنین تصویر می‌کند: «دورانی که ما آن را مدرن می‌نامیم با اذعان به این حقیقت قابل تعریف است که انسان مرکز و ملاک تمامی موجودات است»^۳ انسان در مدرنیسم، هم مبدأ و هم مقصد است و تعیین همه ارزش‌ها و بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی از او سرچشمه می‌گیرد.^۴ در چنین تفکری، انسان از چنان محوریت خودخواهانه‌ای برخوردار است که اگر گهگاهی نیز نظری به دین دارد نه با نظر بندگی بلکه با همان نگاه انسان محورانه و در جهت رفع نیازها و تمنیات بشری به آن می‌نگرد. «همه چیز برای او حکم اشیایی را پیدا می‌کرد که باید به تصرف و تملک او درآید، دین نیز چون امری در میان امور دیگر، متعلق به فرد تلقی می‌شد که باید در تملکش داشت نه آن که در تملکش بود. در این دوره هر کسی صاحب دین خود بود و دین هر کس متعلق به خود و آنچه دین را متعین می‌کرد، همان بشریت بشر و اصالت این بشریت بود. از این لحاظ اروپا و غرب دین را رها نمی‌کرد، بلکه از آن در جهت نفسانیت خویش بهره می‌گرفت و بعضاً برای

۱. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۳۹.

۲. Martin Heidegger.

۳. احمدی، معمای مدرنیته، ص ۸۲.

۴. ساجدی و مشکی، دین در نگاهی نوین، ص ۱۸۸.

کاهش درد و رنج‌های خویش و یا در مضامین هنری و شعری خویش از آن بهره می‌گرفت.^۱

انسانی که در نگاه مدرنیته محور قرار گرفته بود نه انسانی متعالی و متعادل و نه حتی انسانی متعارف بلکه انسانی بود تحت تسلط و اشراف کامل نفس اماره که بر آن بود تمام نا کامی‌های نفسانی‌اش در دوره‌ی حکومت کلیسا را به یکباره ارضاء نماید. در این گرمی بازار تمتعات نفسانی که شعار احیای حقوق انسانی مدار تکاپوهایش گشته بود اگر از عقل نیز به اجبار بار ارزشی‌اش سخنی به میان می‌آمد سازگاری با خواهش‌های امیال، سرانجامی بود که نصیبش می‌شد و ابزار شدن برای تمایلات نفسانی لباسی بود بر تنش تا مبادا بر محوریت نفس انسانی غباری نشیند. «مدرنیسم یا تجددگرایی، بر عقل‌گرایی و عقل خودبنیاد و عقل محاسبه‌گر مبتنی است. این‌گونه عقل، بدون بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی، داده‌های تجربی را در قالب استدلال منطقی قرار می‌دهد تا به مصلحت و لذت دنیوی دست یابد.»^۲

انسانی که در مدرنیته محور گشته بود همان گرگ‌گرسنه‌ی نفس بود که حالا هیچ مانعی را در راه ارضای خود نمی‌دید و به واسطه‌ی حریص بودنش قصد تسلط بر همه چیز را در سر می‌پروراند. «روح نفسانی و خود بنیاد [اومانستی] عصر جدید خود را در هیأت عقل مدرن ظاهر کرده و مبنای ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مختلف تفکری و فلسفی و علمی قرار گرفته است.»^۳ خیز نخست این گرگ‌گرسنه،

۱. مددپور، درآمدی بر سیر تفکر معاصر، ص ۲۴ - ۲۳.

۲. ساجدی و مشکی، دین در نگاهی نوین، ص ۱۸۱.

۳. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۴۶.

طبیعت اطرافش بود که باید در حصار مالکیتش در می‌آمد: «در مدرنیته، بشر خود را موجودی می‌یابد که می‌تواند و باید در موجودات تصرف کند و به آن‌ها صورت بدهد.»^۱ با ظهور و غلبه او مانسیم، شاهد تولد انسانی هستیم که تعالی و رستگاری را در خضوع و خشوع در برابر خدا و به تبع آن فروتنی در برابر طبیعت و مهرورزی نسبت به دیگر موجودات و اشیاء که مخلوقات خداوند و تسبیح‌گوی او محسوب می‌شوند، نمی‌بیند بلکه خود براریکه‌ی خدایی تکیه زده و مقصودی جز کسب اقتدار، استیلا بر محیط و طبیعت، تمتع بی حد و مرز از دنیا و میل به خلود و جاودانگی در آن ندارد.^۲ و در این دست اندازی بر طبیعت تا بدانجا پیش رفت که حتی به طبیعت درونش نیز رحم نکرد و زن و مرد بودن را دوگانه‌ای توهم‌آمیز خواند و تک جنس بودن را موافق با خوی جدیدش دید و با فمینیسم این عقده را وانمود. «در واقع هم‌چنان که هربرت مارکوزه مدعی بود، مدرنیته و نظام سرمایه‌داری، انسان را به موجودی تک‌ساحتی بدل کرده، باید اذعان کرد، علاوه بر این، سرمایه‌داری انسان را به موجودی تک‌جنسیتی نیز بدل کرده است؛ موجودی که نه مرد است که در او بتوان شجاعت و سخاوت و عزت و جوانمردی را جست و نه زن است که نجیب باشد و با وقار و عاطفی و با ناز و دور از دسترس و در عین حال هم مرد است و هم زن؛ موجودی که معلوم نیست چیست؛ ملغمه‌ای از صفات رذیله هر دو جنس و البته برخی صفات حسنه‌ی آن‌ها،

۱. داوری، فلسفه در بحران، ص ۳۵.

۲. نصیری، اسلام و تجدد، ص ۱۰۷.

انسانی که دچار نفاق جنسیتی شده است و چون مارماهی، نه این است و نه آن.^۱

در توسعه‌ی این دریدگی، بندگی مطمئناً اولین و اساسی‌ترین مانع محسوب می‌گردد که البته پیش‌ترها با شعار «حق انسان» در مقابل «تکلیف الهی» که به تبلیس پولس^۲ و پولسی‌های نیک در دکان درون گنبدیده‌ی کلیسا توقف نموده بود، پشیمی بی‌رنگ شده بود و این زمام از گردن برداشته و اساساً برای وحی در تعیین بایدها و نبایدهایش هیچ حسابی باز نمی‌کرد. «جوهر او مانیسیم، تأکید بر بی‌نیازی بشر از هدایت عقل قدسی و دین و تأکید بر خودبنیادی او [به شکل صریح یا مستور و با حفظ ظواهر دینی] است.»^۳ بایست‌ها و نبایسته‌های چنین موجودی همان واردات حسی بود که در مطبخ متعفن نفس بار می‌آمد و اینچنین بود که علم، تنها تجربه (Science) بود و بس. «گفتند وقتی با علم تجربی می‌توان همه‌ی مسائل بشر را حل کرد چه نیازی به دین هست؟ گفتند که همه چیز را باید با پیمان‌های علم تجربی سنجید و روش این علوم را به سایر حوزه‌ها تعمیم داد. از جمله به علوم انسانی، علوم اجتماعی و غیره، و نیز گفتند که این تنها روش ثمربخش در تعقیب دانش است.»^۴ و هر چه در قالب تجربه (Science) نمی‌گنجید خرافی بود و متعلق به ماقبل. البته پر مسلم بود که چرا چنین روشی نزد انسان مدرن نام علم بر خود گرفته بود: «غلبه‌ی علم زدگی (Scientism) این اندیشه را حاکم کرد

۱. مهریزی، انسان تک جنسیتی، ص ۱۷۵.

۲. Saint Paul.

۳. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۳۸ - ۳۹.

۴. گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۲۱.

که علم قادر است هر شیئی یا حادثه یا ساختار را بر حسب قوانین یا اجزاء توضیح دهد و نیازی به دخالت خداوند نیست.^۱ و خود این علم تجربی (Science) وظیفه داشت که دوران ماقبل مدرنیسم را دورانی تاسف‌آور، شرم‌انگیز و نفرت‌آور جلوه دهد. و بالعکس آینده‌ی فراروی مدرنیته را آرمان شهری معرفی کند که هر راهی که به پیمودن آن منجر نشود موجب ماندن در حصار بی‌مقدار عقب ماندگی خواهد بود. «همه مورخان به این لحاظ به تاریخ‌نگریستند که اثبات تمدن اومانیستی کنند و تمدن‌های پیشین را چون مواد و خمیرمایه تمدن جدید درک و فهم نمایند.»^۲ و اینچنین بود که غول علم جدید (Science) برای چنین مبنای نظری، فرضیه‌ی تکامل داروینی را مطرح کرد؛ «قائل شدن مبدئی حیوانی برای انسان و نفی ابعاد معنوی و روحانی وی، راه را برای حاکمیت نفس اماره انسان که قوام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمدن جدید به چنین حاکمیتی است، می‌گشاید و بستر روحی و روانی مناسب و مساعدی را برای محصور شدن انسان به خور و خواب و خشم و شهوت فراهم می‌کند.»^۳

فرضیه‌ای که براساس آن، گذشته‌ی انسان شرم‌آور تلقی می‌شد و آینده‌اش که تنها با مدرنیسم رقم می‌خورد فرار از این شرمندگی بود. «اما دستاوردهای نظریه‌ی تکامل تدریجی و سیر خطی پیشرفت جوامع انسانی برای تمدن غرب، در این جا به پایان نمی‌رسد و نتیجه‌ی مهم دیگر آن، تثبیت سیادت و کمال یافتگی غرب تحت عنوان مهد

۱. گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۲۰.

۲. مددپور، درآمدی بر سیر تفکر معاصر، ص ۳۷.

۳. نصیری، اسلام و تجدد، ص ۱۹.

پیشرفت و ترقی است که اکنون شرق و دیگر جوامع را در سیر تکامل بشری پشت سر گذاشته و برار یکه‌ی آقایی جهان تکیه زده است و دیگر جوامع در سیر تکامل، چاره‌ای جز حرکت در طریقی که غرب آن را طی کرد و به نقطه‌ی کنونی رسید، ندارند؛ در غیر این صورت باید همیشه داغ عقب ماندگی را بر جبین خود داشته باشند.^۱

اگر بخواهیم به تعریفی روشن‌تر از مبانی اساسی غرب مدرن بپردازیم می‌توان با معنا کردن واژه‌هایی که در این موضوع از محوریت برخوردارند به این کار اقدام کرد:

۱ - ۲. مدرنیته: (Modernite)

بیان تعریفی واحد و همه پسند از مدرنیته کاری است که بسا امکان پذیر نباشد؛ چنان‌که تعاریف مدرنیته بسیار متنوع و گاهی مبهم و متضاد هستند.^۲ و تعریف یکسان و مشترک و مقبولی برای آن ممکن نیست.^۳ با تمام این پراکندگی‌ها در تعریف مدرنیته اما می‌توان از نظر زمانی، رنسانس را آغاز دورانی دانست که تفکری متفاوت از قبل و موسوم به مدرن بر جوامع غربی حکمرانی آغاز نمود و فرهنگی متفاوت از قبل را برای اروپا رقم زد و آنچه در این نوشتار از مدرنیته منظور ماست همین تحولات فکری است که با رنسانس در غرب عالم حادث شد و البته سیطره‌اش در غرب محدود نگشت. البته مهم‌ترین عاملی که در این تحولات مد نظر ماست همان تحولات فکری است که

۱. نصیری، اسلام و تجدد، ص ۲۱.

۲. احمدی، معمای مدرنیته، ص ۳.

۳. احمدی، مدرنیته و تفکر انتقادی، ص ۳.

زیربنای تغییرات محسوب می‌گردد و اخص این تفکر همان زدودن اندیشه دینی از وجود بشری است؛ چنان‌که نیچه، فیلسوف آلمانی، مرگ خدا را علامت دوران مدرن دانست.^۱ به بیانی دیگر مدرنیته و تجدد، وضعیتی است که از رنسانس به بعد در غرب پدیدار شده است. وضعیتی نوآور و متجدد با مدل‌های مختلف که گاهی از آن به تجدد لیبرالی، سازمان‌یافته، خودآگاه، ناخودآگاه، خوش‌بین و بدبین، تعبیر می‌شود. مدرنیته‌ای که امروزه مطرح می‌شود مطلق نو شدن نیست؛ بلکه وضعیت نوی است که در غرب جدید تحقق یافت.^۲

۲ - ۲. اومانیسم: (Humanism)

این واژه از ریشه Human به معنای انسان مشتق شده و در فرهنگ‌های لغت انگلیسی - فارسی با واژه‌های معادلی همچون: انسان‌گروی، انسان‌گرایی، انسان‌باوری، و اصالت بشر از آن تعبیر شده است.^۳ در فرهنگ انگلیسی آکسفورد این واژه به سیستمی از باورهایی تعریف شده که نیازهای بشری را مورد اهتمام خویش قرار داده و به جای مراجعه به ایمان به خداوند بر آن است که از طریق عقل خود بنیاد آدمی به آن‌ها پاسخ گوید.^۴ از منظر فلسفی - تاریخی، اومانیسم به

۱. احمدی، مدرنیته و تفکر انتقادی، ص ۸.

۲. خسروپناه، اسلام و مدرنیته، ص ۱۳۲.

۳. ر.ک: فرهنگ انگلیسی - فارسی محمدرضا باطنی، فرهنگ علوم انسانی (آشوری).

۴. a system of beliefs that concentrates on common human needs and seeks ways of solving human problems basen on reason rather than on faith in God.

معنای «انسان سالاری» یا «بشرانگاری» یا اعتقاد به اصالت بشر در مقابل خدا و به تعبیر حکمی - تأویلی آن، همان «خودبنیادی نفسانی» است. او مانیسیم در این معنا، وصف اصلی و ذاتی دوران مدرن است که علاوه بر این که در قالب یک جنبش ادبی در آغاز رنسانس و صدر تاریخ مدرن به جلوه‌گری پرداخته است، در همه‌ی وجوه و جنبه‌ها و صور و زوایا و اشکال حیات تمدن غربی مدرن، ساری و جاری و نافذ و هسته‌ی مرکزی و سازنده‌ی آن بوده است.^۱

۳ - ۲. ساینتیسم: (Scientism)

با تسلط اندیشه‌ی مدرن، روش و طریق کسب معرفت نیز مسلماً روشی غیر از تفکر ماقبل مدرن خواهد بود. «با پیدایش فلسفه‌ی جدید غرب، هوایی آمده است که در جان‌ها می‌نشیند و مردمان را به مقصدی که خود دارد، می‌رساند. به این معنی که اگر فلسفه‌ی جدید نبود علم جدید هم پیدا نمی‌شد.»^۲ انسان مدرن تنها چیزی را علم می‌داند که از طریق حواسش درک کرده باشد و لاغیر و هر چیز که از غیر این مسیر حاصل شود خرافه‌ای بیش نخواهد دانست که باید از زندگی انسان حذف گردد. به عنوان مثال لئوناردو داوینچی^۳ نیز با این که عالم تجربی نبوده است، ولی تحت تأثیر غلبه روش تجربی می‌گوید:

«به نظر من علمی که از تجربه که مایه همه یقین‌هاست، نمی‌آید و با مشاهده سر و کار ندارد؛ یعنی همه علمی که منبع یا روش یا نتیجه

۱. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۳۸.

۲. داوری، فلسفه در بحران، ص ۱۱۰.

۳. Leonardo di ser Piero Da vinchi.

آن بایکی از حواس پنجگانه سر و کار ندارد، باطل و پراز اشتباه است.»^۱

در اندیشه‌ی انسان مدرن، «علم» دقیقاً مبتنی بر برهان بشری و حواس ظاهری پنجگانه‌ی اوست و صریحاً امکان هر نوع علم معتبر دیگری را رد می‌کند.^۲ و هدف اصلی ساینس را می‌توان در این عبارت معروف دکارت^۳ خلاصه کرد که ضمن آن مسیر حرکت دنیای جدید را باز می‌کند: «می‌توان معرفتی بسیار سودمند برای زندگانی به دست آورد. می‌توانیم فلسفه‌ای را که در قرون وسطی در مدارس کهن تدریس می‌شد، به یک فلسفه عملی مبدل کنیم. هنگامی که به کمک این فلسفه عملی، نیروی آتش و آب و هوا و ستارگان و آسمان‌ها و اجسام اطراف خویش را شناختیم و به همان‌گونه که صنعت‌ها و صنعت‌گران را می‌شناسیم، کار این موجودات مذکور را می‌فهمیم و خواهیم توانست به همان سان این چیزها را در راه‌های درستی که برای همان آماده شده است، به کار اندازیم و بدین وسیله خود را فرمانروا و مالک طبیعت کنیم.»^۴

۴ - ۲. سیر خطی پیشرفت

از منظر نظریه ترقی تاریخی که نظریه‌ی غالب قرن روشنایی (قرن هجدهم) بوده، تاریخ و فرهنگ بشری در افق زمان پیشرفت می‌کند و روبه‌کمال می‌رود. بدین اعتبار همه‌ی فرهنگ‌های گذشته و معارف و

۱. رندال، سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. نصر، اسلام، علم مسلمانان و فناوری، ص ۱۷۳.

۳. Rene Descartes

۴. رندال، سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، ص ۲۴۸.

مآثورات پیشین، نسبت به فرهنگ جدید ناقص‌اند و فرهنگ رنسانسی، صورت و کمال همه‌ی فرهنگ‌های گذشته (دینی و اساطیری و فلسفی) به شمار می‌آید. این نحوه‌ی تلقی، به وضوح فرعونیت جدید را نشان می‌دهد که در آن به تدریج، آدمی خود را در قلّه‌ی پیشرفت و کمال تاریخی نسبت به گذشتگان می‌بیند. بدین ترتیب نظریه‌ی ترقی، اصل‌الاصول مطالعات تاریخی و فرهنگی و انسان‌شناسی و کلاً دربرگیرنده‌ی همه‌ی علوم و معارف گردید.^۱

۵ - ۲. فمینیسم: (Femenism)

از دیگر تحولاتی که در سایه‌ی مدرنیته در میان جوامع غربی رخ نمود جنبشی است که تحت عنوان فمینیسم از آن یاد می‌شود. «این جنبش از اوایل قرن نوزدهم به نام فمینیسم (Femenism) و با شعار تساوی و برابری زن و مرد در همه‌ی شئون در فرانسه پدیدار شد و در واقع نوعی اعتراض به مردسالاری حاکم بر اعلامیه‌ی حقوق بشر فرانسه بود.»^۲ مکتب طرفداران زن در دفاع از حقوق زنان، به سه نکته‌ی اساسی تأکید داشت:

زن، انسان بالغ و کاملی است و در برابر مردان، به ویژه در زندگی زناشویی از استقلال، اختیار و حقوق برابر برخوردار است.
زن از نظر فکری، انسانی آزاد و مستقل است.
زنان باید در مسائل سیاسی شرکت کنند و از حقوق مساوی با مردان برخوردار باشند.»^۳

۱. مددپور، مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر منتسکیو، ص ۲۶.

۲. هاجری، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، ص ۱۳.

۳. هاجری، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، ص ۱۴.

اگر بر آن باشیم که نقطه‌ی تقابل نگاه به زن در اندیشه‌ی سنتی با اندیشه‌ی مدرن را به تصویر کشیم این سخن خانم دوبوار^۱ که خود از سران فمینیست‌هاست بیانگر آن تقابل خواهد بود که در مصاحبه‌ای با بتی فریدن^۲ اظهار داشت: «به هیچ زنی نباید اجازه داد تا در خانه بماند و به امر پرورش کودکانش بپردازد. جامعه باید به کلی تغییر کند و به زنان اجازه ندهد که فقط وظیفه‌ی پرورش فرزندان را بر عهده گیرند یعنی اگر به هر زنی حق انتخاب در خانه ماندن و پرورش کودکان خود و یا شاغل بودن در بیرون را بدهند، اغلب زنان ترجیح می‌دهند تا در خانه بمانند».^۳

فمینیسم از بدو پیدایش تاکنون با فراز و فرودها و افراط‌ها و اختلاف نظرهایی در میان نظریه پردازان خود مواجه بوده است اما «به طور خلاصه باید گفت که زن در فمینیسم، سوژه‌ی مؤنث خودبنیادی است که نیروی کار و نیز زیبایی‌های جسمانی خود را به عنوان کالا ارائه می‌دهد و در ازای آن صاحب حق رای، حق مالکیت و امثال این‌ها می‌گردد».^۴

۳ - بازیابی مبانی فکری غرب مدرن در کتب تعلیمات دینی

اومانیسیم، ساینیتیسیم، نظریه پیشرفت خطی (تکامل تدریجی)، تسلط و تغییر طبیعت (در دو جنبه‌ی طبیعت محیط زیست و طبیعت

۱. Simon de Beauvoir .

۲. Betty Frieden .

۳. بورک، در سرایشی به سوی گومورا، ص ۴۶۱.

۴. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۱۷۱.

انسانی که یکی از جلوه‌های آن فمینیسم است.) از مبانی‌ای بود که در بیان اندیشه‌ی غرب مدرن مطرح شد و اینک باز یابی این مبانی در کتب تعلیمات دینی:

۱ - ۳. انسان محوری

در کتاب دین و زندگی پایه دهم در پی بیان علت دین‌ورزی و به عبارتی چرایی دیندار شدن چنین تبیینی به عمل می‌آید: «انسان دارای روحیه‌ای بی‌نهایت طلب است و عطش او در دست‌یابی به خواسته‌هایش نه تنها کم نمی‌شود، بلکه روز به روز افزون می‌گردد. او به دنبال چیزی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد و تمام نمی‌شود.»^۱ کتاب با تأکید بر مهم بودن رفع نیاز انسان، تکرار مجدد می‌کند که: «با توجه به دو ویژگی «متنوع بودن استعداد های انسان» و «بی‌نهایت طلبی او»، اگر هدفی را که انتخاب می‌کنیم، بهتر بتواند پاسخگوی این دو ویژگی باشد، آن هدف، کامل‌تر است.»^۲

مطابق با این نگاه، انسانی تصور می‌شود که نیازهایی دارد و برای رفع این نیازها باید قدمی پیش نهد. پیشنهاد کتاب این است که این قدم که همان انتخاب هدف اصلی زندگی است باید به گونه‌ای باشد که همه‌ی نیازهای انسان را در برگیرد: «بنابراین برترین هدف اصلی ما آن هدفی است که همه‌ی استعداد های متنوع ما را در برگیرد و در جایی متوقف نشود و نهال وجود ما را به درختی پربار و زیبا تبدیل کند به طوری که سراسر وجود ما را شادابی، بالندگی، شور و نشاط فراگیرد.»^۳

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۶.

۲. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۰.

۳. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۰.

کتاب در ادامه‌ی القاء اندیشه‌ی خود بر آن است که آن هدفی که مجموعه‌ی تمام خوبی‌هاست و با مقصود قرار گرفتن او تمام استعدادهای ما شکوفا می‌شود همان خداوند متعال است: «خدا سرچشمه‌ی زیبایی‌ها و خوبی‌هاست»^۱ و بنابراین «پس مقصود و هدف نهایی ما خداوند است... چه کسی جز او می‌تواند روح پایان‌ناپذیر انسان را سیراب کند و زمینه‌شکوفا شدن استعدادهای متنوع مادی و معنوی انسان را فراهم آورد؟ اگر روح انسان بی‌نهایت طلب است و خوبی‌ها را به صورت بی‌پایان می‌خواهد، شایسته است که تنها تقرب و نزدیکی به خدای بزرگ مقصد نهایی او باشد.»^۲

اگر بخواهیم مبنایی را که کتاب برای دین‌ورزی ارائه کرده، به صورتی خلاصه بیان کنیم انسانی را خواهیم یافت که با محور قرار گرفتن، خود را دارای نیازها و استعدادهایی می‌یابد و برای رفع این نیازها و پرورش استعدادهایش باید هدفی را برگزیند که موجب پرورش تمام این استعدادها و رافع تمام نیازهایش گردد و چنین هدفی فقط خداوند است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود طرحی که در کتاب در انداخته می‌شود و براساس آن سعی بر تربیت دینی مخاطبین می‌شود، طرحی است که ابتناء بر انسان و رفع حاجات او دارد و در این مسیر آنچه که هیچ‌یاد نمی‌شود و اتفاقاً هم او اساس و معنای دینداری می‌باشد، بندگی خداوند تعالی است. گویی این مبنای اصیل در کتاب کاملاً مغفول مانده و مبنایی انسان محور بر جای آن تکیه زده؛ اساسی که نه تنها هیچ قابلیت برای

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۱.

۲. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۱.

سوق دادن مخاطبین به سوی بندگی حق تعالی ندارد، بلکه انسان‌هایی خودبین که جز به خود و منافع خود نمی‌اندیشند بار خواهد آورد. باقرار گرفتن چنین مبنایی برای دینداری، ناگزیر باید ثمرات آن در بقیه آموزه‌های ارائه شده را نیز انتظار داشت. همین انسان محوری همچون روحی بر سایر تعالیم ارائه شده‌ی کتاب نیز حاکمیت داشته و در هر موضعی که عملی به ظاهر دینی به مخاطبین تعلیم داده می‌شود، در بطن آن همین فربه نمودن انسان و یادآوری محوریتش با بیان فواید انجام عمل دینی برای او، قابل ملاحظه است. بنای این نوشتار بر اختصار، ما را بر آن می‌دارد تا برای اثبات این ادعا تنها به ارائه چند نمونه بسنده کنیم، اما علاقمندان می‌توانند با مراجعه به آموزه‌های بیشتری از کتب تعلیمات دینی، همین نگاه را لمس نمایند.

در برخی درس‌هایی که به امر ظاهر جامعه اهتمام دارد باز از همان مجرای رفع نیازهای انسان این معبر گشوده می‌شود که یکی از نیازهای انسان نیاز به مقبولیت اجتماعی است و برخی راه صحیح آن را رفته و با فعالیت‌هایی مثل فعالیت‌های ورزشی و هنری این نیاز را برآورده می‌سازند و برخی با فعالیت‌های منفی مثل لباس بد و یاسیگار بر لب نهادن این نیاز را پاسخ می‌دهند. بدین صورت در این جا نیز هیچ خبری از کسب رضایت الهی نبوده و تنها آن چه مهم است انسان است و رفع نیازهایش. گرچه ما در این موضع در صدد نقد مبانی متخذه‌ی کتاب نبوده و این مهم را پس از بیان این مبانی، ان شاء الله تعالی، به انجام خواهیم رساند، اما برای درک بهتر دیدگاه ارائه شده، باید گفت به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی در نقطه‌ی مقابل دینداری باشد؛ چرا که در این نگاه، ارضاء نیاز هم اصلی است و این ارضاء چه بسا در مواردی با

رضایت حق تعالی سرسازش نداشته باشد؛ چنان‌که در مثال مذکور پس از بیرون نهادن رضایت خداوند از دایره انجام اعمال، اگر زمانی کار حرامی مثل نواختن آلات موسیقی مقبولیت عامه یافته و موجب مقبولیت شخص نوازنده گردد چون نیازی از نیازهای او (نیاز به مقبولیت) مرتفع گردیده، در جهت رشد انسانی‌اش بوده و هیچ منع و زشتی برایش متصور نخواهد بود هر چند آن عمل مقبول اجتماعی، فعلی حرام باشد. مطمئناً مؤلفین محترم نمی‌توانند بگویند منظور ما اعمالی است که مغضوب الهی نباشد؛ چرا که با این بیان از معیار نخستین خود که پرورش استعدادها و ارضاء نیازها بوده عدول کرده و به بنای معیاری مغایر با معیار اولیه پرداخته‌اند.

«یکی از نیازهای انسان، نیاز به مقبولیت در جمع خانواده، همسالان و جامعه است. ما دوست داریم دیگران ما را فرد مفید و شایسته‌ای بدانند و تحسین کنند. این نیاز، در دوره جوانی و نوجوانی نمود بیشتری دارد و سبب می‌شود که نوجوان و جوان بیشتر به خود پردازد و توانایی‌ها و استعدادهای خود را کشف و شکوفا کند و در معرض دید دیگران قرار دهد. جوانی که با نشان دادن استعداد خود در یک رشته‌ی ورزشی یا خلق اثر هنری یا کار مؤثر در کارگاه صنعتی، تحسین دیگران را برانگیزد، از این قبیل است. به غیر از این افراد، هرکس در جامعه تلاش می‌کند در هر جایگاهی که قرار دارد، برای خود مقبولیت کسب کند. البته اندک افرادی نیز وجود دارند که به این نیاز طبیعی، پاسخ‌های درستی نمی‌دهند و با پوشیدن لباس‌های نامناسب یا به کار بردن کلام زشت و ناپسند یا با گذاشتن سیگاری بر لب، می‌خواهند وجود خود را برای دیگران اثبات کنند. این قبیل اعمال

نشانه ضعف روحی و ناتوانی در اثبات خود از راه درست و سازنده است.^۱

این بیان حاکی از همان نگاه اومانیستی است که حتی در ملاک‌های خوب و بد بودن اعمال نیز رسوخ کرده است.

نگاه منفعت‌محور مذکور حتی در گستره‌ی احکام نیز رسوخ داشته و سعی بر آن است که فایده‌مندی عمل به احکام برای انسان‌انگیزه‌ی اصلی عمل قرار گیرد و باز بیانی از بندگی مطرح نگردد:

«می‌توان گفت احکام اسلامی در حقیقت قوانینی هستند که برای حفظ سلامتی و آرامش روحی و جسمی انسان وضع شده‌اند و توجه به آن‌ها می‌تواند انسان را از انحراف و سقوط به دره‌های هولناک محافظت کند. احکام مربوط به محرم و نامحرم نمونه‌ای از این قوانین اجتماعی اسلام است.»^۲

به عنوان مثال در بحث حجاب هم هیچ توجه‌ای به طریقت این فریضه در بندگی حق تعالی معطوف نشده و روی نتایج و ثمرات آن برای انسان تکیه می‌شود: «با دوستان خود مشورت کنید و ببینید که رعایت پوشش اسلامی توسط زن در هر یک از موارد زیر چه ثمراتی دارد؟ ۱- برای زن: ... ۲- برای مرد: ... ۳- برای خانواده: ... ۴- برای جامعه: ...»^۳

چنین نگاهی حتی در بحث معاد نیز حاکم است و در این موضوع که محرکی قوی برای اطاعت از حق تعالی است، باز هم همان نگاه انسان

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۳۸.

۲. پیام‌های آسمان، پایه هشتم، ص ۶۷.

۳. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۵۲.

محرورانه حاکم است؛ چنان‌که کتاب قائل است اگر کسی آخرت را پذیرفت به پی آمدهای خوبی همچون انگیزه برای کار و تلاش و ... دست خواهد یافت و کسی که منکر معاد شود به پیامدهایی همچون بی‌ارزشی دنیا، از دست دادن نشاط و شادابی و ... دچار می‌شود. بدین طریق اصلاً نگاهی شایسته به آخرت مبذول نمی‌شود و این محرک اساسی برای بندگی خداوند نیز در پای محوریت انسان قربانی می‌شود: «درباره زندگی پس از مرگ دو دیدگاه وجود دارد: ۱- اعتقاد به معاد ... با این دیدگاه، پنجره امید و روشنایی به روی انسان باز می‌شود و شور و نشاط و انگیزه فعالیت و کار، زندگی را فرامی‌گیرد. ... ۲- انکار معاد ... از پیامدهای مهم این نگرش برای انسانی که بی‌نهایت طلب است و میل به جاودانگی دارد، این است که می‌کوشد راه فراموش کردن و غفلت از مرگ را در پیش بگیرد و خود را به هر کاری سرگرم سازد تا آینده تلخی را که در انتظار دارد، فراموش کند.»^۱

چنان‌که ملاحظه شد در بررسی مختصر کتب تعلیمات دینی و با انگیزه‌ی بازیابی اندیشه‌ی اومانیستی غرب مدرن در آن، هم در مبنا و هم در شاخسارانِ تفکر ارائه شده، شاهد این اندیشه بوده و حتی باید بگوییم فراتر از آن، سعی بر آن است که این اومانیسم از دل نصوص دینی بیرون آورده شود و با گونه‌ای اومانیسم اسلامی (!) مواجه می‌شویم؛ توضیح آن‌که همان‌گونه که در مدرنیته با انسان محوری خاص خود روبرو هستیم، در این دیدگاه نیز انسانیت انسان فارغ از نیات و اعمالش جایگاه عظیمی در کائنات به خود اختصاص داده و صرف انسان بودنش

برای او کمال محسوب گشته و سپس سعی می‌شود این نگاه به متون دینی نیز مستند گردد:

«خداوند، شیطان را از درگاه خود راند و برای همیشه او را طرد کرد، چون فرمان خدا را برای سجده بر انسان اطاعت نکرد.»^۱
از آن‌چه در سطور فوق گفته آمد این خوف در انسان زنده می‌شود که مبادا با چنین نگاه‌هایی به دین، زمینه‌ی استحاله‌ی دینی فراهم گشته و با وجود لفظ و واژگان دینی از حقیقت دین و تعبد نسبت به حق تعالی دور افتیم؛ خصوصاً این‌که نگاهی به تجربه‌ی غرب مدرن نیز نشان دهنده‌ی این موضوع است که انسان غربی هیچ‌گاه لفظ و واژه‌ی دین را به کناری نهاد بلکه با تغییر مبنا نسبت به آن، به گرداب امروزینش گرفتار آمده. «اروپا و غرب دین را رها نمی‌کرد، بلکه از آن در جهت نفسانیت خویش بهره می‌گرفت و بعضاً برای کاهش درد و رنج‌های خویش و یا در مضامین هنری و شعری خویش از آن بهره می‌گرفت.»^۲

۲ - ۳. سیر خطی پیشرفت

همان‌گونه که در بیان مبانی مدرنیته ذکر شد، نظریه‌ی سیر خطی پیشرفت دیدگاهی بود که بستر ساینتیسمی لازم برای تفکر مدرنیته را فراهم می‌آورد که براساس آن، مدرنیته بشر را به آینده‌ای که خودش ترسیم می‌کرد دلخوش و از گذشته‌اش شرمسار می‌ساخت و همگان را برای همراهی با خود ترغیب می‌کرد. اینک در جستجوی آن اندیشه، و با تورق و تأمل در کتب تعلیمات دینی، به نظر می‌رسد این اندیشه نیز به

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۳۵.

۲. مددیور، درآمدی بر سیر تفکر معاصر، ص ۲۴.

گونه‌ای مقبولیت یافته و سیری برای انسان ترسیم می‌شود که هر چه از گذشته فاصله می‌گیرد بر فهم و دانایی او افزوده شده و از جهل و کم‌فهمی دور می‌شود. در ذیل به برخی از این مواضع اشاره می‌شود:

در کتب تعلیمات دینی، در ذکر علل آمدن پیامبران متعدد، رشد تدریجی سطح فکر جوامع و اقوام، از دلایل تعدد پیامبران بیان می‌شود و بدین طریق این اندیشه پذیرفته می‌شود که بشر دارای سیر خطی در پیشرفت اندیشه بوده و امام و جوامع پیشین از رشد فکری چندانی برخوردار نبوده و با گذشت زمان و حرکت رو به جلو، این ترقی در اندیشه و فهم حاصل می‌گردد و هر چه پیش‌تر می‌رویم از رشد و ترقی بیشتری برخوردار خواهیم شد و اینچنین است که نظریه سیر خطی پیشرفت از سوی مؤلفین محترم تلقی به قبول می‌گردد:

«علت دیگر فرستادن پیامبران متعدد، رشد تدریجی فکر و اندیشه و امور مربوط به آن، مانند دانش و فرهنگ می‌باشد. از این رو لازم بود تا در هر عصر و دوره‌ای پیامبران جدیدی مبعوث شوند، تا همان اصول ثابت دین الهی را در خور فهم و اندیشه‌ی انسان‌های دوران خود بیان کنند و متناسب با درک آنان سخن گویند.»^۱

مؤلف محترم این دیدگاه را مستند به متون دینی نموده و می‌نویسند:
«پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

ما پیامبران مأمور شده‌ایم که با مردم به اندازه‌ی عقلشان سخن بگوییم.^۲

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۱۹.

۲. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۱۹.

و نیز در همان کتاب در بیان دلایل ختم نبوت، یکی از این ادله را آمادگی جامعه‌ی بشری برای دریافت برنامه‌ی کامل زندگی بر می‌شمارد و با بیان این مطلب که بشر در زمان آخرین پیامبر به بلوغ فکری رسیده بود به صورت ضمنی همان نظریه سیر خطی پیشرفت ترسیم می‌گردد و انسان‌های پیش از آخرین پیامبر در جایگاه فکری نازل‌تری قرار می‌گیرند:

«پایین بودن سطح درک انسان‌ها و عدم توانایی آنان در گرفتن برنامه‌ی کامل زندگی از عوامل تجدید نبوت‌ها بود. در عصر نزول قرآن، با این که مردم حجاز سطح فرهنگی پایینی داشتند، اما آمادگی فکری و فرهنگی جوامع مختلف به میزانی بود که می‌توانست کامل‌ترین برنامه زندگی را دریافت و حفظ کند و به کمک آن، پاسخ نیازهای فردی و اجتماعی خود را به دست آورد.»^۱

و نیز گفته می‌شود:

«پیامبران مانند معلمان یک مدرسه‌اند که پایه‌های مختلف تحصیلی را به ترتیب تدریس می‌کنند و هر کدام مطالب سال قبل را تکمیل می‌کنند.»^۲

بنابر آن چه گفته شد می‌توان ادعا داشت که نظریه سیر خطی پیشرفت در کتب دین و زندگی مقبول واقع شده و برخی تعالیم دینی براساس این نظریه به مخاطبان ارائه شده است.

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۲۹.

۲. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۳۳.

۳ - ۳. ساینتیسم: (Scintism)

از دیگر مبانی‌ای که در بررسی غرب مدرن بدان اشاره رفت علم‌گرایی بود. در بررسی این مبنا ملاحظه شد که علم تجربی تنها روشی است که بشر مدرن برای آن ارزش معرفتی قائل بوده و البته ارزشی بی‌نظیر برای این تکاپوی فکری قائل است. به نظر می‌رسد در کتاب‌های تعلیمات دینی نیز به گونه‌ای این علم‌زدگی قابل مشاهده باشد به گونه‌ای که سعی می‌شود این علم تجربی ستایش شده را مطلوب دین تلقی کرده و حتی رشته‌های مختلف چنین علمی را نیز متخذ از متون دینی بیان کنند و بر این دیدگاه چنان پای فشاری می‌شود که گویی برآند که مخاطب را به این برداشت سوق دهند که از نظر دین، علم در همین علم تجربی (Science) خلاصه می‌شود و بس. بیشتازی علم تجربی از دیدگاه کتب تعلیمات دینی به گونه‌ای است که حتی حَقانیت کتاب الهی نیز در گرو فهم این علوم دانسته می‌شود:

«در جامعه‌ای که علم و دانش جایگاهی نداشت و خبری از رشته‌هایی مانند فیزیک، زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی و ستاره‌شناسی نبود، قرآن کریم به برخی نکات علمی اشاره می‌کند که در تمام دنیای آن روز بی‌سابقه بود و بعدها به مرور زمان توسط دانشمندان کشف گردید. ... به چند نمونه نکات علمی قرآن کریم توجه کنید:

۱ - نیروی جاذبه

در قرن هجدهم میلادی دانشمندان دریافتند که نیروی عامل حفظ نظم و نگهداری ستارگان و سیارات در مدار خود است، نیرویی که آن را «نیروی جاذبه» نام نهادند. اما قرن‌ها قبل از آن، قرآن کریم از وجود این

نیرو خبر داد و آن را عامل درهم نرفتن ستارگان در یکدیگر معرفی کرد و فرمود: خداوند، آسمان‌ها را با ستون‌هایی که برای شما دیدنی نیستند، برپا داشته است.

۲ - انبساط جهان

نظریه انبساط جهان، یکی از مهم‌ترین کشفیات نجومی انسان در قرن بیستم است. بر طبق این نظریه، کهکشان‌ها با سرعت فوق‌العاده‌ای در حال حرکت و فاصله گرفتن از یکدیگرند که در نتیجه آن، جهان هستی مدام در حال گسترش و انبساط است. مطلبی که خداوند در قرآن کریم به آن اشاره کرده است: «و السماء بنیناها باید و انا لموسعون». آسمان‌ها را با قدرت خود برافراشتیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم.^۱

۴ - ۳. تسلط بر طبیعت

دستکاری و تصرف در طبیعت از دیگر مبانی‌ای بود که در بررسی اندیشه‌ی مدرنیته مورد اشاره قرار گرفت و در آن موضع دو حیطه را برای این تغییر و تصرف برشمردیم؛ حیطه نخست طبیعتی را منظور نظر داشت که بستر زیست انسان و محیط زیست او بود و حیطه دوم تغییر در طبیعت انسانی بود که بارزترین جلوه‌ی آن فمینیسم است که از طریق آن سوق دادن انسان به ساحتی تک جنسیتی و تغییر طبیعتش اتفاق می‌افتد. بدین طریق با تأمل در کتب دین و زندگی در موضوع تغییر و تصرف انسان مدرن در طبیعت الهی، همین دو حیطه مدنظر قرار می‌گیرند.

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۴۷.

۱- ۴- ۳. تصرف و تغییر در محیط زیست

در کتب تعلیمات دینی اصل تغییر و تصرف در طبیعت پذیرفته شده و حتی نشانه‌ی توانمندی علمی انسان محسوب گردیده:

«تاریخ علم نشان می‌دهد که همین نظام قانونمند، به انسان امکان داده است تا از فکر و اختیار خود بهره ببرد و دروازه‌های علم را بگشاید، پهنه‌ی دریاها را بشکافد، اعماق اقیانوس‌ها را بجوید و فضای کهکشان‌ها را درنوردد و ابزارهای گوناگونی برای زندگی خود بسازد.»^۱

۲- ۴- ۳. تغییر طبیعت انسانی (فمنیسم)

همان‌گونه که در بررسی مبانی مدرنیته شاهد بودیم انسان مدرن با سرتابیدن از وظایف و تکالیف الهی اش قصد ارضاء هر چه بیشتر نفسانیات خود کرده و پر مسلم است که در این مسیر، جنس مونث جایگاه خاصی به خود اختصاص خواهد داد؛ چنان‌که در نظرگاه فمنیستی سعی بر آن است که زن فارغ از تکلیف مستور و محفوظ ماندنش در خانه، به صورت موجودی که حقوقی برای خود قائل است نگریسته شود و در پشت سر نهادن این تکلیف، حضور او در جامعه و همراهی اش با مردان در کارزار کار و فعالیت به عنوان اولویت نخست دادنامه‌ی حقوق بر بادرفته اش قلمداد گشت و سعی تمام در احیاء این حق کرد.

به نظر می‌رسد همین نگاه را نیز می‌توان در کتب تعلیمات دینی تا حدودی ملاحظه کرد؛ آن جایی که کتاب بر آن است تا به مسائل عفاف،

۱. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۶۲.

حجاب و خانواده پردازد با طرح موضوع حجاب پیش از آن‌که به تکلیف بودن آن اشاره‌ای شود و به عنوان عملی در بستر بندگی خدای تعالی معرفی گردد، اولویت و اصالت به حضور زن در جامعه داده شده و در سایه‌ی این اصل به مسأله حجاب پرداخته شده و بر آن است که این حجاب مانع آن حضور نیست و بدین طریق با اصل قرار دادن حضور زن در جامعه، مستوری و محجوب ماندن زن در خانه که از دیدگاه دین اصل محسوب می‌گردد، به فرعی برای این نگاه انسان‌مدرن به زن تبدیل شده و نزدیکی هر چه بیشتر بانگاه فمینیستی رقم خورده است:

«حجاب چگونگی پوشش زن را هنگام حضور در اجتماع مشخص می‌کند. این حکم نه تنها سبب کاهش حضور زنان نمی‌شود، بلکه سبب می‌شود تا حضوری مطمئن و همراه با امنیت داشته باشند... ادعای خانه نشین کردن زنان و سلب آزادی آنان بانگاه قرآن و سیره پیشوایان دین ناسازگار است. قرآن کریم عفت حضرت مریم عَلَيْهَا را در معبدی که همگان، چه زن و چه مرد، به پرستش می‌آیند، می‌ستاید؛ عفت دختران حضرت شعیب عَلَيْهِمُ را در حال چوپانی و آب دادن به گوسفندان در جمع مردان، مثال می‌زند. تاریخ نیز خبر از حضور زنان مسلمان در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در پشت جبهه‌های جنگ برای پرستاری و کمک به مجروحان می‌دهد... این امر موجب می‌شود سلامت اخلاقی جامعه بالا رود؛ حریم و حرمت زنان حفظ شود و آرامش روانی وی افزایش یابد.»^۱

۴ - نقد و بررسی

با توجه به بیان خاستگاه اندیشه‌ی انسان مدرن در سطور پیشین این نوشتار و نیز هویدا بودن تغایر کامل چنین تفکری با اندیشه‌ی دینی و اذعان همه‌ی اندیشمندان به غیر دینی بودن چنین تفکری، شاید دیگر چندان نیازی به نقد آن مبانی احساس نشود و بیان رسوخ چنین اندیشه‌ای در کتب درسی، خود به منزله‌ی نقد آن کتب باشد؛ اما از آنجایی که این مبانی در کتاب‌هایی به چشم می‌خورد که عهده‌دار تربیت نسلی دیندار قلمداد می‌شوند و نیز این مبانی در کتب مذکور ادعای استناد به متون دینی را به همراه دارند، ضرورت تحلیل و بررسی و سنجش آن‌ها به عیار خود دین، که جز تقلین نمی‌باشد، ضرورتی تام و اولویتی اساسی در تزکیه و بازبینی معارف دینی محسوب می‌شود. بر این اساس، در این قسمت به بررسی و نقد مبانی مدرنیته که در کتب دین و زندگی پذیرفته و پردازش شده‌اند خواهیم پرداخت و در قالب همان چهار مبنا (اومانیسیم، سیر خطی پیشرفت، ساینتیسم، تصرف و تغییر طبیعت) به این تحلیل و بررسی خواهیم پرداخت:

۱ - ۴. اومانیسیم

در مغایرت میان آن‌چه در کتاب به عنوان پایه‌ی دینداری قرار گرفته با آن‌چه خود دین پایه و اساس دینداری معرفی می‌کند جای‌شکی نیست؛ همان‌گونه که در کتب تعلیمات دینی ملاحظه شد، این انسان است که مبداء و محور دینداری قرار گرفته و برای رفع نیازهای او و شکوفایی استعدادهايش حرکت به سوی هدفی بزرگ شروع می‌شود و چنان‌که روشن است در این نحوه‌نگاه، انسان است که محور قرار گرفته

و براساس محوریت اوست که حرکت آغاز و ادامه می‌یابد. اما در نگاه دین از چنین اومانیستی خبری نخواهیم یافت؛ از این منظر، دینداری با معرفت الله آغاز می‌گردد و این معرفت، سنگ بنا و ستون بی‌بدیل دینداری قرار می‌گیرد: چنان‌که فرمایشاتی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز مؤید همین مدعاست:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ.^۱

سرلوحه‌ی دین، معرفت خداوند متعال است.

أَوَّلُ الدِّيَانَةِ بِهِ مَعْرِفَتُهُ.^۲

اولین قدم تدین و دیانت به خداوند متعال، شناخت اوست.

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ.^۳

اولین عبادت خداوند، شناخت اوست.

و البته باید دانست که این معرفتی که در لسان روایات حجج الهیه علیهم‌السلام به عنوان پایه دینداری معرفی می‌گردد، نه معرفتی ساخته شده توسط اندیشه‌های بشری، بلکه معرفتی است که از جانب خداوند متعال در نخستین مراحل خلقت انسان در وجودش نهاده شده است و در لسان متون دینی از آن تعبیر به معرفت فطری می‌گردد:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ -
فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى مَعْرِفَةِ

۱. شریف الرضی، نهج البلاغه، ص ۳۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. ابن بابویه، التوحید، ص ۳۴.

أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا إِذَا سَأَلُوا مِنْ رَبِّهِمْ وَ لَا
مِنْ رَازِقِهِمْ.^۱

زراره گوید درباره‌ی آیه‌ی «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، ایشان فرمودند خداوند انسان‌ها را بر معرفت پروردگارشان آفرید و اگر این معرفی نبود هیچ‌کس پروردگار و رازق خویش را نمی‌شناخت.

آن‌گاه که توسط حجج الهیه علیهم السلام زنگار از این معرفت زدوده شود، مساوق با همین شناخت زنگار زدوده است که صاحبان عقول مخلوقیت خود و خالقیت حق تعالی، مرزوقیت خود و رازقیت او، عبد بودن خود و مولویت او را یافته و عقل نیز حسن و زیبایی بندگی و زشتی و قبح عصیان خداوند را برایشان آشکار می‌سازد و اینچنین است که طریق بندگی حق تعالی برای مخلوقات گشوده می‌شود و البته این اختیار با خود فرد است که راه سعادت که همان بندگی حق تعالی است را بپیماید و یا در طریق ضلالت و عصیان گام نهد: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا».^۲

چنان‌که ملاحظه شد، به نظر می‌رسد افتراقی اساسی وجود دارد میان مبنایی که کتب تعلیمات دینی ترسیم می‌کنند با تصویری که متون دینی برای مبنای دین ورزی ارائه می‌نمایند و نگاه کتاب دین و زندگی به چرایی دینداری که متأثر از نگاه عصر جدید به انسان مدرن است، از نظر خود دین مقبولیتی ندارد.

۱. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. انسان / ۳.

نکته دیگری که در این مقام می‌توان متذکر شد این است که بر فرض این که در این مبنا نامی هم از خدا برده شود آیا چنین خدایی همان خدایی است که حجج الهیه علیهم‌السلام به آن دعوت کرده‌اند؟ تفتن بر این نکته بجاست که اگر نگاه ما به خدا به عنوان هدفی برای پرورش استعدادها باشد چنین هدفی با خدایی که ساخته تخیل ما باشد هم برآورده می‌شود و با این خدای تخیلی هم می‌توان این نوع دین‌ورزی (پرورش استعدادها) پیشه نمود. برای تحقق چنین خدایی کافی است چیزی را تصور کرد و حدود آن را تا سرحد توانایی امتداد داد و هرچه را که خود خوب می‌دانیم نیز در آن قرار داده و آن‌ها را نیز نامتناهی فرض کرده و سپس تمام هم خود را صرف رسیدن به آن مقصود قرار داده و در این مسیر استعدادهای خود را شکوفا کنیم؛ اما باید دانست که چنین روشی دینی نبوده و شایسته نیست که آن را روش دین‌مداران توصیف کرد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد از نگاه دین، انسان قبل از هر چیزی خود را بنده یافته و تمام هم خود را مصروف کسب رضای مولایش می‌کند و نه شکوفایی استعدادهای خود.

همان‌گونه که در بازیابی مبانی مدرنیته در کتب درسی تعلیمات دینی نشان دادیم، سایه‌ی این نگاه اومانیستی بر سایر تعالیم کتاب نیز سایه افکنده و منفعت‌طلبی و فایده‌داشتن انجام اعمال عبادی، دغدغه نخست انجام این اعمال از سوی این کتب ذکر شده و بدینگونه همان روح اومانیستی بر سایر تعالیم کتاب نیز حکمفرماست.

در پاسخ به این انتقاد ممکن است مؤلفان محترم چنین بفرمایند که این روشی مطابق با تعالیم دینی صادره از سوی حجج الهیه علیهم‌السلام است و آن‌ها خود در کنار آموزش دستورات الهی به منافع آن نیز اشاره

فرموده‌اند و بیان ما مطابق با همان سیره می‌باشد.

در پاسخ به چنین فرمایشی عرض می‌کنیم هیچ‌گاه نمی‌توان منکر بیان فوایدی برای برخی اعمال عبادی از سوی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام گشت، اما نکته‌ی مهم و قابل توجه این است که در بیان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام خود این منفعت، اساس و محور نیست؛ بلکه بندگی به عنوان اصل مطرح گردیده و در برخی موارد از فوایدی که مترتب بر برخی وظایف است ذکر می‌شود به میان آمده است و این تفاوتی اساسی دارد با نگاهی که کتاب مطرح کرده و هر دستور دینی را پس از بیان فواید و منفعتی که به انسان می‌رساند تبیین می‌کند؛ چنان‌که گویی بندگی خدا و انجام اعمال در راستای بندگی حق تعالی کلاً به فراموشی سپرده شده است.

دیگر نکته‌ای که در این مجال قابل تأمل است، سعی کتب درسی تعلیمات دینی در فراهم نمودن استنادات دینی برای نگاه اومانیستی مذکور است؛ در این کتب سعی بر آن بود تا جایگاهی والا برای انسان لحاظ شود تا حدی که فرشتگان نیز مجبور به کرنش برای چنین مقامی شده‌اند.

در بررسی این ادعا باید گفت در متون دینی هیچ خبری از سجده فرشتگان بر انسان را نخواهیم یافت. آنچه متون دینی بیان می‌فرمایند سجده فرشتگان برای یک فرد خاص به نام حضرت آدم علیه‌السلام بوده و لاغیر. به نظر می‌رسد کتاب دین و زندگی با مبنا قرار دادن همان نگاه رایج اومانیستی، به متون دینی نگریسته و با تحمیل همین نگاه بر متون دینی، یک فرد را به تمام انسان‌ها تعمیم داده و بدین طریق از ترجمه‌ی صحیح آیه دور افتاده است.

۲ - ۴. سیرخطی پیشرفت

قائل شدن به سیر تکامل خطی برای اندیشه‌ی انسانی به عنوان علتی برای ارسال پیامبران متعدد و نیز دلیلی بر ختم نبوت، نه تنها هیچ تأییدی از سوی خود دین ندارد، بلکه می‌توان مؤیداتی در مخالفت با این نحوه نگاه را از میان متون دینی استخراج و ارائه کرد؛ به عنوان مثال قرآن کریم انسان‌ها را به سنن پیشینیان رهنمون ساخته و می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ
يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد، و شما را به روش‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند هدایت کند و بر شما ببخشد، و خدا دانای حکیم است.

و یا پیامبر اکرم را (بر خلاف سیر خطی پیشرفت) پیامبری نوظهور و نوآور معرفی نمی‌فرماید: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾^۲ و نیز در بیان روایات معصومین علیهم‌السلام، مهدی موعود علیه‌السلام با وصف «درهم کوبنده‌ی بدعت‌ها» و «احیاء‌کننده‌ی سنن»^۳ معرفی می‌گردد و این بیان، دقیقاً نقطه‌ی مقابل سیر خطی پیشرفت است.

۱. نساء / ۲۶.

۲. احقاف / ۹.

۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ - أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ» وَ هَذِهِ الْآيَةُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام إِلَى آخِرِ الْآيَةِ - وَالْمَهْدِيُّ وَأَصْحَابُهُ يُمَلِكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا - وَيُطَهِّرُ الدِّينَ - وَيُعِمُّ اللَّهُ بِهِ وَأَصْحَابِهِ السِّدَعَ الْبَاطِلَ - كَمَا أَمَاتَ السَّعَةَ الْحَقَّ (قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷)

فصل سوم: بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی... □ ۱۳۱

براساس آن چه گفته شد، هیچ وجهی برای مقبولیت استناد کتب تعلیمات دینی به روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقبولیت سیر خطی پیشرفت باقی نمی‌ماند که ایشان فرمودند:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

آنچه از این روایت قابل برداشت است این است که مخاطبان پیامبران در زمان‌های مختلف، از نظر بهره‌مندی از موهبت عقل متفاوت بوده و رسل الهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز براساس میزان درک مخاطبان با آن‌ها سخن می‌گفته‌اند و بنابراین می‌توان در زمان یک پیامبر دو شخص را تصور کرد که از لحاظ بهره‌مندی عقلی، متفاوت بوده و پیامبری که در زمان آن دو شخص بوده براساس میزان درک عقلی آن‌ها مطالب را برایشان بیان می‌فرموده‌اند. آیا این تفاوت در بیان، که لازمه‌ی تفاوت در بهره‌مندی‌های عقلی است، به معنای پذیرش سیر خطی پیشرفت است؟

۳ - ۴. تجربه محوری: (Scientism)

در این‌که از منظر دین، علم و دانش امری مطلوب به شمار می‌آید، جای هیچ‌شک و تردیدی نیست؛ اما چنین توجهی به علم و دانش از دیدگاه دین هرگز مجوزی نمی‌گردد تا هر آن‌چه انسان مدرن علم می‌نامد نیز از همین مطلوبیت مورد نظر دین برخوردار گردد. می‌توان گفت اساساً تفاوت است میان آن‌چه دین، علم می‌خواند و آن‌چه در منظر مدرنیته علم محسوب می‌شود؛ در منظر دین، علم موجب خشیت در درگاه حق تعالی می‌شود:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾^۱

و بدین سبب نیز مورد تأکید بوده است. اما آیا علم تجربی که انسان مدرن حتی آن را جایگزین خدای تعالی نموده، می‌تواند از منظر یک انسان مؤمن ذره‌ای ارزش داشته باشد؟ به نظر می‌رسد اگر قرار باشد اهمیت علم در منظر دین را بیان کنیم، در گام ثانوی نیز نباید منحرف گشته و علمی دیگر را به صحنه آور دبلکه باید در جستجوی علمی بود که مورد تحسین قرار گرفته است و بنابر بررسی، آن علمی مورد تحسین دین است که از چشمه‌ی زلال حجج الهیه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ جوشش یافته است نه آنچه ابزار تفرعن بشر در عصر حاضر گردیده است. اندکی از مستندات این ادعا را با هم به نظاره می‌نشینیم:

فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَأَتَّبِعُوا الرَّاعِي قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ
أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَأَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ
الْمُكَذِّبُونَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَ
لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا
سُمِّيَ سَارِقًا.^۲

پس دعوت کننده (پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را بپذیرید، و نگهبان (امام) را تبعیت نمایید. مردم در دریاهاى فتنه‌ها فرو رفته‌اند و از سنت‌ها چشم پوشیده، بدعت‌ها را گرفته‌اند و مؤمنین کناره‌گیری کرده و خاموش نشستند، و دروغگویان گمراه گویا شده‌اند. ما اهل بیت (نشانه‌ی هدایت) و اصحاب (حقیقی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

۱. فاطر / ۲۸.

۲. شریف الرضی، نهج البلاغه، ص ۲۱۵.

می‌باشیم و ما خزانه داران و درها (ی علوم و معارف) هستیم و داخل خانه‌ها نمی‌توان شد مگر از درهای آن‌ها، پس کسی را که از غیر درها وارد خانه‌ها شود دزد می‌نامند.

أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ -
وَ جَمِيعَ مَا فَضَّلْتُ بِهِ النَّبِيِّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عِنْدِي - وَ
عِنْدَ عِثْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فَأَيُّنَ يَتَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: آگاه باشد که آن علمی که با حضرت آدم علیه السلام فرود آمد و هر آن چه از زمان همه‌ی پیامبران تا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر آن علم افزوده شد نزد من و نزد عترت خاتم النبیین علیهم السلام است، پس به کجا گمراه می‌شوید و به کجا می‌روید؟

فَلْيُذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَ اللَّهُ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا
هَاهُنَا.^۲

حسن (بصری) اگر شرق و غرب عالم را هم زیر پای گذارد به خدا قسم علم را جز در این جا (اشاره به خودشان) نمی‌یابد.

قال أبو جعفر علیه السلام لِسَلْمَةَ بِنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُنَيْبَةَ شَرِّقًا وَ
غَرِّبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ.^۳

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

۲. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

اگر شما دو نفر (سلمه پسر کهیل و حکم پسر عتیبه) شرق و غرب عالم را زیر پای گذارید چیزی از علم صحیح نخواهید یافت مگر آن‌چه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

چنان‌که دیدیم در کتب دین و زندگی همین علم تجربی انسان مدرن بود که جایگاهی عظیم و قابل ارج را به خود اختصاص داده و بدون رقیب، یک‌ه‌تاز میدان بوده و حتی پیشرفت مسلمین را نیز گره خورده با این علم ملاحظه نمودیم و حتی همین علم دستمایه‌ی فهم قرآن و اثبات حقانیت قرآن گردیده بود و بدین طریق علمی که حتی خود غربیان در عدم قطعیت آن شکی ندارند در کتاب دین و زندگی از هرگونه عدم قطعیتی زدوده و به فهم آیات الهی توسط آن همت گمارده شده.

تفسیر واژه «لموسعون» به انبساط جهان و تفسیر ستون‌های نادیدنی به نیروی جاذبه، نمونه‌هایی از این نگاه است؛ نگاهی که کاملاً مبهورت علم غربی بوده و چنان ارج و منزلتی برای آن قائل می‌شود که عهده دار تفسیر کتاب خداوند تعالی می‌شود و حال آن‌که اگر اندکی از این انفعال در مقابل تسلط تجربه محوری (Scientism) کاسته می‌شد کاملاً هویدا می‌شد که علم تجربی نسبی بشری که هر لحظه با امواج نظرات مختلف، لباسی نوبه تن می‌کند نمی‌تواند عهده دار تبیین و تفسیر پیام خداوند باشد؛ اگر این سرسپردگی محض به علم تجربی (Science) را کنار بگذاریم آیا به هیچ وجه می‌توان احتمالی برای تطبیق واژه «لموسعون» بر انبساط جهان قائل شد؟ و آیا می‌توان گفت آن جایی که قرآن از ستون‌های نادیدنی سخن می‌گوید منظورش نیروی جاذبه است؟ آیا هنگام چنین تفاسیری بیم آن نمی‌رود که فردایی نه چندان دور فضای حاکم بر فیزیک تغییر یابد و نیروی جاذبه و نظریه انبساط جهان،

نظریاتی ارتجاعی در علم به شمار روند؟ آنگاه تکلیف ما با پیام الهی که چنین تفسیر کرده بودیم چه خواهد شد؟ چنان‌که «بسیاری از الهی‌دانان سال‌ها با نظریه انفجار بزرگ، که آن را هم‌نوا با آهنگ آفرینش در انجیل و قرآن می‌دانستند، سرخوش بودند. سمینارهای زیادی هم در تبیین آن برپا کردند. این در حالی است که اکنون بسیاری از هستی‌شناسان انکار راستی نمایی نظریه‌ی انفجار بزرگ را آغاز کرده‌اند.»^۱

۴ - ۴. تغییر و تصرف در طبیعت

همان‌طور که ملاحظه شد در قسمت‌های پیشین، تغییر و تصرف انسان مدرن در طبیعت را از دو منظر مورد بررسی قرار دادیم و اینک نیز از همان دو منظر به بررسی کتب درسی تعلیمات دینی و یافتن مبنای مذکور در آن‌ها می‌پردازیم.

۱ - ۴ - ۴. تغییر و تصرف در محیط زیست

همان‌طور که ملاحظه شد کتب تعلیمات دینی نیز در این بخش مخالف باشکافتن دریاها و درنوردیدن فضا و تغییراتی از این دست نبود.

آن‌چه تمدن غربی به ما نشان می‌دهد این است که حیات غرب مدرن در گرو دست‌اندازی هرچه بیشتر بر منابع و تخریب هر چه بیشتر محیط زیست آدمی است و سخن گفتن از مصرف کمتر به معنی انهدام این تمدن عصیانگر و مانع شدن از پیشرفت اوست. پیشرفت

۱. نصر، اسلام، علم مسلمانان و فناوری، ص ۱۷۷ - ۱۷۶.

سریع ویژگی ذاتی مدرنیته بوده و پذیرفتن مدرنیته و آنگاه سخن گفتن از کم کردن سرعت، تناقضی است که قابل جمع نیست. بنابراین سخن از مصرف کمتر از سوی کسی که تمدن غرب مدرن را پذیرفته و جواز تغییر و تصرف در طبیعت را قائل است یا ناشی از نشناختن تمدن غربی است و یا حاصل شناختن و پذیرفتن آن و تلاش برای ساختن ظاهری مصلحانه برای غرب مدرنی است که هر لحظه بیش از پیش زندگی انسانی را به کام مرگ نزدیک می‌گرداند و یا ...

۲- ۴- ۴. فمینیسم (یکی از جلوه‌های تغییر در طبیعت انسانی)

چنان‌که ملاحظه شد کتب درسی تعلیمات دینی در تبیین جایگاه زن، با اصل قرار دادن حضور او در جامعه در صدد برآمد که این حضور را نیز غیر مغایر با آموزه‌های دینی نشان دهد. در بررسی چنین نگاهی، توجه مخاطب اندیشمند را به این نکته جلب می‌کنیم که بنابر اصول تحقیق و پژوهش چنان‌که مرسوم است وقتی قصد ارائه‌ی دیدگاهی را داشته باشیم باید بدون تأثر از هیچ اندیشه‌ی دیگری صرفاً به تبیین آن دیدگاه پرداخته و نهایتاً اگر نقد، نظر و پیشنهادی نسبت به آن دیدگاه مورد نظر است، ارائه شود. حال اگر دیدگاهی که قصد تبیین آن را داشته باشیم دیدگاه دین باشد این حساسیت به اوج خود می‌رسد و باید با تمام توجه از خلط و امتزاج آن با نظریات مرسوم خودداری کنیم و اگر مؤمن به دین بودیم با تمام غربتی که ممکن است این دیدگاه داشته باشد سر تسلیم بر آستان آن فرود آریم.

به نظر می‌رسد در کتب دین و زندگی در این موضوع، چنین اصلی مراعات نشده و متأثر از نگاه جامعه‌ی جهانی به زن، ابتدا حضور او در

جامعه به عنوان یک اصل بدون خدشه مورد عنایت قرار گرفته و سپس بدون توجه به نظر دین در مورد این حضور، به احکام آن پرداخته و بیان احکام حضور را دلیلی برای مطلوبیت حضور زن در جامعه قلمداد کرده است. پر واضح است که پردازشی اینچنینی از اندیشه‌ی دینی، پیش از آن که تابع دین باشد متأثر از نگاه انسان عصر حاضر به زن است و چنین روشی در بیان دیدگاه دین موجب دوری هرچه بیشتر از بینش دینی و تحلیل رفتن در اندیشه‌ی حاکم بر جهان حاضر را به ارمغان خواهد آورد.

چنان که از متون دینی برمی آید وقتی ما از نگاه دین به زن می‌نگریم نه تنها هیچ‌گاه بر حضور او در جامعه اصرار نشده، بلکه بر مستور ماندن و حضور نیافتن او در جامعه تأکید می‌شود و البته در ادامه، دستوراتی نیز برای حفظ این مستوری در صورت حضور در جامعه بیان گردیده؛ به بیان دیگر از دیدگاه دین، مطلوب برای بانوان این است که کمتر در جامعه حضور داشته و اگر در مواقعی مجبور شدند در جامعه حضور یابند این حضور خود را با شرایطی همچون پوشش خاص، اکتفا به حداقل کلمات در گفتگوی بانامحرمان و شرایطی از این قبیل همراه می‌سازند و این‌ها همه تأکید شرع مقدس بر مستوری طبقه‌ی انات را بیان می‌دارد. در ذیل نمونه‌ای از متونی که تأکید اولیه دین بر مستوری و عدم حضور زن در جامعه را نشان می‌دهد به بهره‌مندی می‌نشینیم:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ.

در خانه‌های خود قرار گیرید و مانند زنان در جاهلیت قدیم به آشکار سازی زینت‌های خود می‌پردازید.

اگرچه مخاطب این آیه زنان پیامبر ﷺ می‌باشند اما این مانع عمومیت دستورات صادر شده برای عموم زنان نمی‌باشد و همه‌ی مفسران نیز این دستورات را برای همه‌ی زنان عمومیت داده‌اند؛ چنان‌که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«بدون شک این یک حکم عام است و تکیه‌ی آیات بر زنان پیامبر ﷺ به عنوان تأکید بیش‌تر است؛ درست مثل این‌که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ‌نگو، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت موکدتر و جدی‌تر از این کار پرهیز کند.^۱»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: النَّسَاءُ عَوْرَةٌ أَحْسُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ.^۳

زنان عورت‌های شما هستند پس آن‌ها را در خانه نگاه دارید.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: صَلَاةُ الْمَرْأَةِ وَحْدَهَا فِي بَيْتِهَا كَفَضْلِ صَلَاتِهَا فِي الْجَمْعِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً.^۴

نماز فرادای زن در خانه‌اش بیست و پنج برابر برتر از نماز جماعتش است.

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۰.

۲. البته باید توجه داشت که این خطاب خاص نه به خاطر جایگاه عظیم همه زنان پیامبر بلکه انتساب به پیامبر ﷺ چنین حساسیتی را ایجاد می‌کند.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۰.

۴. شیخ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۵، ص ۲۳۷.

خَيْرَ مَسَاجِدِ النِّسَاءِ الْبُيُوتُ وَ صَلَاةَ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ
مِنْ صَلَاتِهَا فِي صُفَّتِهَا وَ صَلَاتِهَا فِي صُفَّتِهَا أَفْضَلُ مِنْ
صَلَاتِهَا فِي صَحْنِ دَارِهَا وَ صَلَاتِهَا فِي صَحْنِ دَارِهَا أَفْضَلُ
مِنْ صَلَاتِهَا فِي سَطْحِ بَيْتِهَا وَ تَكَرُّهُ لِلْمَرْأَةِ الصَّلَاةُ فِي سَطْحِ
غَيْرِ مُحَجَّرٍ.^۱

بهترین مساجد برای زنان خانه‌هاست و نماز زن درون خانه‌اش
بهتر از نماز او در ایوان خانه‌اش و ایوان خانه بهتر از حیات خانه
و حیات خانه بهتر از پشت بام خانه است و نماز زن بر پشت بامی
که محسور نباشد مکروه است.

حضرت زهرا عليها السلام:

خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ.^۲

بهترین چیز برای زنان آن است که مردان را نبینند و مردان نیز
آنان را نبینند.

أَدْنَىٰ مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا.^۳

هنگامی زن به خداوند نزدیکتر است که در کنج خانه‌اش قرار
داشته باشد.

فحصنوهن فی البیوت.^۴

زنان را در حصن نگه دارید.

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۶۶.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

۴. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵.

پس از ملاحظه‌ی چنین فرمایشاتی، شاید تنها خلجانان فمینیستی موجود در اذهان بتواند هم‌چنان بر حضور زنان در جامعه به صورت ابتدایی پای فشارد.

استناداتی که کتاب بر این مبنای خود آورده نیز از عهده تبیین مدعا بر نمی‌آید. این که حضرت مریم در معبدی بوده‌اند که همگان برای زیارت به آن معبد می‌رفته‌اند هیچ‌گاه بدان معنا نبوده که اصل بر حضور زنان در جامعه است و حضرت مریم به عنوان زنی عفیفه حضورشان در معبد به معنای حضور در مرئی و منظر همگان باشد. این که زنی به عنوان یک قدیسه در گوشه‌ای از یک معبد به عبادت مشغول باشد هیچ‌گاه به معنای اصالت حضور زنان در جامعه نیست.

ذکر داستان دختران حضرت شعیب نیز نه تنها دلیلی بر مدعا نیست، بلکه ناقض آن است. دخترانی که هیچ مردی که قادر بر آب دادن گوسفندان باشد در خانه نداشته‌اند و این ضرورت موجب بیرون آمدن آن‌ها از خانه شده و با این وجود هم‌چنان اصل را بر عدم تداخل با نامحرمان نهاده و گوشه‌ای به دور از مردان می‌ایستادند و مترصد فرصتی هستند تا محل آب‌دهی گوسفندان از حضور مردان خالی شده و بعد به محل آب رجوع کنند. آیا این عفت و پرهیز مجوزی برای حضور زنان در جامعه صادر می‌کند؟

آیا این حضرت زهرا علیها السلام به عنوان سرور زنان دو عالم والگویی آن‌ها نیست که وقتی پدر بزرگوارشان کارهای داخل خانه را به ایشان می‌سپرد می‌فرمایند تنها خدا خوشحالی مرا از این خانه ماندن و عدم اختلاط با نامحرمان می‌داند؟ آیا این فرمایش ایشان کفایت نمی‌کند که اصل را بر عدم حضور زنان در جامعه بدانیم؟

کتب تعلیمات دینی با اصل قرار دادن دیدگاه خود، آنگاه دو گام نادرست دیگر را نیز برمی‌دارد؛ نخست چنین بیانی را به عنوان سلب آزادی زنان قلمداد می‌کند و سپس این دیدگاه را مخالف بانگاه قرآن و سیره پیشوایان قلمداد می‌کند.

در نفی گام نخست باید گفت اگر منظور از سلب آزادی مقید ماندن به مطلوب خداوند است، تمام احکام و دستورات الهی چنین سلب آزادی را طلب می‌کند و اصل و اساس بندگی بر آن استوار است که هر کسی آزاد و رها بودن خود را با دستورات الهی مقید سازد. آیا این که خود مؤلف محترم در ایامی از سال از خوردن و آشامیدن امساک می‌کند سلب آزادی محسوب نمی‌شود؟ آیا خود حجاب داشتن سلب آزادی محسوب نمی‌شود؟ این که بخواهیم با الفاظی مثل «آزادی» که نزد عموم مردم و در نگاه اول جذاب هستند بار مدعای خود را ببندیم با مبانی گفتگوی علمی ناسازگار است.

بر این اساس با این گونه مبانی خود ساخته نمی‌توان به احکام الهی نگریست و بر اساس آن‌ها به تعیین خوب و بد و زشت و زیبا پرداخت. اما این که دستور قرآن کریم و سیره پیشوایان معصوم چگونه است را نیز در سطور فوق آورده‌ایم و نحوه استناد مؤلفین محترم به متون دینی را نیز آورده و همان گونه که نشان دادیم بر آنیم که استنادات درستی صورت نگرفته است. بنابراین مؤلفین محترم نمی‌توانند ادعا کنند که خانه نشینی بانوان خلاف قرآن و سیره پیشوایان معصوم است.

جالب آن که در یکی از درس‌های پایه هفتم قصد آن می‌شود که برخی ویژگی‌های حضرت زهرا علیها السلام به عنوان برترین بانو معرفی شود،

حضور در اجتماع^۱ نیز از ویژگی‌های حضرتش علیه السلام ذکر می‌شود. در حالی که چند صفحه قبل و در اشاره به حیا و عفت ایشان، این جریان نقل می‌شود:

«پیامبر خدا سفارش‌هایی کرد که به زندگی زیبای آن دو آرامش بیشتری بخشید؛ یکی از این راهنمایی‌ها این بود: علی جان، بهتر است شما کارهای بیرون خانه را بر عهده‌گیری و دخترم فاطمه کارهای داخل خانه را. وقتی این تقسیم کار انجام شد، حضرت فاطمه علیه السلام فرمود: خدا می‌داند چقدر خوشحالم از این‌که رسول خدا، مرا از روبه‌رو شدن با مردان نامحرم بی‌نیاز ساخت.»^۲

با پذیرفتن چنین نگاهی از سوی حضرت زهرا علیه السلام آیا باز هم می‌توان حضور در اجتماع را از ویژگی‌های ایشان دانست و به عنوان یکی از شش امتیاز بارز ایشان از آن یاد کرد؟ به نظر می‌رسد جمع این دو مورد امکان‌پذیر نیست. نفی نمی‌کنیم که حضرت زهرا علیه السلام بنا بر ضرورت‌هایی مجبور به حضور در اجتماع شده‌اند، اما چنین حضورهای ضروری را نمی‌توان به عنوان یک ویژگی حضرتش قلمداد کرد و چند صفحه پس از این‌که از قول خود ایشان خانه نشینی و دوری از نامحرمان را متذکر شدیم به حضور ایشان در اجتماع به عنوان یکی از شش ویژگی بارزشان اشاره کنیم.

لازم به ذکر است که تمام گفتگو در این موضوع بر آن بود که بگوییم بر خلاف بیان کتب تعلیمات دینی، حضور زنان در جامعه یک اصل

۱. پیام‌های آسمان، پایه هفتم، ص ۸۷.

۲. پیام‌های آسمان، پایه هفتم، ص ۸۲.

پذیرفته شده نیست، نه این‌که به کلی مخالف حضور زنان در جامعه باشیم. به نظر می‌رسد از منظر متون دینی، اصل اولیه برای بانوان، عدم حضور در جامعه و هم‌دوشی با نامحرمان است، اما این به معنای نفی کلی حضور زنان در جامعه نیست.

ضمن این‌که هیچ‌اصراری از سوی نگارنده این‌سطور بر ماندن زنان در خانه نیست، اما اگر قرار باشد نظر دین را بازگو کرده و در این مسیر سیره پیشوایان دینی را ارائه کنیم باید کاملاً امانت‌دار بوده و موضع دین را به نفع موضع خود و آن‌چه عموم مردم می‌پسندند قربانی نکنیم. در جمع بندی آن‌چه در این فصل عرضه شد می‌توان چنین گفت که مبانی اندیشه‌ی غرب مدرن حضور پررنگی در تدوین کتب درسی تعلیمات دینی داشته و با همین مبانی به آموزه‌های بلند معارف الهی نگریسته شده و حتی در مواردی آن‌چه مشهود است سعی بر مستند نمودن همین مبانی به متون دینی می‌باشد.

فهرست منابع

۱. ابن أبی‌زینب، محمدبن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۲. ابن بابویه، محمدبن علی، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ دوم، ۱۴۱۳.
۳. ابن بابویه، محمدبن علی، الأمالی، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۴. ابن بابویه، محمدبن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۵. ابن بابویه، محمدبن علی، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۶. ابن بابویه، محمدبن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۷. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف اشرف: دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ ش.
۸. احمدی، بابک، مدرنیته و تفکر انتقادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۹. احمدی، بابک، معمای مدرنیته، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

۱۴۶ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین‌داری

۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تبریز: بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱ ق.

۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، استانبول، ۱۳۱۵ ق.

۱۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.

۱۳. بورک، رابرت، در سراشیبی به سوی گومورا؛ لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا، مترجم: الهه هاشمی حائری، تهران: حکمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.

۱۴. ترمذی، محمد، سنن، به کوشش احمد محمدشاکر و دیگران، قاهره، ۱۹۳۸ م.

۱۵. حافظ، غزلیات، نرم افزار گنجور.

۱۶. خسرو پناه، عبدالحسین، کلام جدید، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۱۳۷۹.

۱۷. خسرو پناه، عبدالحسین، اسلام و مدرنیته، فصلنامه کلام اسلامی، سال بیست و دوم، شماره هشتاد و ششم، صص ۱۲۵ - ۱۴۰، ۱۳۹۲.

۱۸. داوری اردکانی، رضا، فلسفه در بحران، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳.

۱۹. داوری اردکانی، رضا، اندیشه‌ی پست مدرن، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۲۰. رندال، هرمن، سیر تکامل عقل نوین (جلد اول)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

۲۱. زرشناس، شهریار، مبانی نظری غرب مدرن، تهران: کتاب صبح، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

۲۲. ساجدی، ابوالفضل و مشکى، مهدى، دین در نگاهی نوین، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷.

۲۳. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، پیام‌های آسمان پایه نهم دوره اول متوسطه، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۴.

۲۴. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، پیام‌های آسمان پایه هشتم دوره اول متوسطه، چاپ پنجم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.

۲۵. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، پیام‌های آسمان پایه هفتم دوره اول متوسطه، چاپ ششم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.

۲۶. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دین و زندگی(۱)، پایه دهم دوره دوم متوسطه، چاپ سوم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.

۲۷. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دین و زندگی(۲)، پایه یازدهم دوره دوم متوسطه، چاپ دوم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.

۲۸. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دین و زندگی(۳)، پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.

۲۹. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، هدیه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) چهارم دبستان، چاپ ششم، تهران: شرکت افست، ۱۳۹۸.

۳۰. سجستانی، ابوداود، سنن، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، داراحیاء السنه النبویه.

۳۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، نرم افزار گنجور.

۳۲. شریف الرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.

۳۳. شریف الرضی، محمدبن حسین، خصائص الأئمة عليهم السلام (خصائص أميرالمؤمنين عليه السلام)، محقق / مصحح: امینی، محمد هادی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ ق.

۳۴. شیخ حر عاملی، محمدبن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

۳۵. صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام، ایران، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.

۳۶. طوسی، محمدبن الحسن، الأمالی، محقق / مصحح: مؤسسه البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

۳۷. عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.

۳۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.

۳۹. کچوییان، حسین، حق محوری تجدد و تکلیف مداری سنت، فصلنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره‌ی بیست و دوم، (۱۷-۲۷)، ۱۳۸۲.

۴۰. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۴۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی - تهران، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.

۴۲. گلشنی، مهدی، از علم سکولار تا علم دینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

۴۳. لثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، محقق / مصحح: حسنی بیرجندی، حسین، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶.

۴۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

۴۵. مددیپور، محمد، مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر منتسکیو، تهران: انتشارات تربیت، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۴۶. مددیپور، محمد، درآمدی بر سیر تفکر معاصر: مبانی نظری اندیشه‌های جدید غرب از رنسانس تا عصر روشنگری، تهران، شرکت انتشارات سورهای مهر. چاپ دوم، ۱۳۸۸.

۴۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ نهم، تهران، قم: صدرا، ۱۳۸۶.

۴۸. مکارم شیرازی، ناصر (با همکاری جمعی از نویسندگان)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴.

۴۹. مهریزی، رضا، انسان تک جنسیتی (تحلیلی بر کم‌رنگ شدن تشخیص جنسیتی در دوران مدرن و عوارض آن) فصلنامه سمات، سال دوم، شماره‌ی ششم، (۱۶۸ تا ۱۷۵)، ۱۳۹۰.

۵۰. نصر، حسین، اسلام، علم مسلمانان و فناوری، در گفتگو با دکتر مظفر اقبال، ترجمه: سید امیر حسین اصغری، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۰.

۵۱. نصیری، مهدی، اسلام و تجدد، تهران: کتاب صبح، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.

۵۲. نیسابوری مسلم‌بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، دارالطباعه العامره، ۱۳۲۹ - ۱۳۳۴ ق.

۵۳. هاجری، عبدالرسول، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲.

